



نشانی: تهران، خیابان آیت الله طالقانی - کوچه غفارزاده - جنب ساختمان
جهاد کشاورزی - طبقه ششم - اداره کل اسناد و انتشارات
صندوق پستی: ۱۵۹۳۶۴۷۷۱۱
امور مشترکین: زهرا خسروی
تلفن: ۸۳۲۳۲۶۵۰



Email: Yaran@NavideShahed.com
www.NavideShahed.com
WWW.NAVIDESHAHED.IR



- شاهد یاران از پژوهش های محققان درباره موضوعات نشریه استقبال می کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.
- نظرات مصاحبه شوندگان الزاما موضع مجله نیست.

۲ سخن سردبیر

- ۳ بیانات حضرت امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری در وصف ایثار آزادگان و شهدای در اسارت
- ۴ «شهدای غریب در اسارت» به معنای واقعی کلمه؛ مظلوم هستند / حجت الاسلام والمسلمین موسوی مقدم
- ۷ «شهدای غریب در اسارت»، الگویی ماندگار در مقاومت به شمار می روند / مهندس سعید اوحدی
- ۸ «شهدای غریب در اسارت»، شهامت و ایثار را از مکتب سیدالشهداء آموخته اند / سردار یعقوب سلیمانی
- ۹ «شهدای غریب در اسارت»، میراث فرهنگی و معنوی برای کشور هستند / سردار عبدالرضا آزادی
- ۱۰ «شهدای غریب در اسارت» با مقاومت خویش، سبب استحکام پایه های انقلاب شدند / امیر سرتیپ محمدرضا فولادی
- ۱۲ ایثار «شهدای غریب در اسارت»، ویژه است / غلامرضا جوکار
- ۱۶ کنگره «شهدای غریب در اسارت» سرشار از برکت برای انقلاب خواهد بود / سردار محمدجواد زمردیان
- ۲۱ معرفی «شهدای غریب در اسارت»، نیاز اصلی در جامعه است / مصطفی ذباح
- ۲۶ ایثار و فداکاری «شهدای غریب در اسارت» در تاریخ ماندگار خواهد بود / علیرضا صادق زاده
- ۳۱ سردار آزادگان / گذری بر زندگی سیدآزادگان، مرحوم حجت الاسلام والمسلمین «سید علی اکبر ابوترابی فرد»
- ۳۷ بانوان ایرانی اسیر در زندان های رژیم بعثی، زینب زمان بودند / فاطمه ناهیدی
- ۴۳ شهید خلیل فاتح، گل سرسبد شهدای در اسارت بود / جواد فاتح
- ۴۹ شهید محمدحسن طاطیان، همانند میثم تمار در اسارت به شهادت رسید / علی طاطیان
- ۵۴ بالاترین پاداش خداوند در مسیر جهاد و ایثار، متعلق به شهدای در اسارت است / علی صادق زاده
- ۵۷ شهید محمداصداق معلمی یکی از مظلوم ترین شهدای غریب در اسارت است / زهرا رستمی
- ۶۱ شهید اقبالی دوگانه، خلبانی بود که صدام ملعون دستور داد تا پیکر او را دو نیم کنند / فریده هاشمی
- ۶۴ شهید احمدمنتظری با اسارت خود، مدارج ایثار را طی کرد / محمد منتظری
- ۶۸ شهید حسین پیراینده از بندگان صالح خداوند بود / نوروز پیراینده
- ۷۲ محمد شیخ شعاعی با شهادت در اسارت، بالاترین درجه شهادت را کسب کرد / نرگس عامری
- ۷۶ اسارت برای شهید رضایی، همانند نردبانی بود که به خدا رسید / فاطمه رضایی
- ۸۱ حبیب ارتش / شهید دکتر حبیب جریری به روایت زهرا قبادی
- ۸۵ «شهدای غریب در اسارت» در قاب تصویر

شهدای غریب در اسارت

در برهه‌ای از تاریخ انقلاب اسلامی که استکبار جهانی با تمام توان، دست نشانده خود را بر علیه انقلاب اسلامی مسلح کرد، بسیاری از جوانان برای دفاع از میهن به جبهه‌های نبرد شتافتند. در حفظ کیان کشور و اعتلای انقلاب اسلامی؛ برخی شهید، تعدادی جانباز و گروهی نیز به اسارت دشمن درآمدند. آزادگان در طول جنگ تحمیلی، پیام‌آوران انقلاب و مردان صحنه ایثار بودند، آنان؛ غریبانه در میان دشمنی‌ها و تلخ‌کامی‌های دوران اسارت، صدای آزادی و استقلال این مرز و بوم را سر داده و در تداوم نظام جمهوری اسلامی ایران تا پای جان ایستادگی کردند. اکنون بیش از ۳۴ سال از بازگشت آزادگان به کشور می‌گذرد، قهرمانانی که سال‌ها از عمر خویش را در اردوگاه‌های مختلف عراق پشت سر گذاشته و تحت شکنجه‌های سهمگین، هیچ‌گاه از آرمان‌هایی که در دفاع از آن، پا به عرصه جهاد و جنگ گذاشته بودند، عقب ننشستند. آزادگان سرفراز؛ پرچمدار استقامت و پای‌مردی در دوران دفاع مقدس هستند که در سال‌های اسارت، جلوه‌ای از صلابت اسرای کربلا و شکوه ایستادگی ملت مقاوم و صبور ایران اسلامی را در مقابل جهانیان به زیبایی به نمایش گذاشتند. روایت «شهدای غریب در اسارت»، روایتی از عاشقان گمنامی است که به اسارت درآمد و غریبانه در خاک دشمن به شهادت رسیده‌اند. روایت از قهرمانانی که با مدال پرافتخار «شهید غریب در اسارت» به آسمان پرواز کرده و غریبانه پرگشوده‌اند، دشوار است اما امروز بعد از گذشت سال‌ها از شهادت آن قهرمانان وطن؛ هم‌زمان، فرزندان، مادران و پدرانی که از غم نبودن فرزندان خویش، قد خمیده شده‌اند، گردهم آمده‌اند تا یاد اسرایی که غریبانه به شهادت رسیده‌اند را در کنگره‌ای به نام «شهدای غریب در اسارت» زنده کنند. اجلاسیه اصلی و نهایی نیز در سال ۱۴۰۴ در تهران برگزار خواهد شد. جهت معرفی ایثار و فداکاری شهدای غریب در اسارت و با عنایت به کثرت اسرایی که در زندان‌های رژیم بعثی به شهادت رسیده‌اند، به معرفی تعدادی از شهدای غریب در اسارت بسنده کرده و نیز با تعدادی از آزادگان که شاهد ایثار و فداکاری این شهدای گرانقدر بوده‌اند، گفتگوهای انجام شده است تا مظلومیت و شجاعت شهدای غریب در اسارت، بیان شود. در پایان تلاش شده است تا با همکاری «دبیرخانه کنگره ملی شهدای غریب در اسارت»، اسامی شهدای گرانقدری که در ایام اسارت به شهادت رسیده‌اند را به همراه تصاویر برای اولین بار در این شماره از «شاهدیاران» به چاپ برسانیم.

سردبیر



بخشی از بیانات مقام معظم رهبری در وصف ایشانگران، آزادگان و شهدای در اسارت

● سال‌های مجاهدت خاموش و دشوار آزادگان عزیز ما در اسارتگاه‌های عراق از جمله‌ی مقاطع فراموش‌نشده‌ی تاریخ پرشکوه ما است. لحظه، لحظه‌ی آن روزها و شب‌های فراموش‌نشده‌ی سرشار از درس و خاطره و افتخار است. ملت ما از این گنجینه‌ی پربار خواهد توانست همچون ذخیره‌ای فرهنگی برای تقویت ایمان و مقاومت و امید برای نسل‌های آینده بهره گیرد. شهیدان مظلومی که در آن دوران پرمارت جان باختند در شمار سرافرازترین شهدای دوران جنگ تحمیلی قرار دارند.

منبع: ۱۳۸۱/۰۵/۲۴ - Khamenei.ir

● شما آزادگان عزیز؛ گوهرهای بازیافته از ذخیره‌ی ایمان در جمهوری اسلامی هستید. در طول قرن‌های متوالی، یک عنصر جامد بی‌ارزش تبدیل می‌شود به الماس؛ در صورتی که استعداد آن را داشته باشد. دوران اسارت، کوتاه شده‌ی قرن‌هایی است که انسان‌های با استعداد را تبدیل کرده است به الماس‌های درخشان.

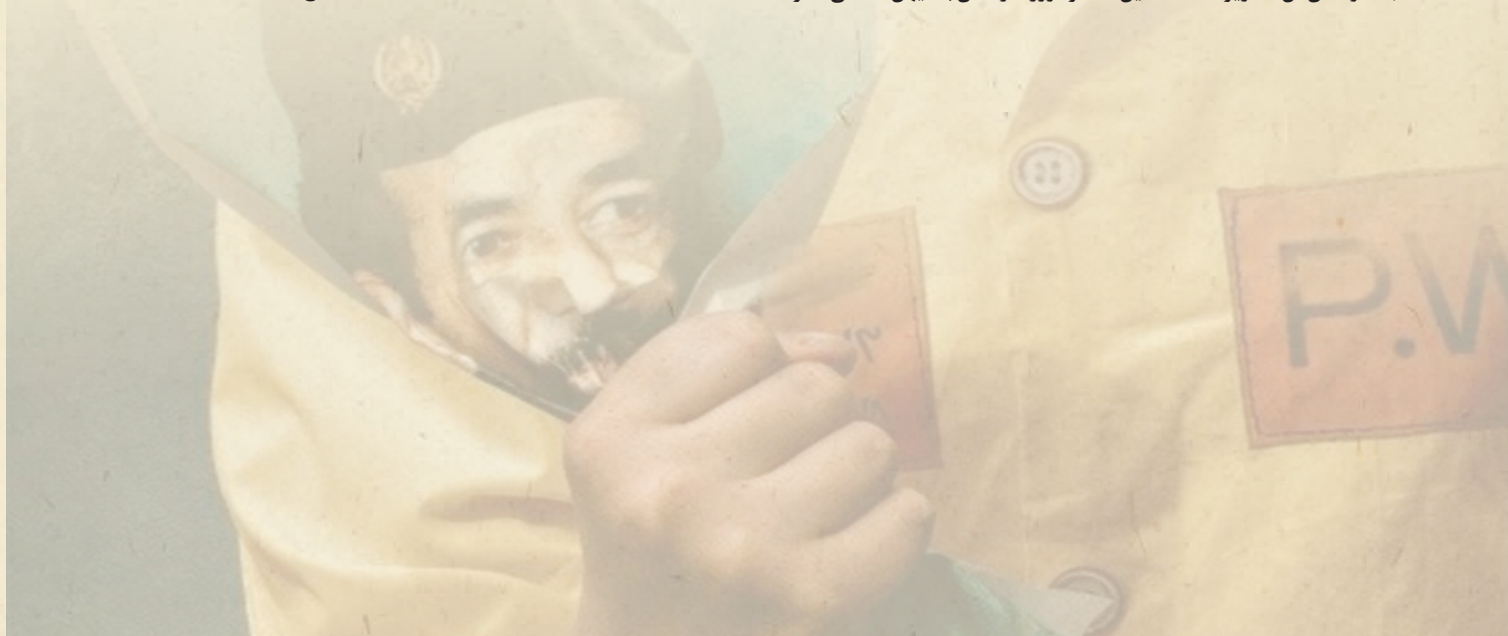
منبع: ۱۳۹۱/۰۵/۲۵ - Khamenei.ir



بیانات حضرت امام خمینی (ره) در وصف ایشان آزادگان و شهدای در اسارت

سخت است در وصف شهدا، جانبازان، مفقودان و اسیرانی که در جهاد فی سبیل الله، جان خویش را فدا کرده و یا به دست دشمنان اسلام اسیر شده‌اند؛ مطلبی نوشت یا سخنی گفت! بیان ما عاجز است از ترسیم مقام والای افرادی که برای اعلام کلمه حق و دفاع از اسلام، جان خود را تقدیم کرده‌اند. پدران، مادران و همسران شهدا باید توجه داشته باشند که فرزندان شما در کنار پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار هستند. بارالها، اسرای ما؛ اسیر جانی‌ترین دژخیم زمان می‌باشند، مقاومت آنها، دنیا را شگفت‌زده کرده است، هر چه زودتر آنها را برای خدمت به تو و بندگانت آزاد بفرما. در مقابل اسیرانی که در زندان‌های مخوف دشمن؛ شجاعانه بر سر دشمنان بشریت فریاد می‌کشند، چگونه می‌توان تعظیم نمود! شما با فداکاری‌های خود، حجت را بر ما تمام کرده و با مقاومت و ایثار خود، سبب مباهات و افتخار پیامبر (ص) شده‌اید. در پیشگاه خداوند متعال، مقامی دارید که ما به شما غبطه می‌بریم. شما موجب عزت اسلام و مردم ایران در دنیا گشته‌اید. شما تاریخ را با عظمت و معنویت خود زرین و پرافتخار کرده‌اید. سلام بر مفقودین و اسرای عزیزی که افتخار اسلام و میهن اسلامی خویش می‌باشند. فرق است میان آنان که با اسرای جنگی خویش که در حال جنگ با آنان به اسیری درآمده‌اند، همچون برادران خویش رفتار می‌کنند. اما دشمن با اسیرانی که بسیاری از آنها از ساکنین شهرها بوده و در جنگ دخالتی نداشته‌اند، آنچنان دژخیمانه رفتار می‌کند. خدایا؛ اسراء این شیرمردان در بند را با سلامت و پیروزی به وطن خویش بازگردان و ما را خدمت‌گذار این ملت قدرشناس گردان.

مجله آزادگان ص ۶ - ویژه‌نامه هفتمین سالگرد ورود آزادگان به میهن اسلامی - مرداد ۱۳۷۶





گفتگوی شاهدیاران با حجت الاسلام والمسلمین موسوی مقدم

شهدای غریب در اسارت به معنای واقعی کلمه؛ مظلوم هستند

درآمد

اسارت جوانان و رزمندگان در طول جنگ تحمیلی، آزمون دیگری بود که ایثارگران کشورمان با سربلندی آن را به اتمام رسانده و ایران اسلامی در ۲۶ مردادماه ۱۳۶۹، شاهد آزادی نخستین گروه از آزادگان سرافرازی شد که پس از سال‌ها اسارت در زندان‌ها و اسارتگاه‌های رژیم بعث، قدم به خاک پاک وطن نهادند. اسرایی که با مقاومت‌شان در دوره اسارت در چنگال رژیم بعث عراق، جنگی به مراتب سخت‌تر از رزمندگان خط مقدم را تجربه کرده و با سربلندی و اقتدار به آغوش وطن بازگشتند. اسرای ایرانی؛ هدف رفتار غیرانسانی و انتقام‌جویانه رژیم بعث قرار گرفتند اما در مقابل، ایران رفتاری مناسب و مطابق با حقوق بشر با اسرای آنان داشت. جهت اطلاع از فرهنگ آزادی و آزادی و نیز بیان ایثار رزمندگانی که در عملیات‌های دفاع مقدس به اسارت دشمن بعثی درآمده و تحت شکنجه‌های سهمگین قرار گرفته‌اند؛ گفتگوی با حجت الاسلام والمسلمین موسوی مقدم، نماینده ولی فقیه در بنیاد شهید و امور ایثارگران انجام داده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

اما بزرگوار نیست. آن افراد، به نوعی آزاد بودند اما آزاده نبودند. آنچه که ما در آموزه‌های دینی به آن معتقد هستیم این است که، فلسفه فرهنگ آزادی همراه با آزادی معنا می‌یابد و بزرگی همراه با بزرگواری معنا پیدا می‌کند که در احادیث نیز به آن اشاره شده است. آنچه که خداوند در قرآن به آن اشاره داشته است؛ تقوای افراد می‌باشد که سبب تحقق همزمان آزادی و آزادی در افراد می‌شود. افرادی که دارای تقوا هستند؛

می‌کنیم که فردی آزاد است اما آزاده نیست، بزرگ است اما بزرگوار نیست. صفت آزادی و بزرگواری، مفهومی است که باید در وجود انسان نهادینه شده و سپس در رفتار و کردار افراد، ظهور نماید. بسیاری از افرادی که در مبارزات مختلف در سراسر جهان هستی، اعم از مبارزه با ظلم و استعمار حضور داشته و نقش مهمی را نیز ایفا کرده بودند اما با مشاهده در رفتار آنها، اطمینان حاصل می‌شد که آن فرد مبارز، بزرگ است

❖ **ترویج فرهنگ آزادی و آزادی و نیز تجلیل از مقام آزادگان و شهدای غریب در اسارت را چگونه توصیف می‌فرمایید؟**

درخصوص ترویج فرهنگ آزادی و آزادی و تجلیل از مقام شهدای غریب در اسارت، ذکر چند نکته ضروری است که در ادامه بیان خواهیم کرد. کلمه «آزادی» و «آزادی» رابطه‌ای مستقیم با معنویت داشته و به فطرت و سرشت باز می‌گردد. گاهی مشاهده

دشمن قرار داشتند، حفظ شده و آزادی و تقوا در رفتار آنها نهادینه شده بود. آنها جزو افرادی بودند که برای رسیدن به شهادت، گام در مسیر جهاد نهاده اما به اسارت دشمن بعضی درآمده و تحت شکنجه‌های غیرانسانی قرار گرفته بودند. اسرا در کنار شجاعت خویش، گام در مسیر خداشناسی نهاده و معنویت خویش را بارور کرده بودند. حضور افرادی هم‌چون؛ مرحوم ابوترابی در تقویت قدرت ایمان و تقوای اسرا، نقش بی‌بدیلی داشته است. اسرا، مرحوم ابوترابی را به عنوان الگوی خویش در ایام اسارت قرار داده و اینگونه مقاومت خود را در برابر بعضی‌ها افزایش دادند. شاید اگر حضور افرادی همچون مرحوم ابوترابی در کنار اسرا نبود، بسیاری از اسرا حس شکست را در وجود خویش احساس می‌کردند اما حضور وی باعث شد تا اسرا با شجاعت و عزت، ایام اسارت خویش را گذرانده و پیروزمندانه به میهن بازگردند.

❖ دلیل محبوبیت مرحوم ابوترابی در میان اسرا چه بود؟

افراد و شخصیت‌های بسیاری بوده‌اند که دل‌داری و راهنمایی اسرا را برعهده داشته و باعث شدند تا سختی‌های ایام اسارت برای آنها کاهش یابد؛ اما مرحوم ابوترابی گل سرسبد این افراد بود. مرحوم ابوترابی، جزو روحانیونی بود که به مدارج علمی و معنوی نائل شده بود. ایشان طعم اسارت در زندان رژیم پهلوی را احساس کرده و مبارزات علیه این رژیم را طی کرده بود. وی در ایامی به اسارت دشمن درآمده بود که در حال خودسازی معنوی بوده و پس از اسارت و حضور در میان

حماسه‌هایی که در دفاع مقدس اتفاق افتاد و نیز اقدامات شجاعانه‌ای که رزمندگان پس از اسارت در زندان‌های رژیم بعثی انجام داده‌اند، ارتباطی عمیق با حماسه عاشورا و حضرت امام حسین^(ع) دارد. فرهنگ عاشورا؛ همان مفاهیمی را به افراد منتقل می‌کند که فرهنگ دفاع مقدس این مفاهیم را برای ما به ارمغان داشت. فرهنگ عاشورا؛ فرهنگ آزادی و معنویت است.



باعث شد تا جنگ تحمیلی به دفاع مقدس تبدیل شود. فرهنگ عاشورا؛ پشتوانه معنوی دفاع مقدس بود که باعث تغییر در مفاهیم جنگ گردید. رزمندگان کشورمان با اعتقادات خالص و معنوی خویش، گام در جبهه نهاده و هدفشان رسیدن به شهادت بود و اعتقاد داشتند در صورت اسارت نیز، همان مسیر را ادامه خواهند داد.

❖ پس از بازگشت آزادگان به میهن اسلامی، چه عاملی در رفتار آنها برجسته بود؟
معنویت و شجاعت رزمندگان با آنکه مدت‌ها در اسارت

به اندازه‌ای به نفس خود احاطه دارند که می‌توانند در بسیاری از موانع زندگی از مرز عدالت و انصاف خارج نشوند. کرامت واقعی؛ متعلق به انسان‌های باتقوا است. همه شهدای کشورمان علاوه بر آزاد بودن، آزاده نیز می‌باشند. آنها علاوه بر بزرگ بودن، بزرگواری و دارای روح والا و شخصیت عظیم معنوی و عرفانی هستند که به جایگاه‌های مهم معنویت و بصیرت نائل گشته‌اند. این خصوصیات در بسیاری از شهدای کشورمان ظهور یافته است. اسرای ما؛ همانند شیر غرّانی بودند که در اسارت نیز شجاعت داشته و بعضی‌ها از آنها واهمه و ترس داشته‌اند. بسیاری از شهدای غریب در اسارت کشورمان که مظلومانه به شهادت رسیدند، دارای چنین شخصیتی بودند.

❖ چه عاملی باعث شد تا اسرا بتوانند آن میزان از شکنجه را در ایام اسارت تحمل کنند؟

حماسه‌هایی که در دفاع مقدس اتفاق افتاد و نیز اقدامات شجاعانه‌ای که رزمندگان پس از اسارت در زندان‌های رژیم بعثی انجام داده‌اند، ارتباطی عمیق با حماسه عاشورا و حضرت امام حسین^(ع) دارد. فرهنگ عاشورا؛ همان مفاهیمی را به افراد منتقل می‌کند که فرهنگ دفاع مقدس این مفاهیم را برای ما به ارمغان داشت. فرهنگ عاشورا؛ فرهنگ آزادی و معنویت است. افرادی که در واقعه عاشورا در کنار امام حسین^(ع) حضور داشتند، کرامت خویش را حفظ کرده و تعلقات دنیوی را رها کردند تا فرهنگ عاشورا در آیندگان نیز سرشار شود. با سرشار شدن رزمندگان از فرهنگ عاشورا، بسیاری از مفاهیم جنگ در ایام دفاع مقدس تغییر یافت و



اسرای مظلوم ایرانی گرفتار در چنگال بعثی‌ها، تبدیل به معلمی شد که پرورش‌دهنده روحیات معنوی و مقاومت در اسرا بود. او از فرهنگ عاشورا، آموزه‌های بسیاری داشت و عالمی بود که به پاسداری از اسرا پرداخت و مقاومت، معنویت و دینداری را به اسرا آموخت.

❖ ایثار و فداکاری اسرایی که تحت شکنجه دژخیمان بعثی در غربت به شهادت رسیده‌اند را چگونه می‌توان توصیف کرد؟

رزمندگان با دیدگاه معنوی، گام در مسیر مبارزه نهادند و به دنبال رشادت و شهادت بودند اما به اسارت دشمن درآمده و شجاعت و ایثار خویش را در ایام اسارت ادامه دادند. در میان اسرا؛ تعدادی نیز به شهادت رسیده که بیان نحوه شهادت این افراد در دیار غربت، باعث شده است تا این شهدا به عنوان شهدای مظلوم در تاریخ میهن اسلامی ماندگار گردد. اگر این افراد در جبهه نبرد به شهادت می‌رسیدند، پیکر آنها به آغوش خانواده رسیده و در میان حضور گسترده مردم تشییع می‌شد. اما اسرایی که در ایام اسارت، تحت شکنجه‌های دشمن قرار داشته و در گمنامی به شهادت رسیده‌اند، باعث می‌شود تا مظلومیت آنها چندبرابر شود. از مظلومیت آنها ذکر این نکته کافی است که خانواده‌ها، از شهادت فرزند خویش اطلاع نداشته و چشم انتظار پایان ایام اسارت و بازگشت عزیزان خود بودند؛ اما پس از گذشت سال‌ها، متوجه شهادت فرزند خویش شدند.

❖ آیا می‌توان اظهار کرد که رفتار مناسب مسئولین کشورمان با اسرای عراقی حاضر در اردوگاه‌های کشور در ایام اسارت، زمینه‌ساز

تحولات آتی در عراق و رهایی از استبداد صدام بوده است؟

نوع برخوردی که بعثی‌ها با اسرای کشورمان داشته‌اند، نقض کامل قوانین بین‌المللی بوده که در سکوت سازمان‌های به اصطلاح بین‌المللی صورت گرفته است اما برخورد مسئولین کشور با اسرای عراقی، با رفت اسلامی همراه بوده است. مسئولین حاضر در اردوگاه‌های نگهداری از اسرای عراقی، همان غذایی که خود استفاده می‌کردند را به اسرای عراقی می‌دادند اما طرف مقابل از قرار دادن امکانات اولیه بهداشتی نیز به اسرای ایرانی خودداری می‌کرد. مراسم مختلف

مذهبی توسط مسئولین اردوگاه‌های کشورمان برای اسرای عراقی برگزار می‌شد اما در طرف مقابل، برگزاری نماز جماعت و مراسم مذهبی برای اسرای ایرانی ممنوع بوده است. از میان اسرای عراقی حاضر در اردوگاه‌های کشورمان، مدتی پس از آزادی و گذشت مدتی، لشکری به وجود آمد که به واقعیت‌ها پی برده و بر علیه صدام به قیام پرداختند. پس از سرنگونی صدام ملعون، تعدادی از افراد که در اداره امور عراق مسئولیت پذیرفتند، جزو اسرای عراقی بودند که در اردوگاه‌های کشورمان حضور داشته و اجازه ندادند عراق در چنگال امریکایی‌ها باقی بماند. دو کشور ایران و عراق، همانند برادر بوده و علمای دو کشور، ارتباط گسترده‌ای از سالیان گذشته با همدیگر داشته‌اند؛ اما مانعی به نام صدام ملعون باعث اختلاف در بین دو کشور گردیده بود که با سرنگونی صدام، ارتباط دو کشور برقرار شد.

❖ آزادگانی که حضور در زندان‌های عراق را لمس کرده‌اند، در صدد شناسایی اسرایی که در زندان‌های رژیم بعث، غریبانه به شهادت رسیده‌اند بوده و جهت تجلیل از این شهدای مظلوم، برگزاری کنگره ملی شهدای غریب در اسارت را در برنامه فعالیت خویش قرار داده‌اند، نگاه شما به این تلاش‌ها چیست؟

ارج می‌نهم شهدای غریب در اسارت را که مظلومانه به شهادت رسیده و نیاز جامعه است تا یاد و خاطره آنها گرامی داشته شود. تقدیر و تشکر دارم از افرادی که در ترویج و تبیین شهدای غریب، در حال تلاش هستند. نیاز است تا تمامی مسئولین و فعالان حوزه ترویج فرهنگ شهادت در کشور، جهت شناسایی شهدای غریب در اسارت، تلاش مضاعف داشته باشند. باید برای این شهدا؛ تلاش مضاعف داشته باشیم تا یاد و خاطره شهدایی که گمنام بوده و رشادت آنها در جامعه مطرح نشده است، بیان گردد. رشادت شهدای غریب در اسارت باید در تاریخ ثبت و ماندگار شود. اسرایی که با استقامت خویش، دشمن بعثی را به زانو درآورده و باعث شد در گمنامی و در دیار غربت از سوی دشمن بعثی زنده به گور شوند که این اتفاق، نشان از آن دارد که شهدای غریب در اسارت به معنای واقعی کلمه؛ مظلوم هستند. ایام زندگی و شهادت شهدای غریب در اسارت، انبوهی از آموزه‌هایی را به همراه دارد که می‌تواند دست‌مایه فعالیت‌های فرهنگی و هنری قرار گرفته و در قالب هنر در اختیار مردم قرار گیرد. از هنرمندان می‌خواهم که هرچه در توان دارند برای معرفی این شهدا به کار گیرند.

اما اسرایی که در ایام اسارت، تحت شکنجه‌های دشمن قرار داشته و در گمنامی به شهادت رسیده‌اند، باعث می‌شود تا مظلومیت آنها چندبرابر شود. از مظلومیت آنها ذکر این نکته کافی است که خانواده‌ها، از شهادت فرزند خویش اطلاع نداشته و چشم انتظار پایان ایام اسارت و بازگشت عزیزان خود بودند؛ اما پس از گذشت سال‌ها، متوجه شهادت فرزند خویش شدند.



« تصویری از استقبال مردم از آزادگان دفاع مقدس



**سخنان مهندس سعید اوحدی؛ معاون رئیس جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران
در خصوص اهمیت برگزاری کنگره ملی "شهدای غریب در اسارت"**

"شهدای غریب در اسارت"، الگویی ماندگار در مقاومت هستند

در جنگ تحمیلی، رزمندگان اسلام با ایمان و پایداری در مقابل دشمنان بعثی ایستادگی کرده و از وعده و نصرت حق که همان؛ پیروزی مجاهد در مقابل جبهه کفر است، بهره‌مند شدند. دفاع مقدس؛ نعمت خداوند متعال بوده و در برابر این نعمت الهی، وظایفی بر عهده داریم. حفظ و تبیین دستاوردهای جنگ تحمیلی برای نسل‌های آینده، نوعی شکر نعمت است. هم‌چنین؛ مطابق با روایات دینی، هیچ خدمتی بالاتر از خدمت به خانواده‌های معظم شهدا، جانبازان، ایثارگران و آزادگان سرافراز نیست. «شهدای غریب در اسارت»، الگو و عصاره در مقاومت بوده که مظلومانه به شهادت رسیده‌اند. برگزاری کنگره «شهدای غریب در اسارت»، نقشی مهم در راستای معرفی اسرایی که غریبانه به شهادت رسیده‌اند، در جامعه به همراه دارد. هدف از برگزاری چنین مراسمی، بزرگداشت عزیزی است که اسارت را به قطعه‌ای از بهشت بر روی زمین تبدیل کرده و در برابر شکنجه‌های رژیم بعثی، ایستادگی کردند. اگر بخواهیم دایرةالمعارف جنگ تحمیلی را به تحریر درآوریم، نیاز است تا فصل مهمی از آن را به آزادگان و «شهدای غریب در اسارت» اختصاص دهیم؛ زیرا آزادگان، به همراه رزمندگان، جانبازان و شهدا بوده و در مسیر ایثار به اسارت دشمن درآمده‌اند. تعبیر مقام معظم رهبری از آزادگان که آنها را «الماس‌های درخشان» نامیده‌اند، بهترین عنوان برای آزادگان است. رزمندگان اسلام در اردوگاه‌های رژیم بعث عراق، شکنجه‌های بی‌شماری را متحمل شدند، لذا نیاز است تا سیره آزادگان سرافراز به خوبی برای جوانان بازگو شود.



"شهدای غریب در اسارت" در سخنان سردار یعقوب سلیمانی؛ معاون فرهنگی و آموزشی بنیاد شهید و امور ایثارگران

"شهدای غریب در اسارت"، شهامت و ایثار را از مکتب سیدالشهداء آموخته‌اند

اسرایی که در زندان‌های رژیم بعث، تحت شکنجه‌های سهمگین قرار داشته و به شهادت رسیده بودند، در مهجوریت و مظلومیت قرار داشتند اما با برگزاری اجلاس و کنگره «شهدای غریب در اسارت» گامی موثر در راستای معرفی این شهدا، طی خواهد شد. دشمن بعثی؛ با نادیده گرفتن قوانین بین‌المللی و در سایه حمایت کشورهای به اصطلاح حامی حقوق بشر! اسرای ایرانی حاضر در زندان‌ها را با شدیدترین شکنجه‌ها به شهادت رساند. دشمنان انقلاب اسلامی، سال‌های متمادی است که علیه انقلاب اسلامی توطئه می‌کنند. آنها جنگ تحمیلی، تحریم اقتصادی و جنگ فرهنگی را بر کشور تحمیل کرده‌اند تا شاید، ضربه‌ای به انقلاب اسلامی وارد آورند؛ اما همواره با شکست مواجه شده‌اند. دشمن در جبهه فرهنگی، همه توان خود را به کار گرفته است تا نوجوانان و جوانان را از انقلاب دلسرد نماید اما بهره‌مندی از گنجینه دوران دفاع مقدس، خنثی‌کننده توطئه‌های دشمنان است. نظام جمهوری اسلامی ایران، در تداوم مکتب امام حسین^(ع) قرار داشته و شهدا؛ شهامت و ایثار را از مکتب سیدالشهداء آموخته‌اند. برگزاری یادواره و کنگره‌های شهدا، فعالیت ارزشمندی است و نیاز است تا از این فرصت‌های طلایی استفاده کرده و گنجینه دفاع مقدس را به نسل‌های امروز معرفی کنیم. برگزاری یادواره‌های شهدا با موضوع ایثار و فداکاری، گنجینه‌ای است جهت بهره‌برداری نسل‌های آینده و نیاز است تا از واژه‌های ایثار، مقاومت و شجاعت؛ در تداوم مسیر انقلاب و ادامه راه شهدا، بهره‌مند شویم. کنگره شهدای غریب در اسارت که توسط تعدادی از آزادگان دفاع مقدس در آینده‌ای نزدیک برگزار خواهد شد، می‌تواند سرشار از پیام‌های ایثار و مقاومت برای جوانان باشد. بنیاد شهید و امور ایثارگران که یکی از متولیان اصلی در حفظ یاد و خاطره شهدا در جامعه به شمار می‌رود، تلاش خود را جهت برگزاری این کنگره انجام خواهد داد تا آزادگان را در برگزاری این کنگره، یاری رساند.



سخنان سردار عبدالرضا آزادی، رئیس سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های
دفاع مقدس سپاه و بسیج کشور در خصوص برگزاری کنگره "شهدای غریب در اسارت"

"شهدای غریب در اسارت"، میراث فرهنگی و معنوی برای کشور هستند

شهدای غریب در اسارت، میراث فرهنگی و معنوی برای کشور بوده و حفظ این میراث، وظیفه ملی و دینی است. مطالبه‌ای که مقام معظم رهبری در برگزاری کنگره‌ها اعلام کرده‌اند این است که؛ هدف‌گذاری مشخصی برای برگزاری کنگره‌ها ترسیم گردد. از نظر ایشان؛ هر کنگره دو وظیفه اصلی بر عهده دارد. نخست؛ زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهدا و دوم؛ انتقال پیام شهدا در جامعه. مقام معظم رهبری در خصوص انتقال پیام شهدا تأکید بیشتری دارند که لازم است در برگزاری کنگره‌ها توجه ویژه‌ای به این موضوع شود. از نگاه مقام معظم رهبری، هر شهید همانند گنج می‌باشد و لازم است تا این گنجینه‌ها با روش‌های پژوهشی و روایتگری دقیق در جامعه معرفی شوند. در آخرین دیدار نیز، مقام معظم رهبری بر اثر پژوهی و سرگذشت پژوهی، تأکید داشتند. لازم است در کنگره‌هایی که برای بزرگداشت شهدا برگزار می‌شود، علاوه بر بزرگداشت یاد و خاطره شهدا، پیام آنان به صورت عمیق و تأثیرگذار در جامعه منتقل شود. برای رسیدن به اهداف تعیین شده، باید پیش‌نیازهایی مشخص و حد نصاب‌هایی تعیین کنیم تا از میزان موفقیت خویش در رسیدن به اهداف آگاه باشیم. حفظ و نشر یاد و خاطره شهدا در جامعه، همانند جهاد فی سبیل‌الله بوده و لازم است نهایت تلاش خود را به کار گرفته و این وظیفه را به شایستگی انجام دهیم. بهترین ابزار جهت انتقال پیام شهدا، زبان هنر است. در حال حاضر، تعداد ۳۲ عنوان کتاب با موضوع «شهدای غریب در اسارت» در حال نگارش بوده و ضروری است که این کتاب‌ها با دقت و جزئیات کافی مورد بررسی قرار گیرد. نوع ابزار انتقال پیام شهدا در جامعه، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و اگر این پیام‌ها به درستی منتقل نشود، نتیجه مطلوب حاصل نخواهد شد. باید تلاش کنیم تا خواسته‌های مقام معظم رهبری را در این مسیر دنبال کنیم. برگزاری اجلاس، نیازمند طرح منسجمی است که از دل آن، پیش‌نویسی جامع تهیه شود. شهرهای تهران و مشهد هر کدام مزیت‌های خاص خود را برای برگزاری کنگره شهدای غریب در اسارت دارند اما با توجه به ظرفیت‌های معنوی و فرهنگی؛ مشهد مقدس، گزینه مناسبی برای برگزاری این اجلاس است. من نیز به نمایندگی از سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس سپاه و بسیج کشور آمادگی خود را جهت هرگونه همکاری در برگزاری کنگره «شهدای غریب در اسارت» اعلام می‌نمایم.



گفتگوی شاهدیاران با امیرسرتیپ محمدرضا فولادی

"شهدای غریب در اسارت" با مقاومت خویش، سبب استحکام پایه‌های انقلاب شدند

درآمد

شهادت؛ پدیده فوق‌العاده‌ای است که علاوه بر آثار فردی که خود شهید از آن بهره‌مند است، از جمله رسیدن به اوج قله کمال و رسیدن به قرب الهی، آثاری نیز بر اجتماع و تاریخ به یادگار می‌گذارد که وظیفه ما است تا از آن بهترین بهره‌ها را برده و برای جوانان و نسل‌های آینده، الگوسازی کنیم. به همین جهت، وظایف و مسئولیت‌هایی بر دوش آحاد ملت و سازمان‌هایی هم چون سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، بنیاد شهید و امور ایثارگران و ... قرار دارد. سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ارتش جمهوری اسلامی ایران نیز با درک صحیح این امر، در حال انجام این وظیفه مهم است. در ادامه با امیرسرتیپ محمدرضا فولادی رئیس سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ارتش درباره «شهدای غریب در اسارت» و کنگره‌ای که برای بزرگداشت این شهدای والامقام برگزار خواهد شد به گفتگو پرداخته‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

دلاورمردانی که در دفاع مقدس و یا در صحنه‌های دیگر در مسیر انقلاب اسلامی به شهادت رسیده‌اند، طعم شیرین شهادت را لمس کرده و پس از شهادت، در نزد پروردگار حاضر شده و «بهشت برین» جایگاه

ایثار اسرا در زندان‌های رژیم بعثی را چگونه برای خوانندگان ماهنامه توصیف می‌فرمایید؟
اجر و پاداشی که جانبازان دفاع مقدس از سوی پروردگار کسب کرده‌اند، کمتر از شهدا نیست. رزمندگان و

❖ رزمندگانی که در دفاع مقدس حاضر شده و در برابر دشمن بعثی به مبارزه و رشادت پرداختند و در حالی که به درجه رفیع جانبازی نیز نائل گشته بودند به اسارت دشمن بعثی درآمدند، حد

از اسرای بعثی حاضر در اردوگاه‌های کشورمان را برعهده داشتند چه تفاوتی با رفتار بعثی‌ها با اسرای ایرانی داشت؟

رفتار مامورین و افرادی که وظیفه نگهداری از اسرای بعثی در کشورمان را برعهده داشتند قابل مقایسه با افسران بعثی نیست. بیش از هفتاد هزار اسیر بعثی که در دفاع مقدس به اسارت رزمندگان کشورمان درآمده بودند، در چندین پادگان و اردوگاه که مسئولیت این وظیفه با ارتش بود، نگهداری می‌شدند. حضرت امام خمینی (ره) پیامی صادر کرده و تأکید داشتند که نحوه برخورد با اسرا را باید از حضرت علی (ع) بیاموزیم. برخورد ما با اسرای بعثی حاضر در کشورمان به قدری با رأفت اسلامی همراه بود که بسیاری از اسرا حاضر به بازگشت به کشورشان نبودند. برگزاری مراسم‌های مذهبی، ورزشی و آموزشی برای اسرای عراقی انجام می‌شد و تحت مراقبت‌های پزشکی قرار داشتند. این در حالی بود که افسران بعثی، رزمندگان حاضر در زندان‌های رژیم بعثی را تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار داده و از ارائه امکانات اولیه بهداشتی نیز خودداری می‌کردند که نشان از سنگدلی بعثی‌ها داشت. خانواده‌های اسرای عراقی حاضر در ایران، اجازه ملاقات داشتند اما بسیاری از اسرای کشورمان در زندان‌های رژیم بعثی، ناجوانمردانه به شهادت رسیده و مشخصات آنها در لیست صلیب سرخ ثبت نشده بود. یکی از مصادیقی که حقانیت و مظلومیت ما را در ایام دفاع مقدس اثبات کرد، نحوه برخورد با اسرا بود.

به نظر شما اهمیت کنگره‌ای که برای «شهدای غریب در اسارت» در هفته‌های آتی برگزار خواهد شد چگونه بوده و از فعالیت‌هایی که ارتش در این خصوص انجام داده است بفرمایید؟

از مظلوم‌ترین افراد در میان شهدا، «شهدای غریب در اسارت» هستند که غریبانه به شهادت رسیده‌اند. کنگره شهدا، برکات بسیاری به همراه داشته و مورد تأکید مقام معظم رهبری می‌باشد. کنگره‌ای که برای شهدای غریب در حال برنامه‌ریزی و اجرا است، برکات بسیاری به همراه داشته و سبب خواهد شد تا رزمندگانی که غریبانه در ایام اسارت به شهادت رسیده‌اند، به مردم معرفی شده و نحوه شهادت آنها برای خانواده‌ها و سایرین مشخص گردد. نیاز است تا همه دستگاه‌ها در برگزاری چنین کنگره‌ای تلاش کرده و پیش قدم باشند؛ ما نیز در مجموعه ارتش، از این کنگره استقبال کرده و معتقد هستیم که «شهدای غریب در اسارت» باید بیش از پیش در جامعه معرفی شوند.

قرار داشتند اما با صبری که اسرا و «شهدای غریب در اسارت» از خود نشان دادند، به بالاترین جایگاه در نزد خداوند نائل گشته‌اند. مجاهدت اسرا و «شهدای غریب در اسارت» باعث شد تا سنگدلی بعثی‌ها به جهانیان اثبات شود.

به نظر شما دستاورد مقاومت اسرا در زندان‌های رژیم بعثی، چه بوده است؟

دستاورد مقاومت اسرا در زندان‌های رژیم بعثی، فراوان بوده و ایستادگی و مقاومت آنها باعث شد تا حتی ناظرین بین‌المللی نیز متعجب شوند. رزمندگانی که دلاورانه در دفاع مقدس حاضر شده و به اسارت دشمن بعثی درآمده بودند، با تمام وجود به مقابله با دشمن برخاسته و در جبهه دیگری مبارزه با بعثی‌ها را ادامه دادند. آزادگان و «شهدای غریب در اسارت» با ایستادگی خود، حقانیت خویش را به دشمن اثبات کردند. مقاومت و صبری که اکنون در جبهه‌های مقاومت از سوی مردم آن کشورها مشاهده می‌کنیم، نشأت گرفته از صبر و مقاومت آزادگان و «شهدای غریب در اسارت» است. بسیاری از رزمندگان در ایام اسارت، به بالاترین درجات معنوی و علمی نائل شدند. «شهدای غریب در اسارت» با مقاومت خویش، سبب استحکام پایه‌های انقلاب شدند.

نحوه رفتار افرادی که وظیفه نگهداری

آنها است؛ اما رزمندگانی که در دفاع مقدس حضور داشته و پس از مجاهدت فراوان در حالی که مجروح بوده‌اند به اسارت دشمن بعثی درآمده و نه تنها تحت مداوا قرار نگرفته‌اند بلکه تحت شکنجه نیز قرار گرفتند که نشان از ایثار، فداکاری و مظلومیت آزادگان می‌باشد. رزمندگانی که در ایام اسارت در زندان‌های رژیم بعثی به شهادت رسیده‌اند، مظلوم بوده و جایگاه ویژه‌ای نزد پروردگار دارند. اسرای ایرانی حاضر در زندان‌های رژیم بعثی، تحت شکنجه‌های سهمگین روحی و جسمی

دستاورد مقاومت اسرا در زندان‌های رژیم بعثی، فراوان بوده و ایستادگی و مقاومت آنها باعث شد تا حتی ناظرین بین‌المللی نیز متعجب شوند. رزمندگانی که دلاورانه در دفاع مقدس حاضر شده و به اسارت دشمن بعثی درآمده بودند، با تمام وجود به مقابله با دشمن برخاسته و در جبهه دیگری مبارزه با بعثی‌ها را ادامه دادند.



«حضور امیر سرتیپ محمد رضا فولادی در نشست سیاست‌گذاری کنگره ملی شهدای غریب در اسارت»



گفتگوی شاهدیاران با آزاده و جانباز دفاع مقدس، غلامرضا جوکار ایثار "شهدای غریب در اسارت"، ویژه است

درآمد

صبر و استقامت اسرای ایرانی در ایام حضور در زندان‌های رژیم بعث، در سایه خداواری، ولایت‌مداری و عشق به امام خمینی^(ع)، مایه افتخار و جاودانگی در تاریخ ایران گردید و بستر لازم برای تأسی به امامان معصوم^(ع) به ویژه امام حسین^(ع) و مقاومت در برابر شکنجه‌ها را فراهم کرد. اسرا با حضور در زندان‌های مخوف رژیم بعثی، علی‌رغم شکنجه‌های بسیار، سرود مقاومت و ایثار سر داده و پس از تحمل سختی‌های فراوان، به آغوش میهن بازگشتند. یکی از آزادگانی که به مدت هشت سال در اسارت دشمن بعثی قرار داشته و فعالیت‌های مذهبی و فرهنگی را در ایام اسارت دنبال کرده است، غلامرضا جوکار است. ایشان، یکی از آزادگان دلاوری است که پس از بازگشت به میهن اسلامی، فعالیت‌های بسیاری در مسیر خدمات‌رسانی به جامعه ایثارگری و عموم مردم در قالب هدایت و رهبری تعدادی از سازمان‌های مردم‌نهاد و گروه‌های جهادی انجام داده است. در ادامه: متن گفتگو با ایشان را می‌خوانید.

همانند بسیاری از نوجوانان و جوانان، فعالیت مبارزاتی را از مساجد و مدارس آغاز کردم و در توزیع اطلاعیه‌های حضرت امام خمینی^(ع) در سطح محله، فعالیت داشتم. شعارنویسی شبانه را نیز در دستور کار خویش قرار داده و در این زمینه فعال بودم. حضور در تظاهرات به همراه مردم را دنبال کرده و در این خصوص نیز تلاش‌هایی از خود به نمایش گذاشتم. گفتگوی چهره به چهره و

تهران است که افراد مذهبی ساکن در این منطقه، نقش بسزایی در روند مبارزات انقلاب اسلامی داشته‌اند. من نیز با توجه به سن کم اما به سهم خود، در مبارزات انقلاب اسلامی حضور داشتم.

❖ چه فعالیت‌هایی در مبارزات انقلاب اسلامی انجام داده‌اید؟

❖ لطفا ضمن معرفی خود، از نحوه حضور در

مبارزات انقلاب اسلامی بفرمایید؟

نام بنده در شناسنامه، «غلامرضا» ثبت شده است اما آزادگان دفاع مقدس؛ مرا با نام «مرتضی» می‌شناسند. پدر و مادرم اصالتاً اهل قم هستند که در سال ۱۳۳۰ به تهران مهاجرت کرده و در منطقه میدان خراسان ساکن شدند. این محله، یکی از مناطق مذهبی در شهر

پادگان امام علی^(ع) یکی از یگان‌هایی بود که آموزش‌های تخصصی به رزمندگان و محافظین ارائه می‌کرد.

❖ در پادگان امام علی^(ع) در چه زمینه‌ای به آموزش رزمندگان پرداختید؟

جزو اولین مربیانی بودیم که آموزش در زمینه «زرهی سپاه» را به رزمندگان ارائه کردیم. برای کسب دوره‌های تخصصی در این خصوص، توسط تعدادی از فرماندهان ارتش در شهر شیراز، آموزش‌های لازم را کسب کرده و به عنوان مربی، مشغول به ارائه آموزش شدیم.

❖ در چه عملیاتی به اسارت دشمن یثی در آمدید؟

با هدف فراگیری تاکتیک‌ها و گذراندن دوره‌های آموزش زرهی قبل از آغاز عملیات والفجر مقدماتی وارد منطقه عملیاتی شدیم و در خصوص آرایش نظامی ادوات زرهی، فعالیت‌هایی انجام دادیم. تعداد ۲۵ نفر از مربیان در این منطقه حضور داشتیم و ضمن تقسیم‌بندی، به همراه تیپ «نجف اشرف» راهی منطقه عملیاتی شدیم. در این عملیات، مناطق وسیعی را به تصرف خود درآوردیم اما پس از محاصره از سوی دشمن، به اسارت درآمدیم. بهمن‌ماه برای خانواده ما در برگرنده واقعه دیگری نیز بود که شهادت برادر عزیزم «حسین» که ملبس به لباس مقدس روحانیت بود که در عملیات

اتمام تحصیلات دوره متوسطه و اخذ دیپلم و تعطیلی دانشگاه‌ها به جهت انقلاب فرهنگی برای حضور در جبهه تصمیم گرفته و وارد سپاه پاسداران شدم. با توجه به تجربیاتی که در مسیر مبارزات کسب کرده بودم، از سوی مسئولین پادگان به عنوان مربی انتخاب شده و مشغول به ارائه آموزش به رزمندگان گردیدم.

با ورود حضرت امام خمینی^(ره) به کشور، خروش مردم را مشاهده کرده و سقوط پایه‌های رژیم ستم‌شاهی را به وضوح لمس کردم. با تشکیل گروه‌هایی، اقدام به حضور گسترده در تظاهرات داشته و در یاری به افراد نیازمند، فعال بودم. همزمان با ورود حضرت امام خمینی^(ره) به کشور و حضور در بهشت زهرا^(س)، جزو نیروهای انتظامات در جهت برقراری امنیت در انقلاب اسلامی، در برقراری امنیت در سطح شهر فعال بوده و به خانواده‌های نیازمند حاضر در مناطق محروم تهران، کمک‌های بسیاری انجام دادیم. در واحد دانش‌آموزی حزب جمهوری اسلامی نیز با تعدادی از افراد در ارتباط بوده و در این حوزه نیز فعالیت داشتیم. در کنار تحصیل، شعارنویسی با محتوای پیام شهدا و فرمایشات حضرت امام خمینی^(ره) را انجام داده و نسبت به برگزاری نمایشگاه فرهنگی و مذهبی در میادین اصلی شهر تهران، اقداماتی انجام دادم. همچنین مسئولیتی در اتحادیه انجمن اسلامی دانش‌آموزان منطقه ۱۴ تهران داشتم.

تبیین اهداف متعالی انقلاب اسلامی در بین گروه‌های همسال از دیگر فعالیت‌های صورت پذیرفته می‌باشد.

❖ پس از پیروزی انقلاب اسلامی چه فعالیت‌هایی انجام داده‌اید؟

با ورود حضرت امام خمینی^(ره) به کشور، خروش مردم را مشاهده کرده و سقوط پایه‌های رژیم ستم‌شاهی را به وضوح لمس کردم. با تشکیل گروه‌هایی، اقدام به حضور گسترده در تظاهرات داشته و در یاری به افراد نیازمند، فعال بودم. همزمان با ورود حضرت امام خمینی^(ره) به کشور و حضور در بهشت زهرا^(س)، جزو نیروهای انتظامات در جهت برقراری امنیت در منطقه بهشت زهرا^(س) بودیم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در برقراری امنیت در سطح شهر فعال بوده و به خانواده‌های نیازمند حاضر در مناطق محروم تهران، کمک‌های بسیاری انجام دادیم. در واحد دانش‌آموزی حزب جمهوری اسلامی نیز با تعدادی از افراد در ارتباط بوده و در این حوزه نیز فعالیت داشتیم. در کنار تحصیل، شعارنویسی با محتوای پیام شهدا و فرمایشات حضرت امام خمینی^(ره) را انجام داده و نسبت به برگزاری نمایشگاه فرهنگی و مذهبی در میادین اصلی شهر تهران، اقداماتی انجام دادم. همچنین مسئولیتی در اتحادیه انجمن اسلامی دانش‌آموزان منطقه ۱۴ تهران داشتم.

❖ از نحوه حضور در دفاع مقدس بگویید؟

در ایامی که ناآرامی‌هایی در غرب کشور صورت گرفته بود، به همراه تعدادی از دوستان در این منطقه حاضر شده و فعالیت‌های جهادی در زمینه فعالیت‌های فرهنگی را انجام دادیم. هم‌چنین؛ نسبت به برقراری امنیت در این منطقه فعالیت داشته و درصدد بودیم تا پایه‌های انقلاب را به کمک مردم، استحکام بخشیم. پس از گذشت مدتی، نسبت به تشکیل انجمن اسلامی در مدرسه اقدام کرده و به‌عنوان مسئول انجمن اسلامی انتخاب شدم. با آغاز جنگ تحمیلی، در مقطع آخر دبیرستان در حال ادامه تحصیل بودم اما درصدد بودم تا با حضور در جبهه، رزمندگان را در مسیر دفاع مقدس یاری نمایم. جهت حضور در جنگ تحمیلی، نیاز بود تا آموزش‌های مقدماتی را فرا گیرم لذا در پادگان امام حسین^(ع)، مشغول به فراگیری دوره آموزشی شدم. لحظات حضورم در پادگان امام حسین^(ع)، با فعالیت گسترده منافقین ملعون در سطح کشور و بمب‌گذاری در دفتر «حزب جمهوری» مصادف شد، تصمیم گرفتم تا با حضور در سطح شهر تهران، به مبارزه با منافقین ملعون، مشغول شوم. مدتی در این زمینه فعالیت داشته و مبارزه با منافقین ملعون را در پیش گرفتم اما بعد از



«غلامرضا جوکار» ایستاده نفر دوم از سمت راست



«شهید حسن معموله» نشسته نفر اول از سمت راست»

بیت المقدس به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

❖ آیا در لحظاتی که به اسارت دشمن در آمدید، مجروح بودید؟

در عملیات «والفجرمقدماتی» به همراه تعدادی از مربیان، سوار بر خودرو شده و به سمت مواضع دشمن، حرکت کردیم. بعضی‌ها با اطلاع از این موضوع، ما را محاصره و اقدام به تیراندازی کردند. از ناحیه سر مورد اصابت گلوله قرار گرفته و برای لحظاتی، هوشیاری خود را از دست داده بودم. شهید «حسن معموله» یکی از مربیانی بود که در این عملیات حضور داشته و به همراه من در حال حرکت به سمت مواضع دشمن بود. در لحظاتی که هوشیاری خود را از دست داده بودم، شهید «حسن معموله» با دلاوری و فداکاری، مرا از تیررس دشمن خارج کرده بود. ایشان باعث شد تا به صورت معجزه‌وار از مرگ نجات یابم. ایشان در همان لحظات به شهادت رسید و پیکر مطهر وی تاکنون نهان است. با محاصره از سوی بعضی‌ها، در ۲۰ بهمن‌ماه ۱۳۶۱ به همراه تعدادی از هم‌زمان به اسارت دشمن بعضی درآمدم.

❖ با توجه به علاقه‌ای که به حضور در جبهه داشتید، تصور داشتید که ممکن است توسط دشمن به اسارت در آیید؟

در ایامی که در جبهه حضور داشتم، هیچ تصویری از اسارت در ذهن من وجود نداشت و احتمال می‌دادم

یا مجروح خواهیم شد یا شهید. در لحظه‌ای که دشمن بعضی مرا به اسارت گرفت، به طرز عجیبی، اسرای کربلا در ذهن من متصور شد و به یاد حضرت زینب(س) افتادم. با مرور تصاویری از قافله اسرای کربلا، به شدت گریه کردم.

❖ پس از اسارت توسط دشمن بعضی، چه برخوردهایی با شما صورت گرفت؟

تعداد بسیاری از اسرا، مجروح بوده و توان حرکت نداشتند. بعضی‌ها؛ هیچ‌گونه مداوایی بر روی مجروحین انجام نداده و اقدام به ضرب و شتم اسرا کردند. من نیز به شدت از ناحیه «جمعمه» مجروح شده بودم اما بعضی‌ها توجهی نداشتند. اسرا را سوار بر خودرو کرده و در شهر «العماره» چرخاندند و اینگونه سعی داشتند تا روحیه اسرا را تضعیف کنند. فردای روز اسارت، به استخبارات در بغداد منتقل شده و پس از بازجویی‌های بسیار، در اتاقی قرار گرفتیم. هیچ‌گونه رسیدگی به مجروحین صورت نگرفت و تنها؛ شکنجه از سوی بعضی‌ها، قابل مشاهده بود. تعدادی از مجروحین در همان لحظات به شهادت رسیده و به جرگه «شهدای غریب در اسارت» پیوستند. پس از گذشت چند روز از آغاز اسارت، به اردوگاه «موصل ۲» منتقل شده و به مدت ۱۸ ماه در آن اردوگاه حضور داشتیم.

❖ در کدام اردوگاه‌ها حضور داشتید؟

در ایامی که در اردوگاه «موصل ۲» حضور داشتیم، فعالیت‌های مذهبی و فرهنگی خویش را فراموش نکرده و آن را ادامه دادیم. بعضی‌ها با اطلاع از این موضوع، ما را مورد شناسایی قرار داده و به اردوگاه «موصل ۴» که به اردوگاه «حرس خمینی» معروف بود، منتقل کردند. تا پایان اسارت در آن اردوگاه حضور داشتم. شهید حجت‌الاسلام ابوترابی نیز قبل از حضور ما در آن اردوگاه حضور داشت اما موفق نشدم تا وی را در ایام اسارت ملاقات کنم.

❖ نقش مرحوم ابوترابی در ایام اسارت چگونه بود؟

شهید ابوترابی؛ نقش بسزایی در سلامت روح و جسم اسرا داشت. ما جزو افرادی بودیم که از بدو ورود به اردوگاه، هیچ‌گونه سازشی با بعضی‌ها صورت نداده و در گیرهای گسترده‌ای در تمامی زمینه‌ها با آنها داشتیم. روشی که حاج آقا ابوترابی به ما آموخت، روش مدیریت زمان بود؛ ما به صورت هوشمندانه، افسران بعضی را مدیریت کرده و سعی داشتیم تا آنها را مورد کنترل قرار دهیم. در لحظاتی که بعضی‌ها به دلیل شکست در عملیات، به شدت عصبانی بودند، سعی می‌کردیم تا عکس‌العملی انجام ندهیم تا لحظات عصبانیت آنها فروکش کند و اینگونه مدیریت زمان را انجام دادیم. شهید ابوترابی به ما آموخت که از ایام اسارت برای یادگیری استفاده کنیم. افرادی بودند که در ایام اسارت، حافظ کل قرآن شده

من است! در لحظه‌ای که به اسارت دشمن بعثی درآمده و در اردوگاه حاضر شدم، تصور می‌کردم در آن اردوگاه با آن فضای محدود، تحمل نخواهم کرد و هیچ آمیدی به بازگشت نداشتم. اما به کمک دیگر اسرا، تصمیم گرفتیم تا فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی را در اردوگاه ادامه داده و نسبت به یادگیری اقدام کنیم. جنگ تحمیلی به پایان رسیده بود، اما همانگونه که مقام معظم رهبری فرموده بودند: «جنگ پایان یافته است در حالی که اسرا مشغول به مبارزه هستند.» اسرا و «شهدای غریب در اسارت»، ایثار را به حد اعلا رسانده و دشمن را بار دیگر در سرزمین خویش به زانو درآوردند.

❖ **برگزاری «کنگره شهدای غریب در اسارت» چه دستاوردهایی می‌تواند به همراه داشته باشد؟**
«کنگره شهدای غریب در اسارت» یکی از اقدامات شایسته‌ای است که توسط تعدادی از آزادگان سرافراز پایه‌گذاری شده و با حمایت بنیاد شهید و امور ایثارگران در حال برگزاری بوده و اجلاس‌های پایانی آن نیز در سال آینده برگزار خواهد شد. ناگفته‌های بسیاری از ایام دفاع مقدس و رشادت رزمندگان و شهدا وجود دارد اما درخصوص آزادگان و «شهدای غریب در اسارت»؛ این ناگفته‌ها، بیشتر است. «شهدای غریب در اسارت» به صورت غریبانه به شهادت رسیده‌اند، به طوری که نحوه شهادت بسیاری از آنان، ناگفته باقی مانده است. اسرایی که غریبانه به دست دشمن بعثی به اسارت درآمده و در حالی که به درجه رفیع جانبازی نائل شده بودند، به شهادت رسیده‌اند. بررسی زندگی مبارزاتی این شهدا، پیام‌های بسیاری به همراه دارد که نیاز است تا آن پیام‌ها به نسل‌های آینده منتقل شود. باید از این فرصت به دست آمده، نهایت استفاده را کرده و به معرفی شهدای غریب بپردازیم. نقش محوری خانواده‌های محترم اسرا در حین و بعد از آزادی از اسارت، حفظ روحیه دفاع از آرمان‌های انقلاب اسلامی و حریم ولایت و تلاش در جهت پاسداری از عنوان اعطایی از سوی مقام معظم رهبری به عنوان «الماس‌های درخشان» از دیگر نکات مهمی است که در صورت ورود به جزئیات، مراتب امر در قالب صدها صفحه نیز نمی‌گنجد. در خاتمه اشاره می‌کنم که افتخار خدمت به جامعه ایثارگری و عموم مردم، توفیقی است الهی که نصیب هر شخص گردد باید به خویش ببالد. اکنون که این توفیق نصیب بنده گردیده است، امیدوارم با توکل به خداوند متعال از این امتحان الهی نیز سربلند بیرون آیم.

اسرا زنده کرد و انتخاب ایشان، همانند دمیدن روح در جسم اسرا بود.

❖ **چگونه سعی کردید تا روحیه خود را تقویت کنید؟**

در ایامی که در مبارزات انقلاب اسلامی حضور داشته و در دفاع مقدس نقش‌آفرینی کرده بودم، روحیه بسیار فعالی داشتم و در برخی از لحظات، احساس می‌کردم که شهر تهران با آن همه وسعت، هم‌چون قفس برای

در ایامی که در مبارزات انقلاب اسلامی حضور داشته و در دفاع مقدس نقش‌آفرینی کرده بودم، روحیه بسیار فعالی داشتم و در برخی از لحظات، احساس می‌کردم که شهر تهران با آن همه وسعت، هم‌چون قفس برای من است! در لحظه‌ای که به اسارت دشمن بعثی درآمده و در اردوگاه حاضر شدم، تصور می‌کردم در آن اردوگاه با آن فضای محدود، تحمل نخواهم کرد.

و تعدادی دیگر از اسرا، به فراگیری زبان‌های خارجی مشغول شدند. افراد تحصیلکرده بسیاری در ایام اسارت حضور داشتند که معلومات خود را در اختیار دیگر اسرا قرار دادند. اردوگاه «موصل ۴» تبدیل به دانشگاهی شده بود که اسرا در آن مشغول به کسب علم و دانش بودند.

❖ **آیا در ایام اسارت، از نزدیک با شهید ابوترابی دیدار داشتید؟**

در ایام اسارت، توفیق دیدار با وی را نداشتم اما ایشان همانند نوری بود که درخشش وی راه اسرا احساس می‌کردند. شهید ابوترابی در هر کجا که حاضر می‌شد، تأثیر مثبتی از خود به معرض نمایش قرار می‌داد. ایشان به عنوان الگو و رهبری بود که اسرا از حضور ایشان نهایت بهره را داشتند. رهنمون‌هایی که وی انجام می‌داد باعث شد تا ما را مورد هدایت قرار داده و تلاش می‌کرد تا اسرا به کشور بازگشته و منشا خیر و برکت در جامعه باشند.

❖ **تلخ‌ترین و شیرین‌ترین خاطره شما در ایام اسارت چیست؟**

تصور اینکه حضرت امام خمینی (ره) در قید حیات نباشند، برای ما قابل باور نبود. رحلت بنیانگذار فقید انقلاب اسلامی، تلخ‌ترین خبری بود که در ایام اسارت شنیدیم. شیرین‌ترین خاطره نیز انتخاب حضرت آقا به عنوان رهبر بود که شنیدن این خبر، ما را تسلی داد. به خاطر دارم پس از اعلام رحلت آن بزرگوار، تمامی اسرا، امید خویش را از دست داده و نگران بودند. اما خبر انتخاب حضرت آقا به عنوان رهبر، امید را در دل



«غلامرضا جوکار» نشسته نفر اول از سمت راست»

❖ لطفا ضمن معرفی، از نحوه حضور خود در جبهه بگویید؟

محمدجواد زمردیان هستم. در ایامی که پانزده سال سن داشته و در مقطع راهنمایی مشغول به تحصیل بودم، وارد جبهه شدم. یکی از همکلاسی‌هایم که با او صمیمی بودم در همان ایام به شهادت رسید و من از این اتفاق آشفته شده و درصدد برآمدم تا با حضور در جبهه، انتقام او را از دشمن بگیرم.

❖ آیا به علت سن کم، با حضور شما در جبهه مخالفت نشد؟

پس از تولد، دو شناسنامه به صورت همزمان توسط پدر و پدربزرگ، برایم اخذ شد. در یکی از شناسنامه‌ها، نام «سیدجعفر» ثبت شده و در شناسنامه دیگری که توسط پدرم دریافت شده بود، نام «محمدجواد» قید شده بود. قرار شد؛ شناسنامه‌ای که پدربزرگم دریافت کرده بود، مورد استفاده قرار نگیرد. در ایامی که قصد داشتم تا عازم جبهه شوم، سن قانونی هجده سال برای اعزام، ملاک عمل بود. تصمیم گرفتیم با تغییرات در شناسنامه‌ای که توسط پدربزرگم دریافت شده و اجازه استفاده از آن را نداشتم، عازم جبهه شوم. مدت سه ماه با استفاده از آن شناسنامه، در جبهه حضور داشتم اما پس از بازگشت؛ مسئول منابع انسانی متوجه موضوع شد و پرونده حضور در جبهه‌ام را از باطل نمود. در مرحله بعدی با استفاده از شناسنامه اصلی و اخذ رضایت از پدرم، وارد جبهه شدم.

❖ اولین حضور شما در کدام عملیات بود؟

در شهریورماه ۱۳۶۵، مجدداً در جبهه حاضر شده و جهت دفاع از میهن، وارد لشکر «انصارالحسین (ع)» شده و اسلحه در دست گرفتیم. در لحظات اولیه که وارد منطقه عملیاتی جزیره مجنون شدیم، اعلام شد که واحد تعاون سپاه نیاز به نیرو دارد. از وظیفه واحد تعاون مطلع نبودم اما داوطلب حضور در آن یگان شدم. سوار بر قایق شده و رهسپار منطقه عملیاتی شدیم. پس از رسیدن به منطقه عملیاتی، متوجه شدم که وظیفه‌ام انتقال پیکر شهدا می‌باشد.

❖ پس از اطلاع از این موضوع، چه واکنشی داشتید؟

نوجوان پانزده ساله‌ای که تا آن لحظه با پیکری مواجه نشده بود، به یکباره با پیکر شهدا که بر اثر انفجار و تیراندازی دشمن، شرایط مناسبی نداشتند، روبرو شدم! مشاهده آن لحظات، برایم قابل باور نبود و به یکباره احساس ضعف کرده و بیهوش شدم. چشمانم را که باز کردم در بهداری بودم. قصد داشتم تا این اتفاق را در



گفتگوی شاهدیاران با سردار محمدجواد زمردیان کنگره "شهدای غریب در اسارت" سرشار از برکت برای انقلاب خواهد بود

درآمد

بیست و ششم مردادماه ۱۳۶۹؛ یکی از خاطره‌انگیزترین روزهای تاریخ انقلاب اسلامی است که شاهد حضور آزادمردانی بود که در مسیر عهد و پیمانی که با خدا بسته بودند، مجاهدت و استقامت ورزیده و در سال‌های زجر و شکنجه، تقوای خود را مضاعف کردند. یکی از آزادگانی که در جبهه‌ها رشد کرد و پرورش یافت، محمدجواد زمردیان است. وی در سال ۱۳۶۵ در حالی که شانزده سال سن داشته است به اسارت دشمن درآمد و به دلیل عدم اطلاع از وضعیت او، جزو شهدای مفقودالاثر شناخته شد. در همان ایام و پس از گذشت مدتی از مفقودی ایشان، با حکمت و تقدیر الهی، پیکری شبیه به ایشان مورد تفحص قرار گرفته و تحویل خانواده می‌گردد! پیکر؛ هر چند مجروح اما شبیه به وی بوده و گروه خونی نیز مطابقت داشته است. پیکری به خانواده زمردیان تحویل می‌گردد در حالی که پیکر فرزندشان نبوده و از سوی دیگر؛ خانواده دیگری که پیکر فرزندش تحویل خانواده زمردیان داده شده بود نیز سال‌ها چشم به راه بازگشت فرزند خویش بودند. محمدجواد زمردیان پس از آزادی، گام در مسیر خدمت به مردم نهاد. پس از گذشت مدتی، به عنوان مسئول نشر آثار و ارزش‌های دفاع مقدس در همدان مشغول به فعالیت شد و سپس به کمیته مفقودین شهدا پیوست. ایشان به کمک تعدادی از آزادگان، اقدام به شناسایی و معرفی اسرایی که در زندان‌های رژیم بعثی به شهادت رسیده‌اند نموده و به عنوان دبیرکل کنگره ملی "شهدای غریب در اسارت" که در آینده‌ای نزدیک برگزار خواهد شد، مشغول به فعالیت و ایثار است. در ادامه؛ متن گفتگو با ایشان را می‌خوانید.

❖ **بر خورد بعثی‌ها با اسرا چگونه بود؟**
با دو گروه از افراد دشمن در لحظه اسارت مواجه بودیم؛ گروهی که از ترس جان خود باید به شدت با اسرا بدرفتاری کرده و مورد شکنجه قرار می‌دادند و اگر از این اقدام سرپیچی می‌کردند، خود و خانواده‌شان در خطر بودند. گروه دیگر؛ افرادی بودند که سنگدلی در ذات آنها نهاده شده و از شکنجه اسرا لذت می‌بردند.

❖ **کدام یک از یگان‌های نظامی عراق در مقابل شما قرار گرفته بود؟**

با توجه به اینکه دشمن از انجام عملیات در منطقه مطلع بود؛ با تمام نیروهای خود، آماده مقابله با رزمندگان شده بود. در منطقه‌ای که عملیات انجام داده و به اسارت دشمن درآمدم، نیروی گارد ریاست جمهوری عراق در مقابل ما حضور داشت. افرادی که به شدت سنگدل بوده و به شکنجه‌های سهمگین اسرا پرداخته و این اقدام را با جان و دل و از روی لذت انجام می‌دادند.

❖ **اولین مواجهه دشمن پس از اسارت شما چه بود؟**

فردی که مرا به اسارت درآورد، از قد بلندی برخوردار بود که با مشاهده چهره‌اش، ترس در وجودم شکل گرفت. مرا مورد بازرسی بدنی قرار داد و چون قبل از اسارت، تمام وسایل و پلاک خود را به دور انداخته بودم؛ چیزی نیافت. تنها وسیله‌ای که به همراه داشتم، قرآن کوچکی بود که در صفحه اول آن، نام دوستانی که شهید شده بودند را نوشته بودم. قرآن را برداشت و با مشاهده نوشته‌ها در صفحه اول، تصور کرد شاید نام رمز باشد و نزد خود نگه داشت. دستانم را از پشت سر بست و چشیدن طعم اسارت از آن لحظه آغاز شد.

❖ **پس از اسارت، به کدام منطقه منتقل شدید؟**
همه اسرا به محلی در نزدیکی شهر بصره منتقل و در محوطه‌ای وسیع تجمع شدیم. شهدا و افراد زخمی در محوطه باقی مانده و به همراه اسرای دیگر که توان حرکت داشتند به اتاق‌هایی که در گوشه آن محوطه بود، منتقل شدیم. دشمن از پیروزی که به دست آورده بود، شادمان بود و اسرا را در شهر چرخاند و همان حوادثی که در کربلا به وقوع پیوسته بود، بار دیگر در حال تکرار بود. هیچ‌گونه رسیدگی به اسرایی که زخمی بودند، صورت نگرفت و باعث شهادت تعدادی بسیاری از اسرا شد. زخمی‌ها را بدون رسیدگی در محوطه رها می‌کردند تا شهید شوند و سپس به مکان نامعلوم منتقل می‌کردند. بعدها متوجه شدیم که آنان را در گورهای دسته‌جمعی دفن می‌کردند. البته اسرایی که به علت مجروحیت، بیهوش شده اما قلب آنها در تپش بود را

❖ **در کدام عملیات به اسارت دشمن درآمدید؟**
در عملیات کربلای چهار، به عنوان تخریب‌چی و غواص به دشمن بعثی یورش برده و پس از مجروحیت به اسارت دشمن بعثی درآمدم. تقدیر الهی بر این بود که طعم اسارت را نیز در دفاع مقدس احساس کرده و به مدت چهار سال در اسارت قرار داشته باشم.

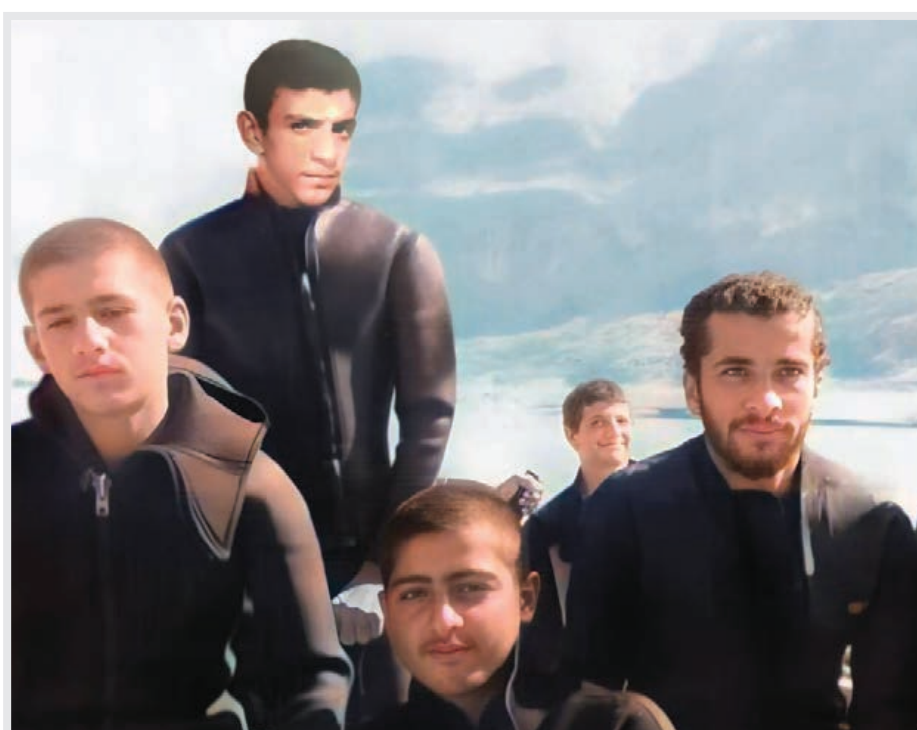
”خطر حضور در واحد تخریب برای رزمندگان فعال در این یگان، خطر مضاعف به همراه داشت. آموزش‌های لازم را به صورت دقیق طی کرده و با وظایف آنها آشنا شدم. علاوه بر فعالیت‌های مرتبط با تخریب، آموزش‌های غواصی نیز از ضروریات حضور در این یگان بود. مین‌هایی که توسط دشمن در مناطق عملیاتی ایجاد شده بود، باید خنثی شده و مسیر حضور رزمندگان در مناطق؛ ایمن‌سازی می‌شد.“



وجود خودم جبران کنم لذا با توجه به اینکه رشته ورزشی‌ام شنا بود، تصمیم گرفتم به عنوان غواص مشغول به فعالیت شوم. تمام نیروهای یگان غواصی در مرخصی بودند اما یکی از دوستانم پیشنهاد داد تا در واحد تخریب، حضور داشته و پس از بازگشت غواصان به آنان ملحق شوم. به همراه واحد تخریب، مشغول به فعالیت شده و آموزش‌های لازم را گذراندم.

❖ **وظیفه نیروهای غواص در واحد تخریب چه بود؟**

وظیفه واحد تخریب، بسیار ویژه و مهم بود. خطر حضور در واحد تخریب برای رزمندگان فعال در این یگان، خطر مضاعف به همراه داشت می‌گفتند: اولین اشتباه، آخرین اشتباه است. آموزش‌های لازم را به صورت دقیق طی کرده و با وظایف آنها آشنا شدم. علاوه بر فعالیت‌های مرتبط با تخریب، آموزش‌های غواصی نیز از ضروریات حضور در این یگان بود. مین‌هایی که توسط دشمن در مناطق عملیاتی ایجاد شده بود، باید خنثی شده و مسیر حضور رزمندگان در مناطق؛ ایمن‌سازی می‌شد. پس از اتمام آموزش‌ها و انجام فعالیت‌های مهم در زمینه تخریب، نیروهای یگان غواصی از مرخصی بازگشت اما فرمانده یگان تخریب از من درخواست کرد که با توجه به نیاز آنها به غواص، در همان یگان حضور داشته باشم که من نیز به جهت علاقه‌ای که به رزمندگان تخریب پیدا کرده بودم، پذیرفتم.



«محمدجواد زمردیان (نفر دوم از سمت راست) در لباس غواصی»



«مراسم رونمایی از تمبر «شهدای غریب در اسارت»

اما قاشقی در اختیارمان قرار نگرفته بود و به نوبت از آن ظرف به اندازه تقریبی استفاده می‌کردیم. برخی از اسراء مسیر ایثار و فداکاری را در پیش گرفته و اقدام به روزه گرفتن می‌کردند تا سهم آنها به دیگر اسراء برسد و یا اعلام می‌کردند که میل به غذا ندارند و این‌گونه فداکاری را در آن لحظات دشوار در پیش گرفتند. در هر شبانه‌روز؛ به طور میانگین سهم هر اسیر، مقدار پنج لیوان آب بود. این مقدار آب؛ علاوه نوشیدن، سهم حمام و دیگر نیازهای اسراء بود. در چنین شرایطی؛ رشد یافته و ایثارگری را در آن فضای اسارت آموختیم. در طول چهارسال اسارت خویش، تنها ۷۰۰ مرتبه توانستم محلی را یافته و به‌صورت درازکش، استراحت کنم که یادداشت‌هایم این مورد را ثبت کرده‌ام!

❖ چه عاملی باعث می‌شد تا اسراء چنین استقامتی از خود به نمایش بگذارند؟
معتقد هستم در تحمل سختی‌های ایام اسارت، سه عامل تعیین‌کننده بوده است. اولین عامل؛ عنایت خداوند بود. دومین عامل؛ توکل و توسل به خداوند بود. سومین عامل نیز؛ ایثار و فداکاری اسراء بود که باعث شد تحمل آن لحظات برای اسراء قابل تحمل شود.

❖ آیا نام شما در لیست صلیب سرخ ثبت شده بود؟
نام و مشخصات ما تا آخرین لحظه آزادی، در لیست صلیب سرخ ثبت نشده و جزو رزمندگانی بودیم که به عنوان «مفقودالاثر» شناخته می‌شدیم.

بر تن کرده‌ام. «شکنجه‌ها به همین منوال سپری شد و به دلیل انجام عملیات «کربلای پنج» از سوی رزمندگان و نزدیکی استقرار ما به محل درگیری، اسراء را سوار بر خودروهای نظامی کرده و به سازمان امنیت و اطلاعات عراق در بغداد که به استخبارات معروف بود، منتقل شدیم.

❖ چه مدت در استخبارات حضور داشته و چه رفتارهایی با اسراء در آن محل صورت گرفت؟
به محض ورود به استخبارات، با ضرب و شتم از خودرو پیاده شده و در حالی که چشم و دست‌انمان بسته بود به سلولی منتقل شدیم. در اتاق پنجاه متری، حدود یکصد اسیر حضور داشته و محلی برای تبادل اکسیژن وجود نداشت. در هنگام ورود و خروج به آن اتاق، به هر نحو ممکن، مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتیم. حدود سه روز در استخبارات حضور داشته و لحظات سرشار از شکنجه را سپری کردیم.

❖ در آن لحظات سخت، اسراء چه فعالیت‌هایی در جهت یاری به یکدیگر داشتند؟
ایثار رزمندگان در ایام اسارت، بسیار شیرین و در تحمل سختی‌ها، تأثیرگذار بود. تا ساعت‌ها در سلولی کوچک نگهداری شده و فضایی برای نشستن وجود نداشت. رفتار بعضی‌ها؛ شباهتی به انسان نداشت و فاجعه انسانی در قبال اسراء انجام شد. در آن لحظات؛ ایثار اسراء جاری بود و باعث شد تا تحمل شکنجه برای ما قابل تحمل شود. جیره غذایی اسراء، چند لیوان آش بود که در صورت تقسیم، دو جرعه سهم هر اسیر می‌شد!

ایثار رزمندگان در ایام اسارت، بسیار شیرین و در تحمل سختی‌ها، تأثیرگذار بود. تا ساعت‌ها در اتاق کوچک نگهداری شده و فضایی برای نشستن وجود نداشت. رفتار بعضی‌ها؛ شباهتی به انسان نداشت و فاجعه انسانی در قبال اسراء انجام شد. در آن لحظات؛ ایثار اسراء جاری بود و باعث شد تا تحمل شکنجه برای ما قابل تحمل شود.

به عنوان شهید تلقی کرده و زنده به گور کردند. حدود پانزده روز در داخل آن اتاق‌ها در شرایط وحشتناک و زیر شکنجه‌های بی‌امان بعضی‌ها، حضور داشتیم.

❖ در اتاق بازجویی چه گذشت؟
در بازجویی‌ها؛ افرادی از اعضای گروهک منافقین حضور داشته و سعی داشتند تا اسراء را جذب گروهک پلید خود کنند. با سؤالاتی که همراه با شکنجه بود از اسراء بازجویی صورت گرفت. اعلام کردم که به‌عنوان امدادگر در جبهه حضور داشته و اطلاعاتی برای اعلام ندارم. افسر بعضی با پرخاشگری گفت: «برای امدادگری چرا لباس غواصی بر تن داری؟» پاسخ دادم: «برای عبور از آب، این لباس را

جستجو در بانک اطلاعاتی بنیاد شهید و دیگر واحدهای مسئول در این زمینه، هیچ‌گونه تصویر و اطلاعاتی از نحوه شهادت آنها یافت نشد! به دنبال تصویر چهار شهید از شهدای غریب در اسارت بودم اما خداوند عنایت کرد و اکنون به کمک آزادگان و بنیادهای شهید در سراسر کشور، اطلاعات لازم درخصوص بیش از ۲۴۰۳ شهید غریب اسارت را یافته و حرکت خود را جهت برگزاری کنگره ادامه می‌دهیم. در ابتدا؛ به دنبال یافتن اطلاعات و تصویر چهار شهید از اسرای اردوگاه محل حضور خود بودیم اما اکنون به ۲۴۰۰ نام از اسرایی که در اسارت به شهادت رسیده‌اند، برخورد کرده‌ایم.

❖ در مسیر شناسایی و معرفی "شهدای غریب در اسارت"، چه فعالیت‌هایی توسط شما و دیگر آزادگان صورت گرفت؟

به همراه تعدادی از آزادگان، تصمیم گرفتیم، چند روز از ماه را برای این فعالیت صرف کنیم. به شهرهای مختلف رفته و به خانواده‌های «شهدای غریب در اسارت» سرکشی کردیم. با خانواده‌هایی مواجه شدیم که از نحوه شهادت فرزند خویش، مطلع نبودند. سرگذشت فردی که در اسارت به شهادت رسیده بود را آن آزادهای مطلع بود که در ایام اسارت در کنار وی حضور داشته است. باید خانواده‌های شهدای غریب را شناسایی کرده و آزادگانی که با آن شهید آشنا بودند را به نزد خانواده رهسپار می‌کردیم. به یکباره با جریان گسترده‌ای مواجه شده و مظلومیت این شهدا برای ما قابل توجه و ویژه بود. نیاز بود تا به صورت جهادی اقدام به شناسایی و معرفی این شهدا کنیم. برای معرفی این شهدا به نسل امروز، ساختار و سازمانی تعریف کرده و از حضور آزادگان در

این فعالیت را انجام دهیم. خبری در روزنامه‌ها به چاپ رسید مبنی بر اینکه؛ پیکر ۵۷۴ تن از اسرایی که در اسارت به شهادت رسیده و در عراق مدفون هستند، مورد تفحص قرار گرفته و برای خاکسپاری مجدد به میهن بازخواهند گشت. تعدادی از آن شهدا، از دوستان من در ایام اسارت بودند.

❖ پس در آن لحظات بود که تصمیم گرفتید تا شناسایی و معرفی "شهدای غریب در اسارت" را دنبال کنید؟

در همان لحظات به اتفاق تعدادی از آزادگان، تصمیم گرفتیم تا مراسم بزرگداشت برای «شهدای غریب در اسارت» برگزار کنیم. درصدد برآمدیم تا شناسایی و معرفی «شهدای غریب در اسارت» را انجام دهیم اما با پراکندگی این شهدا مواجه شده و چون فعالیتی در این خصوص صورت نگرفته بود، تنها اکتفا به یک مراسم به یاد آن‌ها نمودیم. در سال ۱۳۹۱ در دیدار با مقام معظم رهبری و توصیه‌های ایشان، دوباره اقدامی انجام شد، اما کافی نبود تا اینکه در سال ۱۳۹۸ در یکی از همایش‌هایی که توسط آزادگان صورت گرفته بود، حاضر شدم. در آن همایش با بنر چاپ شده‌ای مواجه شدم که نام و تصویر تعدادی از «شهدای غریب در اسارت»، اعلام شده بود. چهار شهید اعلام شده در آن بنر، فاقد تصویر بود. پس از پایان، به مسئول برگزاری مراسم اعلام کردم که تصویر آن چهار شهید را یافته و به شما اعلام می‌کنم تا در مراسم سال آینده، نام آن شهدا بدون تصویر، چاپ و اعلام نشود. در آن ایام؛ در کمیته مفقودین مشغول به فعالیت بوده و تصورم این بود که یافتن تصویر آن شهدا، به آسانی انجام خواهد شد. با

❖ چگونه مطلع شدید که قرار است آزاد شوید؟

در ایامی که در اردوگاه «تکریت ۱۱» حضور داشتیم، تلویزیونی را به اردوگاه منتقل کرده و اقدام به پخش برنامه‌های تلویزیونی کردند. از طریق تلویزیون مطلع شدیم که مبادله اسرا صورت خواهد گرفت. در همان لحظه؛ غم عجیبی در نگاه اسرایی که نام آنها در لیست صلیب سرخ وجود نداشت، نمایان بود. تا اینکه یک روز، صدای خودرو از محوطه بیرون اردوگاه به گوش می‌رسید! در همان لحظه، تعدادی از اعضای صلیب سرخ وارد اردوگاه شده و برای اولین بار با اعضای صلیب سرخ آشنا شدیم. ثبت‌نام از اسرا صورت گرفت و سوار بر اتوبوس شده و رهسپار مرز کشورمان شدیم. از لحظه نام‌نویسی تا آزادی، تنها دوازده ساعت طول کشید و این قابل باور نبود. آن روز در هنگام ظهر، همگی به جماعت نماز خواندیم تا دشمن بداند با همه تلاش‌هایی که کرد، نتوانست به ایمان و اعتقاد اسرا لطمه وارد کند.

❖ در لحظه آزادی از اسارت، چه احساسی داشتید؟

به محض ورود به کشور، نماز شکر به جا آورده و از اینکه وارد کشور شده‌ایم، شادمان بودیم. من و تعدادی دیگر از اسرا، از برخورد مردم با خود نگران بودیم و تصور داشتیم چون به اسارت دشمن درآمده‌ایم؛ مردم از ما استقبال نخواهند کرد! در همین تصورات بودیم که با استقبال پرشور مردم مواجه شده و قدردان محبت مردم شدیم. مردم؛ اسرا را به نشانه افتخار بر روی دوش خود حمل کرده و اینگونه محبت خویش را ابراز داشتند. این محبت به اسرا، پیام مهمی به همراه داشت که چون انسانیت خود را در ایام اسارت حفظ کرده بودیم، نتیجه‌اش که عزت بود را خداوند به ما عنایت کرد.

❖ شما به کمک تعدادی از آزادگان، اقدام به شناسایی و معرفی رزمندگانی که در ایام اسارت به شهادت رسیده‌اند، نموده و درصدد هستیت تا کنگره‌ای در این زمینه در آینده‌ای نزدیک برگزار کنید، چه شد که تصمیم به این کار گرفتید؟

در ایام اسارت؛ تعداد بسیاری از اسرا در زندان‌های رژیم بعثی به شهادت رسیده بودند. گمنامی این شهدا ما را آزار داده و یکی از اهداف ما در ایام اسارت این بود که پس از آزادی به دیدار خانواده‌های این شهدا رفته و نحوه شهادت فرزندشان را بازگو کنیم. اما پس از آزادی و بازگشت به میهن، جبران عقب‌ماندگی‌های تحصیلی و کار و زندگی و نیز درمان مانع انجام این توفیق شد. البته به توصیه سید آزادگان همه ساله در سالروز بازگشت آزادگان و در محافل آزادی نام و یادشان را گرمی می‌داشتیم. متأسفانه به دلایل متعدد، توفیق نداشتیم تا



«حضور محمدجواد زمردیان در اجلاس «شهدای غریب در اسارت»

این ساختار استفاده کردیم تا کنگره‌ای در خصوص «شهدای غریب در اسارت» برگزار کنیم. در دیداری که با شهیدرئیزی داشتیم، این موضوع را با وی در میان گذاشتیم. ایشان اعلام کرد که کار بسیار ارزنده‌ای است و اعلام کردند: «اجازه می‌دهید که من سخنران مراسم باشم؟» این سخن ایشان باعث شد تا انگیزه‌ای مضاعف یافته و با قدرت تمام به سمت هدف، حرکت کنیم. شهید رئیزی به رئیس وقت بنیاد شهید دستور داد تا حمایت‌های لازم از آزادگان در برگزاری کنگره «شهدای غریب در اسارت» صورت گیرد. مقدمات کار فراهم شد و ستادهای استانی توسط آزادگان شکل گرفت. در این مسیر؛ استانداران، فرمانداران و مسئولین استانی کمک کرده و باعث شد بیش از ۴۰۰۰۰ صفحه اطلاعات در خصوص این شهدا جمع‌آوری کنیم که خلاصه آنها در قالب فرهنگ‌نامه شهدای غریب در مجموعه‌ای چند جلدی به زودی منتشر می‌شود. قصد داشتیم تا اجلاس پایانی را در سال ۱۴۰۳ برگزار کنیم اما با شهادت آیت‌الله رئیزی و اعضای دولت، برگزاری این کنگره را به سال ۱۴۰۴ موکول کردیم. با شهادت آیت‌الله رئیزی و تغییراتی که در بنیاد شهید و امور ایثارگران صورت گرفت، خللی در روند برگزاری کنگره صورت نگرفت و با توجه به اینکه مهندس اوحدی خود از آزادگان سرافراز میهن می‌باشند، همکاری فراوانی با آزادگان در خصوص این کنگره در حال انجام است.

❖ برگزاری کنگره در چه تاریخی برگزار خواهد شد؟

با هدف گذاری اعضای ستاد کنگره درخصوص زمان برگزاری، سه تاریخ برای برگزاری پیشنهاد شده است. اولین زمان پیشنهادی؛ یازدهم محرم ۱۴۰۴ می‌باشد که این روز مصادف است با روز اسارت اهل بیت حضرت امام حسین^(ع). زمان پیشنهادی دیگر؛ سی‌ام تیرماه می‌باشد که این روز مصادف است با سالگرد شهادت حضرت زین‌العابدین^(ع) که ایشان جزو اسرای واقعه کربلا بوده‌اند و نیز سالروز رجعت پیکر شهدای غریب است. روز پیشنهادی سوم نیز؛ بیست و ششم مردادماه است که مصادف است با سالروز ورود آزادگان به میهن اسلامی.

❖ هدف اصلی از برگزاری کنگره شهدای غریب در اسارت چیست و چه دستاوردهایی می‌تواند به همراه داشته باشد؟

اولین هدف از برگزاری؛ پاسداشت منزلت و مقام شهدایی که تا امروز، نامی از آنها به میان نیامده است. اسرایی که به دور از وطن خویش و در شرایطی که تحت شکنجه قرار داشته‌اند، به شهادت رسیده‌اند. دومین

هدف این است که سیره این شهدا را به مردم و نسل امروز منتقل کنیم. فداکاری این افراد می‌تواند الگویی مناسب برای نوجوانان بوده و یاد شهدا را در جامعه زنده نگاه دارد. اگر در برگزاری صحیح چنین کنگره‌هایی تلاش کنیم، برکات بسیاری به همراه خواهد داشت. این کنگره به همت آزادگان برگزار خواهد شد که از این نظر قابل توجه است. تعداد ۱۷۰ نفر از آزادگان که

اولین هدف از برگزاری؛ پاسداشت منزلت و مقام شهدایی که تا امروز، نامی از آنها به میان نیامده است. اسرایی که به دور از وطن خویش و در شرایطی که تحت شکنجه قرار داشته‌اند، به شهادت رسیده‌اند. دومین هدف این است که سیره این شهدا را به مردم و نسل امروز منتقل کنیم.

پایه‌گذار برگزاری این کنگره هستند و در کنار آزادگان، خانواده‌های شهدا و فرزندان آنها در برگزاری این مراسم تلاش داشته‌اند. کنگره «شهدای غریب در اسارت»، کم‌هزینه‌ترین کنگره‌ای خواهد بود که تاکنون برگزار شده است. وجه تمایز این کنگره با دیگر کنگره‌ها در این است که کنگره شهدای غریب در اسارت برای شهدایی برگزار می‌شود که هنوز جامعه آماری آن تکمیل نیست و لیستی از شهدای اسیر نداریم و در این کنگره به آزادگان فراخوان می‌دهیم تا شهدایی را که می‌شناسند به ما معرفی کنند. وجه تمایز دوم، مردم نهاد بودن این برنامه است که آزادگان در کنار مشاغل روزمره خود در دبیرخانه مرکزی و ستادهای استانی کنگره حضور داشته و با هزینه و امکانات شخصی خود و حمایت‌های بنیاد و سایر دستگاه‌ها، مأموریت‌های اجرایی را دنبال می‌کنند.

❖ اگر سخن پایانی در ذهن دارید، بیان بفرمایید؟

«بر همان عهد که بودیم، برآینم هنوز»، به امید اینکه شهدا نیز هوای ما جاماندگان از قافله خود را داشته باشند.





گفتگوی شاهد یاران با آزاده و جانباز دفاع مقدس، مصطفی ذباح

معرفی شهدای غریب در اسارت، نیاز اصلی در جامعه است

درآمد

رهبر معظم انقلاب در دیدار با آزادگان، آنها را الماس‌های درخشان نامیده و از مجاهدت آزادگان در ایام اسارت تجلیل نمودند. میهن اسلامی در ۲۶ مردادماه ۱۳۶۹، شاهد حضور اولین گروه از آزادگان سرافرازی بود که پس از گذشت سال‌ها اسارت در زندان‌ها و اسارت‌گاه‌های رژیم بعثی عراق، قدم به خاک پاک میهن اسلامی خود نهادند. دستاورد و پیامدهای ایستادگی و پایداری رزمندگان سلحشور و نستوه اسلام در برابر جبهه تا بین دندان مسلح نظام سلطه و استکبار که با نیروی ایمان و اراده و در سایه وحدت و یکپارچگی ملی، تحت رهبری بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی رقم خورد و برگ‌های زرین پرشماری بر تاریخ حماسه و ایثار این سرزمین مقدس افزود. آزادگان؛ سینه‌هایی فراخ‌تر از اقیانوس داشتند که به خدا پیوسته بودند. آزادگان سرافراز کشورمان از چند نقطه مرزی با تشریفات وارد کشور شده و نخستین واکنش آنان، بوسه بر خاک ایران و ریختن اشک شوق بود. زیارت مرقد مطهر حضرت امام خمینی (ره) و همچنین بیعت با جانشین خلف وی؛ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، از نخستین برنامه‌ها و اقدام مشترک آزادگان سرافراز ایرانی بود. آزاده و جانباز دفاع مقدس، مصطفی ذباح؛ یکی از آزادگان و رزمندگان دفاع مقدس است که در عملیات خیبر به اسارت دشمن درآمد و پس از تحمل هشت سال اسارت به میهن بازگشت. مصطفی ذباح، اکنون به عنوان مشاور و دستیار معاون فرهنگی در بنیاد شهید مشغول خدمت به ایثارگران و خانواده‌های معظم شهدا می‌باشد. در ادامه؛ متن گفتگو با ایشان را می‌خوانید.

شده و افتخار داشتیم تا به جرگه جانبازان بپیوندم. پس از گذشت یک سال از طی روند درمان، مجدداً عازم جبهه شدم.

❖ در کدام عملیات به اسارت دشمن بعثی درآمدید؟

در عملیات خیبر که یکی از عملیات‌های مهم و تاثیرگذار در دفاع مقدس بود؛ حضور داشتم. این عملیات، جزو اولین عملیات‌های آبی - خاکی بود که توسط فرماندهان

در جبهه‌ها، یاری کنم. به دلیل سن کم، اجازه حضور در جبهه برای من صادر نشد اما با موافقت مادر و از طریق مراجع قانونی، با افزایش سن در شناسنامه موفق به حضور در جبهه شدم.

❖ اولین حضور شما در جبهه، در کدام عملیات بود؟

در سال ۱۳۶۱ به مناطق عملیاتی اعزام شده و در عملیات «والفجر مقدماتی» حضور داشتم. در این عملیات مجروح

❖ لطفاً ضمن معرفی خود، از نحوه حضور در جبهه بگویید؟

مصطفی ذباح هستم، متولد ۱۳۴۶. در مبارزات انقلاب اسلامی، خروش ملت را شاهد بوده و به جرگه مبارزین پیوستم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، استکبار جهانی در صدد برآمد تا با استفاده از صدام ملعون، این پیروزی بزرگ را به کام ملت ایران تلخ کند؛ لذا تجاوزی گسترده به مرزهای کشور انجام داد. در ایام دفاع مقدس، مشغول به تحصیل بودم اما تصمیم گرفتم تا سربازان اسلام را

کشورمان طراحی و انجام شد. در آن عملیات، حدود چهل کیلومتر در خاک دشمن پیشروی کرده و توانمندی رزمندگان به دشمن اثبات شد و این پیام را به کشورهای حامی صدام ملعون رساندیم که اجازه نخواهیم داد حتی ذره‌ای از خاک وطن، اشغال شود. بعضی‌ها به طور وحشیانه‌ای، اقدام به بمباران و استفاده از سلاح‌های شیمیایی در منطقه عملیاتی کرد. در این عملیات بود که پس از مجروحیت، به اسارت دشمن بعضی درآمده و زندگی در اسارت را تجربه کردم.

❖ در لحظه اسارت، چند سال سن داشتید و چه مدت در اسارت دشمن قرار داشتید؟

در لحظه اسارت، شانزده سال داشتم و پس از گذشت هفت سال و در سن ۲۳ سالگی آزاد شده و به میهن اسلامی بازگشتم.

❖ اولین واکنش بعضی‌ها پس از اسارت شما چگونه بود؟

اولین چهره منحوس دشمن در اسارت را هیچ‌گاه فراموش نخواهم کرد! در آن لحظه، به شدت مجروح بوده و توان حرکت نداشتیم. برای لحظه‌ای کوتاه، چهره اعضای خانواده در مقابل دیدگانم به تصویر کشیده شد. دستانم را از پشت سر بسته و از کنار پیکر شهدایی که در عملیات به شهادت رسیده بودند عبور کرده و در محوطه‌ای قرار گرفتیم. کمک اسرا به یکدیگر ممنوع و هیچ‌گونه حرکتی امکان‌پذیر نبود. در آن لحظات،

سرماي زمستان را با تمام وجود احساس می‌کردم. هیچ‌گونه توجهی از سوی بعضی‌ها نسبت به مجروحین وجود نداشت و در حالی که مورد ضرب و شتم قرار داشتیم، به قرارگاه دشمن منتقل شدیم.

❖ آیا تصویر و تصور قبلی از اسارت در ذهن داشتید؟

من جزو نیروهای غواص و تخریب بودم. فعالیت در واحد تخریب، جزو فعالیت‌های سنگین به‌شمار می‌آمد که نیاز به شجاعت و فداکاری داشت. واحد تخریب؛ قبل و بعد از عملیات، وظایف مهم بر عهده دارد. قبل از آغاز عملیات، نیروهای واحد تخریب باید نسبت به آماده‌سازی مسیر رزمندگان در یورش به دشمن، نقش‌آفرینی می‌کردند. خنثی‌سازی مین‌های تخریب و پاکسازی آن از وظایف نیروهای تخریب بود. رشادت در واحد تخریب، جزو الطاف خداوند بود که به لطف دوستان، این لطف شامل حال من نیز گردید. چند روز قبل از آغاز عملیات خیبر، در عالم خواب دیدم که در عملیات به اسارت دشمن درآمده‌ام! جزئیات آن خواب را به روحانی حاضر در واحد تخریب، روایت کردم. ایشان تاکید کرد که از حضور در این عملیات خودداری کنم اما نپذیرفته و با توکل به خداوند، گام در عملیات خیبر نهادم. در آن لحظات، به اسارت فکر کرده بودم اما تصور نداشتم که آن خواب و رویا به واقعیت تبدیل شود.

❖ با دارا بودن سن کم، چگونه توانستید در برابر

شکنجه بعضی‌ها مقاومت کنید؟

پس از ضرب و شتم، ما را سوار بر خودروی نظامی کرده و به مکانی نامعلوم منتقل کردند. رفتار بعضی‌ها با اسرا بسیار وحشتناک بود. صبر و استقامتی که خداوند به ما عنایت کرده بود باعث شد تا آن شکنجه‌ها را تحمل کنیم. بعضی‌ها با شکنجه، تمسخر و تهدید سعی داشتند تا روحیه ما را تضعیف کنند. در آن لحظات، ایستادگی و استقامت ماورایی و الهی را در چهره اسرا مشاهده کردم. تعداد شصت نفر به اسارت دشمن درآمده بودیم که همه ما به صورت جداگانه تهدید به مرگ می‌شدیم و تا ساعت‌ها جرعه‌ای آب در اختیار ما قرار نگرفت. حضور خداوند را در آن لحظات احساس می‌کردیم و همین عامل باعث شد تا در برابر دشمن بعضی تسلیم نشویم.

❖ بعضی‌ها چگونه سعی داشتند تا مقاومت اسرا را از بین ببرند؟

با دستان بسته و جسمی مجروح در محوطه‌ای حضور داشتیم. تعدادی از اسرا به علت عدم رسیدگی از سوی بعضی‌ها به شهادت رسیده بودند. افسران و سربازان در محل حضور ما، اقدام به جشن و پایکوبی کرده و توهین‌های آنها را احساس می‌کردیم. وقایع ظهر عاشورا که در روضه‌ها شنیده بودیم، بار دیگر در حال تکرار بود. پس از گذشت چند ساعت، ما را به شهر «العماره» منتقل کرده و در شهر چرخانده و سپس به استخبارات منتقل کردند.



«اقامه نماز توسط آزادگان در بدو ورود به میهن»



«تصویری از رزمنده دفاع مقدس در مناطق عملیاتی»

❖ در استخبارات چه برخوردهایی با شما صورت گرفت؟

پس از حضور در استخبارات، با تونل وحشت آشنا شدیم! سربازان و افسران بعضی با ایجاد تونل انسانی و استفاده از شلاق و ابزار دیگر، اقدام به ضرب و شتم وحشیانه اسرا کردند. آن اندازه از سنگدلی دشمن برای اسرا قابل باور نبود. پس از عبور از تونل انسانی، وارد اتاقی کوچک شدیم که تعدادی دیگر از اسرا در آن محل نگهداری می شدند. اتاقی کوچکی که پنجره و یا محلی برای تبادل اکسیژن وجود نداشت. فضای کافی جهت نشستن نبود و باید به صورت ایستاده، منتظر سرنوشت خود می شدیم. افراد مجروح که توان حرکت نداشتند، ایستاده و در حال شهادت بودند و تعدادی دیگر از اسرا در حالی که به شهادت رسیده بودند در گوشه‌ای از اتاق باقی مانده بودند. بعضی‌ها را نسبت به اعتراض خود مطلع کردیم اما مورد ضرب و شتم قرار گرفتیم! لحظات دشوار اسارت از استخبارات آغاز شد؛ آنچه که مشاهده می کردیم قابل باور نبود! پس از گذشت لحظاتی، بازجویی آغاز و شکنجه‌های وحشتناک شکل گرفت. اسرا اعلام کردند که به عنوان امدادگر در جبهه حضور داشته‌اند تا شاید جان خود را نجات دهند. افسر بعضی در پاسخ گفت: «یا همه شما به عنوان امدادگر در جبهه حضور داشته‌اید! پس کدام یک از شما جزایر را فتح کرده‌است!» پس از گذشت ۲۴ ساعت از اسارت، غذایی که درون ظرف آلوده ریخته شده بود برای اسرا آوردند. نوعی آش یا سوپ که از روی عمد، به گونه‌ای طبخ شده بود که بوی بدی از آن به مشام می رسید. با آنکه به شدت گرسنه بودیم اما حاضر نشدیم از آن غذا استفاده کنیم.

❖ میزان سنگدلی بعضی‌ها را چگونه می‌توانید بیان کنید؟

داعشی‌هایی که با تمام سنگدلی، سر را از پیکر افراد جدا کرده و قلب آنان را خارج و به دندان می کشیدند؛ بعضی‌ها، اجداد همان داعشی‌ها بودند که چهره انسان داشته اما هیچ گونه انسانیت در وجود آنها نمایان نبود.

❖ اولین حضور شما در کدام اردوگاه بود و استقبال بعضی‌ها از اسرا در آن اردوگاه چگونه بود؟

پس از گذشت چند روز، استخبارات را ترک کرده و شبانه به اردوگاه «موصل چهار» منتقل شدیم. مطابق با رسم پلید بعضی‌ها، از تونل وحشت ایجاد شده توسط دشمن عبور کرده و مورد ضرب و شتم قرار گرفتیم. در بندهای مختلف اردوگاه تقسیم بندی شده و در یکی از بندها،

یاد می‌کنید؟

ایام اسارت، سرشار از شکنجه و وحشت بود اما لحظاتی شیرین و خاطره‌انگیز بسیاری در ذهن من به یادگار مانده است که ترجیح می‌دهم از آن لحظات سخن گویم. به واسطه حسی که حضرت امام در دل رزمندگان ایجاد کرده بود، باعث شد تا در آن ایام دشوار، اسرا با هم یکی شده و لحظات به یادماندنی را خلق کنند. در طول شبانه‌روز، مدت ۱۶ ساعت داخل بندها حضور داشتیم و فضای محدود باعث شده بود تا امکان استراحت برای اسرا فراهم نباشد. تعدادی سطل پلاستیکی توسط بعضی‌ها مهیا شده بود که آب به صورت جیره‌بندی در آن سطل‌ها قرار داشت و اسرا به ناچار، اقدام به جیره‌بندی می کردند.

❖ آیا مشخصات شما در لیست صلیب سرخ ثبت شد؟

شش ماه از اسارت ما توسط دشمن، سپری شد اما مشخصات ما ثبت نگردید. همین عامل باعث شد تا تعدادی از اسرا مورد شکنجه قرار گرفته و به شهادت نائل شوند بدون آنکه نامی از آنها در صلیب سرخ ثبت شده باشد.

❖ پس از اردوگاه «موصل چهار» به کدام اردوگاه منتقل شدید؟

پس از گذشت مدتی؛ تعداد ۴۶۰ نفر از اسرا که سن

ایام اسارت، سرشار از شکنجه و وحشت بود اما لحظاتی شیرین و خاطره‌انگیز بسیاری در ذهن من به یادگار مانده است که ترجیح می‌دهم از آن لحظات سخن گویم. به واسطه حسی که حضرت امام در دل رزمندگان ایجاد کرده بود، باعث شد تا در آن ایام دشوار، اسرا با هم یکی شده و لحظات به یادماندنی را خلق کنند.



اسکان داده شدیم. تعداد ۱۳۰ نفر از اسرا در اتاق کوچک مستقر شدیم. به صورت حدودی؛ مساحت اتاق را تخمین زده و دریافتیم که به هر اسیر، ۴۰ سانتی متر مربع فضا اختصاص یافته است! این ۴۰ سانتی متر فضا، محل استراحت، عبادت گاه و ورزش اسرا در زمان حضور در بند بود.

❖ از ایثار اسرا در ایام اسارت، روایت‌های مختلفی بیان شده است، شما چگونه از آن لحظات

می‌توان فرهنگ امام حسین^(ع) را در اسارت به کار گرفت. مدت پنج سال در آن اردوگاه حضور داشته و شخصیت مبارز ما در آنجا شکل گرفت.

❖ بعضی‌ها چه اقدامات تبلیغاتی دیگری داشتند؟

صدام ملعون جهت انجام فعالیت‌های تبلیغاتی، دستور داده بود تا اسرای ایرانی را برای زیارت حرم حضرت امام حسین^(ع) رهسپار کربلا کنند. بعضی‌ها اعلام کردند که اسرا در صورت تمایل می‌توانند رهسپار زیارت شوند. تعدادی از اسرا با این موضوع مخالفت کرده و اعلام کردند: «ما در زیر پرچم یزید به زیارت امام حسین^(ع) نمی‌رویم.» تعدادی از اسرا عازم زیارت شده و تعدادی دیگر که من نیز جزو آنها بودم به زیارت نرفتم. حسرت زیارت حرم حضرت امام حسین^(ع) در دل من باقی بود. در لحظه مبادله اسرا، گزارشگر صدا و سیما کشورمان از من سوال کرد که چه خواسته‌ای از مسئولین کشور دارید؟ همان‌جا اعلام کردم که اگر مسیر کربلا باز شود، می‌خواهم مرا به زیارت امام حسین^(ع) رهسپار کنند. پس از گذشت مدتی، با من تماس گرفته و اعلام کردند که شرایط فراهم شده است تا شما به زیارت حضرت امام حسین^(ع) شرفیاب شوید.

❖ آیا آموزش‌های خاصی در ایام اسارت طی می‌کردید؟

در بین اسرا، افرادی بودند که دارای تحصیلات عالی بوده و از دانش و تجربه فراوانی برخوردار بودند. در میان اسرا، افرادی بودند که تحصیلات عالی در کشورهای خارجی داشته و به زبان انگلیسی مسلط بودند. در میان اسرا، روحانیون نیز حضور داشته و فرصت مناسبی بود تا اقدام به فراگیری علوم و مباحث دینی داشته باشیم.

❖ اگر خاطره‌ای از ایام حضور در اردوگاه

«الرمادی» در ذهن دارید بیان کنید؟

در اردوگاه «الرمادی»، برگزاری نماز جماعت و عزاداری برای حضرت امام حسین^(ع) ممنوع بوده و به شدت با آن مخالفت می‌شد. هر ساله با فرا رسیدن ایام عزاداری امام حسین^(ع) در ماه محرم، واکسنی به اسرا تزریق می‌شد که باعث ایجاد تب و لرز و بیماری در اسرا می‌شد. با این اقدام سعی داشتند تا اسرا را از عزاداری برای حضرت امام حسین^(ع) منع کنند. چهار بند در طبقه اول و چهار بند در طبقه همکف اردوگاه «الرمادی» وجود داشت. با اسرا صحبت کرده و تصمیم گرفتیم در ایام محرم به عزاداری حضرت امام حسین^(ع) بپردازیم حتی اگر مورد ضرب و شتم قرار گیریم. نماز جماعت را اقامه کرده و



«استقبال مردم از آزادگان دفاع مقدس»

در لحظه مبادله اسرا، گزارشگر صدا و سیما کشورمان از من سوال کرد که چه خواسته‌ای از مسئولین کشور دارید؟ همان‌جا اعلام کردم که اگر مسیر کربلا باز شود، می‌خواهم مرا به زیارت امام حسین^(ع) رهسپار کنند. پس از گذشت مدتی، با من تماس گرفته و اعلام کردند که شرایط فراهم شده است تا شما به زیارت حضرت امام حسین^(ع) شرفیاب شوید.



بعضی‌ها پس از اطلاع، اقدام به ضرب و شتم اسرا کرده و جیره غذایی را به مدت دو هفته محدود کردند. با آن اقدام، به بعضی‌ها ثابت کردیم که اسرای ایرانی همانند شیر غران هستند و آنها در طراحی تبلیغ علیه جمهوری اسلامی ایران شکست را پذیرفتند.

❖ این اقدام شما در ایام اسارت بسیار ارزشمند

بوده است، حس درونی اسرا از آن پیروزی در اسارت چه بود؟

دفاع مقدس در اسارت نیز جاری بود. ما در فرهنگ حضرت امام حسین^(ع)، ایستادگی را آموخته و استقامت را در ایام اسارت به کار گرفتیم. ما آموختیم که چگونه

آنها از دیگر اسرا کمتر بود، تفکیک شده و به اردوگاه «الرمادی» منتقل شدیم. بعضی‌ها درصدد بودند تا فعالیت ضد فرهنگی بر علیه جمهوری اسلامی انجام دهند و این فعالیت، از اسرایی که از سن کم برخوردار بودند آغاز شد. رشادتی که آن ۴۶۰ نفر نوجوان اسیر در اردوگاه «الرمادی» در برابر رژیم بعثی انجام داده‌اند، بسیار قابل توجه بوده است اما روایتی از آن نشده است. همه اسرا بسیجی بوده و عاشق حضرت امام و انقلاب بودند و در حالی که اسیر دشمن سنگدل شده بودیم اما ترس در دل نداشتیم. در بدو ورود به اردوگاه، لباس گرم و وسایل بهداشتی در اختیارمان قرار دادند که باعث تعجب اسرا شد! افسران بعثی، اقدام به سخنرانی کرده و سعی داشتند ما را در مسیری که در آن قرار گرفته بودیم، دچار تردید کنند. پس از گذشت مدتی، تلویزیونی را به اردوگاه منتقل کرده و اقدام به پخش برنامه‌های مختلف کردند. در آن لحظات؛ به طور یقین اطمینان یافتیم که محبت بعضی‌ها بدون هدف نبوده و به افکار و نقشه آنها پی‌بردیم. مجبور بودیم تا برنامه‌های تلویزیون را مشاهده کنیم و در غیر اینصورت مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتیم. تعدادی از برنامه‌های در حال پخش از محتوای مناسب برخوردار نبود لذا تصمیم گرفتیم با ابزار مختلف، اقدام به باز کردن تلویزیون کرده و آن را از بین ببریم. سپس سطل آب را بر روی تلویزیون خالی کرده و اینگونه بود که پخش برنامه‌های تلویزیون توسط بعضی‌ها متوقف شد. در واقع نبرد اسرا با بعضی‌ها در دفاع مقدس از همان لحظات به گونه‌ای دیگر آغاز شد.

❖ پس از اطلاع بعضی‌ها، آنها چه واکنشی

داشتند؟

مهندس سعید اوحدی در ایامی که اقدام به برگزاری کلاس‌های تفسیر قرآن در بروجرد داشت، در کلاس‌های وی حضور داشتیم. در ایام جنگ تحمیلی، ایشان به عنوان فرمانده ما نقش آفرین بود و در عملیات «والفجر مقدماتی» به همراه دو برادر دیگرشان در جبهه حضور داشتند. مهندس سعید اوحدی، شهید زنده بوده و به عنوان سرباز ولایت در خدمت به انقلاب حضور داشته است. به قدری عشق و محبت به ائمه اطهار در وجود وی نمایان است که ایشان را با نام «سردار عشق» یاد می‌کنم.

❖ در ماه‌های آتی، کنگره‌ای برای شهدای غریب در اسارت برگزار خواهد شد، به نظر شما اهمیت این کنگره تا چه اندازه بوده و چه دستاوردهایی می‌تواند به همراه داشته باشد؟

یکی از اقدامات ارزشمند بنیاد شهید و امور ایثارگران، حمایت از آزادگان جهت شناسایی و معرفی شهدایی که غریبانه در خاک دشمن به شهادت رسیده‌اند می‌باشد. معرفی شهدای غریب در اسارت، یکی از فعالیت‌های ضروری در جامعه می‌باشد زیرا اسرایی که در غربت و به دور از وطن به شهادت رسیده‌اند، بسیار مظلوم می‌باشند. در ایامی که به تازگی از زندان‌های رژیم بعثی آزاد شده و به میهن بازگشته بودم، والدین و خانواده‌های شهدا به همراه تصویری از فرزند خویش که مفقود بود به ما مراجعه و به دنبال یافتن نشانی از وی بود. مشاهده چهره نگران و غمگین والدین رزمندگان، مرا غرق در ماتم می‌کرد. به خاطر دارم در یکی از مراسم بزرگداشتی که برای آزادگان برگزار شده بود، حضور داشتم. تصویر یکی از شهدایی که در اسارت به شهادت رسیده بود در صفحه تلویزیونی که در مراسم قرار داشت، پخش شد و تعجب مرا به خود جلب کرد. آن تصویر از شهید، متعلق به فردی بود که در ایام اسارت در کنار من حضور داشت و به علت عدم رسیدگی پزشکی از سوی بعثی‌ها، به شهادت رسیده بود. در حال روایت ماجرای شهادت او به یکی از همراهان خود بودم که متوجه شدم خانواده آن شهید در کنارم ایستاده و با تعجب به سخنانم گوش فرار می‌دهند. متوجه شدم آنها خانواده آن شهید هستند و از نحوه شهادت فرزند خویش در ایام اسارت مطلع نبوده‌اند. غربت «شهدای غریب در اسارت» برایم آزاردهنده است چون آن‌ها با تواضع تمام، مظلومانه به شهادت رسیده‌اند و شناسایی و معرفی این شهدا از ضروریات جامعه است. برگزاری کنگره‌های شهدا، فعالیت ارزشمندی است که نیاز است تا با ترسیم صحیح موضوع، بتوانیم مظلومیت این شهدا را در معرض نمایش قرار دهیم.

بودیم با شلاق مورد شکنجه قرار دادند.

❖ نتیجه مخالفت با افسران بعثی در ایام اسارت، چه تبعاتی را در پی داشت؟

در اردوگاه «الرمادی» اسرایی که با بعثی‌ها ناسازگاری داشته و مخالف اقدامات آنها بودند به اردوگاه «تکریت» منتقل شدند. در بدو ورود به اردوگاه «تکریت»، به مدت یک ماه مورد ضرب و شتم سهمگین قرار گرفتیم. با تلاش‌های مرحوم ابوترابی، از شکنجه‌های یافته و با ایشان آشنا شدم. با حضور مرحوم ابوترابی، شرایط اسارت در اردوگاه به نفع اسرا تغییر کرد و از شدت شکنجه‌ها کاسته شد و برکت حضور ایشان را از نزدیک لمس کردم.

❖ نقش مرحوم ابوترابی برای اسرا چگونه بود؟

حضور مرحوم ابوترابی در تحمل ایام اسارت برای رزمندگان ویژه بود. ایشان با اسرا صحبت کرده و آنها را با مسائل دینی آشنا می‌کرد. اطلاعات ایشان از مباحث دینی و اخلاص وی باعث شده بود تا کلام وی در ارتقای روحیه اسرا تأثیر ویژه به همراه داشته باشد.

❖ تلاش‌ها و تأثیرگذاری که مرحوم ابوترابی در بین اسرا داشت موجب شد تا تعداد بسیاری از آزادگان به علما و دانشمندان طراز اول در کشور ناآشنا شوند. آیا آشنایی شما با مهندس سعید اوحدی در ایام اسارت بوده است؟

مشغول به عزاداری شدیم. اسرای حاضر در طبقه اول، نوحه می‌خواندند و اسرای طبقه پایین پاسخ می‌دادند و همه به نشانه عزاداری سینه می‌زدند. شور عجیب و وصف‌ناپذیری در اردوگاه شکل گرفته بود. افسران و سربازان بعثی در حالی که مست بودند، همانند گله‌ای از گرگ‌های وحشی به سمت ما یورش برده و ما را مورد ضرب و شتم قرار دادند. آنها لباس اسرا را از تن‌شان خارج و در حالتی که در وضعیت سجده قرار گرفته

در اردوگاه «الرمادی» اسرایی که با بعثی‌ها ناسازگاری داشته و مخالف اقدامات آنها بودند به اردوگاه «تکریت» منتقل شدند. در بدو ورود به اردوگاه «تکریت»، به مدت یک ماه مورد ضرب و شتم سهمگین قرار گرفتیم. با تلاش‌های مرحوم ابوترابی، از شکنجه‌های یافته و با ایشان آشنا شدم. با حضور مرحوم ابوترابی، شرایط اسارت در اردوگاه به نفع اسرا تغییر کرد و از شدت شکنجه‌ها کاسته شد.



«مداوای اسیر بعثی توسط رزمنده دفاع مقدس»

❖ لطفا خودتان را معرفی کنید و از نحوه حضور

خود در جبهه بفرمایید؟

علیرضا صادق زاده هستم، متولد ۱۳۴۹، پدرم ارتشی بوده و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در جبهه غرب مشغول به مبارزه بوده است. حضور ایشان در جنگ تحمیلی باعث شد تا من نیز با جبهه و مبارزه آشنا شوم. در ایامی که یازده سال سن داشتم، پدرم برای مبارزه با ضدانقلاب، در غرب کشور حضور داشت و من نیز به همراه خانواده، مدتی در این منطقه حضور داشتم. اینگونه در راستای دفاع از میهن پا به عرصه نبرد نهاده و دشمن ستیزی و مقاومت را آموختم. با چنین روحیه‌ای، پرورش و رشد یافته و مقاومت و ایستادگی در برابر دشمن را وظیفه خود می‌دانستم. پس از آغاز جنگ تحمیلی، تصمیم گرفتم تا راهی جنگ شده و در دفاع از ارزش‌ها اقدام کنم و این گونه بود که برای اولین مرتبه به عنوان امدادگر از استان اصفهان به مناطق عملیاتی اعزام شدم.

❖ اولین اعزام شما به جبهه در چه سالی بود؟

اولین اعزام من به جبهه در سال ۱۳۶۳ در سن پانزده سالگی بود که به عنوان امدادگر در جبهه حاضر شدم. به علت سن کم؛ اجازه حضور به عنوان نیروی رزمی در جبهه به من داده نشد اما امکان حضور به عنوان امدادگر برایم فراهم گردید. قصد داشتم تا در جبهه حاضر شده و رزمندگان را در دفاع از میهن یاری کنم لذا به هر نحو ممکن تلاش کردم تا خود را به جبهه برسانم. دوره‌های آموزش امدادگری را با موفقیت سپری کرده و در مراحل پایانی عملیات بدر به عنوان امدادگر در لشکر امام حسین^(ع) مشغول به فعالیت شدم. پس از گذشت مدتی، به عنوان نیروی رزمی در تیپ «انصارالحسین» مشغول به مبارزه شده و در عملیات «الفجرهشت» در این تیپ حضور داشتم.

❖ واکنش والدین نسبت به حضور شما در جبهه

چگونه بود؟

چون سن من کم بود، لذا خانواده نسبت به حضورم در جبهه موافق نبودند. پدرم فردی نظامی بود و آگاهی داشت که صحنه نبرد برای نوجوان پانزده ساله، بسیار دشوار است و از سنگدلی بعضی‌ها نیز آگاه بود. از تصمیم خود مبنی بر حضور در جبهه به خانواده‌ام گفتم اما آنها تصور داشتند که تصمیم قاطع نگرفته‌ام و پس از حضورم در جبهه، از این موضوع مطلع شدند.

❖ چه شد که به عنوان غواص خط‌شکن در



گفتگوی شاهدیاران با آزاده و جانباز دفاع مقدس، دکتر علیرضا صادق زاده

ایثار و فداکاری شهدای غریب در اسارت در تاریخ ماندگار خواهد بود

درآمد

یکی از رویدادهای مهم در هشت سال دفاع مقدس، عملیات کربلای چهار است. عملیاتی که توسط فرماندهان کشورمان طراحی و در سال ششم جنگ اجرا شد. اگرچه اطلاعات در خصوص اجرای عملیات کربلای چهار، توسط آمریکای جنایتکار و منافقین ملعون در اختیار دشمن قرار گرفت و این عملیات به هدف نهایی خود که تهدید شهر بصره بود نرسید، اما جزایر تصرف شده باعث شد تا عملیات کربلای پنج با موفقیت انجام شود. عملیات کربلای چهار، هیچ‌گاه مظلومیت و شجاعت رزمندگان را فراموش نخواهد کرد. مظلومیت شهدای عملیات کربلای چهار، تداعی کننده غربت و مظلومیت ابا عبدالله الحسین^(ع) و یاران باوفایش در روز عاشورا است. نقش غواصان خط‌شکن در عملیات کربلای چهار، بسیار مهم و راهبردی بوده است. غواصان خط‌شکن در کنار دیگر رزمندگان حاضر در عملیات کربلای چهار، با رشادت فراوان توانستند اهداف مهمی از عملیات را اجرا و ضربات مهلک بر پیکر دشمن وارد کنند. عدم پشتیبانی مناسب از رزمندگان خط‌شکن در عملیات کربلای چهار باعث شد تا پیروزی کامل صورت نگرفته و تعداد بسیاری از رزمندگان به اسارت دشمن بعضی در آیند. یکی از غواصان خط‌شکنی که در عملیات کربلای چهار، ضربات مهلک بر دشمن وارد کرد؛ علیرضا صادق زاده است. وی در پانزده سالگی به جبهه شتافت و پس از گذشت مدتی به عنوان غواص خط‌شکن در عملیات کربلای چهار حاضر شد. پس از مجروحیت به اسارت دشمن در آمد و یکی از شاهدانی است که نحوه شهادت و زنده به گور شدن تعدادی از اسرا در این عملیات را روایت می‌کند. در ادامه؛ متن گفتگو با ایشان را می‌خوانید.

سخت است، اما غواصان؛ آن سختی‌ها را تحمل کردند. رزمندگان؛ غواصی را انتخاب می‌کردند تا بالاترین پاداش پروردگار را کسب کنند. افراد بسیاری برای حضور در دوره‌های غواصی اعلام آمادگی می‌کردند اما تعداد اندکی انتخاب می‌شدند. یکی از دانشجویان در کلاس درس از من سوال کرد که: «استاد! آیا تمامی رزمندگان در جنگ تحمیلی با هیجانی که در جامعه ایجاد شده بود، به جبهه رفته و به شهادت رسیدند؟» پاسخ دادم؛ شاید تعدادی از رزمندگان که در جبهه حاضر شده و به اسارت یا شهادت رسیده‌اند، تحت هیجان بوده است اما آن هیجان، پس از مدتی باید فروکش می‌کرد. اگر فردی که بر اساس احساسات یا هیجان ایجاد شده در جامعه در جبهه حاضر می‌شد؛ طبیعتاً پس از چند روز حضور و نیز مشاهده سختی موجود در جنگ، هیجان باید فروکش کرده و باعث می‌شد تا فرد به نزد خانواده خویش بازگردد. پس از گذشت چند روز، فرد کاملاً نسبت به محیط شناخت پیدا کرده و باعث می‌شد تا بر اساس تفکر خود تصمیم گیرد. در لحظات دشوار نبرد و آتش سهمگین دشمن، اگر فرد نسبت به وضعیت موجود، شناخت نداشته باشد، باید از آن محیط فاصله گیرد! اما وقتی که در شب عملیات، رزمنده‌ای خود را بر روی سیم‌خاردار قرار داده تا رزمندگان از روی وی عبور کرده و به دشمن یورش ببرند، آن دیگر هیجان و شناخت نیست؛ بلکه باورهای فرد و تفکرات عاشقانه او برای میهن است. شاید برخی فعالیت‌ها با هیجان اتفاق افتاد اما اگر شناخت، عشق و باورها نبود، به طور یقین فردی نمی‌توانست آن چنان ایثاری از خود به نمایش بگذارد. رزمندگانی که غواصی را انتخاب کرده بودند، کاملاً به سختی‌های آن شناخت داشته اما قصد داشتند

❖ با وجود سختی‌های غواصی در دفاع مقدس، چه عاملی باعث می‌شد تا رزمندگان برای حضور در دوره‌های غواصی ثبت‌نام کرده و به عنوان خط‌شکن در عملیات‌ها حاضر شوند؟ همان‌گونه که اشاره داشتیم، حضور در عملیات آبی - خاکی بسیار دشوار و با خطرات فراوان همراه بود. بیشتر عملیات‌هایی که توسط فرماندهان کشورمان طراحی می‌گردید، در زمستان اجرا می‌شد که دمای آب در این فصل، طاقت‌فرساست. تمرین غواصی در آب‌های سرد خوزستان؛ دشوار است. تصور کنید در فصل زمستان که دمای آب بسیار پایین است، قبل از طلوع آفتاب باید لباس غواصی بر تن کرده و وارد آب سرد شوید! چندین ساعت در آن وضعیت قرار گرفتن، تصورش نیز

جبهه حضور یافتید؟

در یکی از عملیات‌ها مجروح شده و پس از بهبودی نسبی، در ابتدای سال ۱۳۶۵ به عنوان رزمنده در لشکر امام حسین^(ع) و گردان امیرالمومنین حضور یافتیم. در ایامی که در آن گردان حضور داشتیم، فرماندهان حاضر شده و اعلام کردند؛ افرادی که علاقه‌مند هستند تا آموزش غواصی را فرا گرفته و برای حضور در عملیات‌های آبی - خاکی به عنوان نیروی خط‌شکن فعال باشند، اقدام به ثبت‌نام کنند. افراد بسیاری داوطلب شده و مسئولین تصمیم به قرعه‌کشی گرفتند. تعداد پانزده نفر از گردان امیرالمومنین انتخاب شدند تا پس از فراگیری آموزش‌های لازم، به‌عنوان غواص مشغول به مبارزه شوند. من نیز جزو نفرات انتخابی بودم و پس از طی دوره غواصی، گردان یونس که مخصوص غواصان بود؛ تشکیل شد. در گروهان حضرت ابوالفضل^(ع) آموزش دیده و در عملیات «کربلای چهار» با گردان یونس وارد عملیات شدیم.

❖ چگونه می‌توانید سختی‌های غواصی در جنگ تحمیلی را توصیف کنید؟

غواصی یکی از فعالیت‌های سنگین در نبرد است. نیروی زمینی؛ علاوه بر اینکه تمرین‌های موردنظرشان در خشکی انجام می‌شود، عملیات‌های آن نیروها نیز بر روی زمین صورت می‌گیرد. در صورتی که در خلال این عملیات، فرد مورد اصابت گلوله یا ترکش ناشی از انفجار قرار گیرد، می‌تواند در موانع موجود بر روی زمین پناه گرفته و اینگونه خود را نجات دهد؛ اما عملیاتی که غواصان انجام می‌دهند، درون آب صورت می‌گیرد. اگر غواصی مورد اصابت گلوله قرار می‌گرفت و سر خود را درون آب قرار می‌داد، دچار موج‌گرفتگی می‌شد و در زمان تیراندازی نیز هیچ‌گونه سنگر و جان‌پناهی برای پناه گرفتن وجود نداشت. زمانی که عملیات آغاز می‌شد، غواصان به هر طریق ممکن باید خود را از وسط آب به کناره‌های رودخانه می‌رساندند تا با قایق‌هایی که به سرعت در حال عبور از رودخانه هستند، برخورد نکنند. امواج رودخانه‌ای که غواصان در آن وارد شده و اقدام به انجام عملیات می‌کردند، بالغ بر ۶۰ کیلومتر در ساعت در جریان بود. اگر داخل آب مورد اصابت گلوله قرار می‌گرفتیم، باید درد و فریاد ناشی از زخم را در وجود خود پنهان می‌کردیم تا مبادا دشمن با شنیدن صدای ما، متوجه حضور رزمندگان شود. مظلوم‌ترین شهدا در جنگ تحمیلی، غواصان هستند. رزمنده‌ای که در درون آب به شهادت می‌رسد، پاداش او در نزد پروردگار بی‌پایان است.

تعداد پانزده نفر از گردان امیرالمومنین انتخاب شدند تا پس از فراگیری آموزش‌های لازم، به عنوان غواص مشغول به مبارزه شوند. من نیز جزو نفرات انتخابی بودم و پس از طی دوره غواصی، گردان یونس که مخصوص غواصان بود؛ تشکیل شد. در گروهان حضرت ابوالفضل^(ع) آموزش دیده و در عملیات کربلای چهار با گردان یونس وارد عملیات شدیم.



«حضور غواصان در عملیات «کربلای چهار»



«حضور غواصان در عملیات «کربلای چهار»»

تا ایثار را به حد اعلای خود برسانند.

❖ در کدام عملیات به اسارت دشمن در آمدید؟

در عملیات کربلای چهار به عنوان غواص خط شکن به دشمن بعضی یورش برده و پس از مجروحیت به اسارت دشمن در آمدم.

❖ به نظر شما دستاورد عملیات «کربلای چهار» چه بود؟

عملیات کربلای چهار، شکست نخورد بلکه ناتمام ماند. در این عملیات، به دلیل عدم پشتیبانی مناسب؛ قسمتی از جزیره «ماهی» سقوط نکرد و این امر باعث شد تا نوک «ام الرصاص» نیز تصرف نشده و باعث ایجاد تنگنا در عبور رزمندگان و غواصان شود. این تنگنا باعث شد تا حرکت رزمندگان و غواصان در رصد کامل دشمن قرار گرفته و هرگونه حرکت در رودخانه، مورد هدف قرار گیرد. جزایر و مناطق متعددی در این عملیات تصرف شد اما به هدف نهایی خود نرسید و به همین علت، عملیات ناتمام ماند. با آنکه دشمن از انجام عملیات در منطقه مطلع بود، اما در نبود پشتیبانی از رزمندگان، خطوط اول و دوم دشمن سقوط کرد که باعث حیرت بعضی ها شده بود. چون این عملیات به صورت ناتمام باقی مانده بود، بعضی ها به تصور اینکه در این عملیات به پیروزی رسیده اند، مشغول به شادمانی بودند اما غافل از اینکه پس از گذشت دو هفته، عملیات «کربلای پنج» در تکمیل عملیات کربلای چهار، پیروزی ارزشمندی را برای کشور به ارمغان خواهد داشت.

❖ از نحوه اسارت خود بگویید؟

با آغاز عملیات کربلای چهار، به همراه دیگر غواصان وارد آب شده و به سمت موقعیت دشمن حرکت کردیم. پس از گذشت لحظاتی، آتش سهمگین دشمن آغاز و غواصان یکی پس از دیگری به شهادت می رسیدند. ترکش ناشی از انفجار باعث شد تا طنابی که وسیله الحاق غواصان به همدیگر بود، پاره شده و من به همراه تعدادی از غواصان از یکدیگر جدا شدیم. بعضی ها؛ کوچکترین حرکت بر روی رودخانه را مورد هدف قرار می دادند. به سختی، خود را به نزدیکی موقعیت دشمن رساندیم. فرمانده دسته غواصان، زمانی که مشاهده کرد غواصان یکی پس از دیگری به شهادت می رسند؛ خود را بر روی سیم خاردار قرار داد و دستور داد تا از روی وی عبور کرده و خود را به موقعیت دشمن برسانیم. خط باید شکسته می شد تا مرحله بعدی عملیات از سوی رزمندگان ادامه می یافت. ساعت ۲ بامداد، دستور

برخوردی با شما و دیگر اسرا داشتند؟

پس از آنکه به اسارت دشمن در آمدم، یکی از سربازان عراقی با دیدن قرآن کوچکی که به همراه داشتم، سوال کرد: «أنت مسلم؟!». گفتم: «بله، مسلمان هستم». سپس با زمزمه، شروع به قرائت زیارت عاشورا کردم. به شدت مجروح شده و قدرت سخن گفتم نداشتم، سرباز عراقی به من اشاره و اعلام کرد که منتظر باش برای آب بیاورم. در همان لحظه، یکی از افسران بعضی با پوتین هایش ضربه های به پای اسرا وارد می کرد و اگر رزمندگانی توان پاسخ و حرکت نداشت و یا زخمی بود، با تیر خلاص او را به شهادت می رساند. صدای تیراندازی و شلیک تیر خلاص بر جسم زخمی و ناتوان غواصان و رزمندگان؛ فراموش شدنی نیست. توان حرکت و پاسخ نداشتم، نوبت به من رسید تا با شلیک تیر خلاص به وسیله آن افسر بعضی سنگدل، به شهادت برسم، لوله اسلحه را بر روی پیشانی ام قرار داد! گرمای اسلحه ای که باعث شهادت بسیاری از رزمندگان شده بود را احساس می کردم، در همان لحظه؛ اقدام به شلیک کرد اما در کمال ناباوری گلوله های اسلحه تمام شده بود. نفس در سینه ام حبس شده بود. افسر بعضی سنگدل، خشابی دیگر برداشت تا پس از تعویض خشاب به شلیک تیر خلاص ادامه دهد. اسلحه را مسلح و بر روی پیشانی ام قرار داد تا مرا نیز همانند دیگر اسرا به شهادت برساند. در همین لحظه بود که آن سرباز عراقی که رفته بود تا برای من آب بیاورد، فریاد زد: «شلیک نکن!» آن افسر بعضی از شلیک منصرف شد و با عبور از کنار من به شلیک

عملیات کربلای چهار، شکست نخورد بلکه ناتمام ماند. در این عملیات، به دلیل عدم پشتیبانی مناسب؛ قسمتی از جزیره «ماهی» سقوط نکرد و این امر باعث شد تا نوک «ام الرصاص» نیز تصرف نشده و باعث ایجاد تنگنا در عبور رزمندگان و غواصان شود. این تنگنا باعث شد تا حرکت رزمندگان و غواصان در رصد کامل دشمن قرار گرفته و هرگونه حرکت در رودخانه، مورد هدف قرار گیرد.



عقب نشینی صادر شد اما اگر در آن لحظات اقدام به عقب نشینی می کردیم، دشمن ما را به شهادت می رساند. تصمیم گرفتیم تا خون در رگ هایمان در جریان است با بعضی ها مبارزه کنیم و موفق شدیم خطوط دشمن را تصرف کنیم. در همان لحظات، دچار اصابت گلوله قرار گرفته و پس از لحظاتی به اسارت دشمن بعضی در آمدم.

❖ در لحظات ابتدایی اسارت، بعضی ها چه

تیر خلاص به دیگر اسرا پرداخت.

سرنوشت اسرایی که در عملیات کربلای چهار به اسارت دشمن درآمدند چه شد و آیا شما صحنه‌های زنده به گور شدن اسرا و غواصان را شاهد بودید؟

زمانی که عملیاتی انجام و به اتمام می‌رسد، تمامی مجروحین و اسرا در یک منطقه جمع شده و تصمیم‌گیری و غربالگری در خصوص آنها صورت می‌گیرد. پس از اتمام عملیات کربلای چهار، تمامی اسرا و مجروحین در محوطه‌ای خاکی و وسیع در نزدیک به شهر بصره، جمع شدند. در همان محوطه، اسرایی که سالم بودند به اتاق‌های بازجویی منتقل شده و مجروحین در همان محوطه تا ساعت‌ها باقی ماندند. در میان اسرا؛ علاوه بر غواصان، رزمندگان دیگری نیز حضور داشتند. بعضی‌ها در یک اقدام غیرانسانی، اسرایی که مجروح بوده و توان حرکت نداشت اما قلب آنها در تپش بود را با پوتین ضربه‌ای وارد کرده و اگر واکنشی نداشت، او را در کامیونی که در گوشه آن محوطه بود، قرار داده و به بیرون از محوطه منتقل می‌کردند. تنها معاینه برای اینکه متوجه شوند اسیری زنده است یا خیر؛ همان ضربه به فرد بود! از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرار گرفته و قادر به حرکت نبود. مشاهده آن صحنه‌ها، برایم غیرقابل باور بود. افرادی که مجروح بوده و هوشیاری داشتند را بدون پانسمان و درمان در همان وضعیت رها می‌کردند تا فرد از هوش رفته و با استفاده از آن کامیون به بیرون منتقل کنند. بعضی‌ها، مرا یک روز کامل در همان محوطه بدون پانسمان نگهداری کردند تا هوشیاری خود را از دست داده و با آن کامیون به بیرون منتقل کنند. به اسرایی که در کنارم حضور داشتند تاکید می‌کردم که اگر بخوابند، بعضی‌ها به تصور اینکه آنها زنده نیستند به بیرون منتقل می‌کنند. یکی از افسران بعضی، مأمور شده بود تا هر چند ساعت یک بار در کنار ما حاضر شده و با استفاده از همان روش لگد زدن به اسرا! افرادی که هوشیاری نداشتند را جدا کرده و داخل آن کامیون قرار دهند. به خاطر دارم یکی از اسرا در حالی که زخمی بود و با من صحبت می‌کرد، برای لحظه‌ای هوشیاری خود را از دست داد، یکی از افسران بعضی آمد و اعلام کرد که جانش را از دست داده است و هر چه به او گفتم که او زنده است توجهی نکرد و به کامیون کنار محوطه منتقل کرد. اطمینان دارم؛ تعداد بسیاری از اسرایی که بعضی‌ها اعلام کردند شهید شده‌اند، زنده بوده و قلبشان در تپش بود. فردای همان روز؛ جهت تضعیف روحیه اسرا و رزمندگان، دوربین فیلمبرداری

آورده و شروع به فیلمبرداری کردند. من دستم را به نشانه پیروزی بالا برده و تکبیر گفتم. این اقدام از سوی من باعث شد تا از سوی بعضی‌ها مورد ضرب و شتم قرار گیرم. آن شب مجدداً در همان محوطه نگهداری شده و پس از گذشت سه روز به بیمارستان منتقل شدم و خواست خدا بود که زنده بمانم. یک هفته در بیمارستان به همراه ۳۲ اسیر دیگر بستری بودم. در آن یک هفته‌ای که در بیمارستان بودیم، همه ما را با استفاده از یک سرنگ مشترک تزریقات انجام می‌دادند. سپس به زندان «الرشید» منتقل شده و پس از گذشت مدتی به اردوگاه «۱۱ تکریت» منتقل شدم.

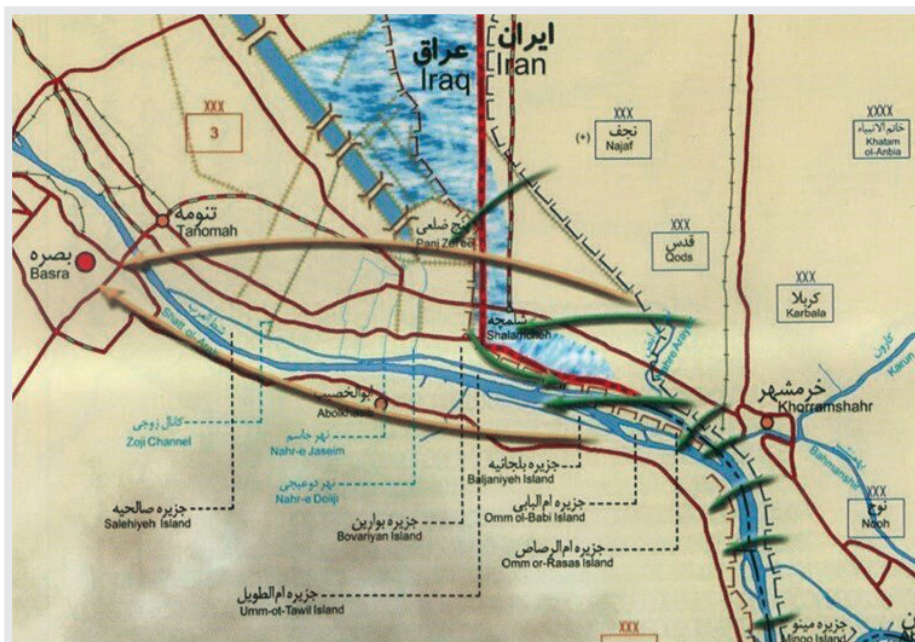
آنچه که به عراقی‌ها گفته‌ام این بود که در حال بازی فوتبال بودیم که توپ‌مان داخل کلانتری محله افتاد و هنگامی که برای گرفتن آن به داخل کلانتری مراجعه کردیم، آنها ما را به زور به جبهه آوردند! چون بعضی‌ها به دنبال فرصتی بودند تا ما را مورد آزار و شکنجه قرار دهند لذا اگر غیر از این می‌گفتم و آنها متوجه می‌شدند که به صورت داوطلبانه به جبهه آمده‌ایم، ما را تحت شکنجه‌های بی‌امان خود قرار می‌دادند.

سرنوشت آن افرادی که توسط کامیون به بیرون منتقل می‌شدند، چه شد؟

مطلع بودم؛ افرادی که داخل آن کامیون قرار می‌گیرند در داخل گودال‌هایی که توسط بعضی‌ها ایجاد شده بود، مدفون می‌شوند. پس از گذشت سال‌ها که اعلام شد پیکر تعدادی از غواصان و رزمندگانی که با دست‌ان بسته در زیر خاک مدفون شده‌اند، مورد تفحص قرار گرفته است؛ مشخص بود که آن رزمندگان در عملیات کربلای چهار به شهادت رسیده‌اند. طبق بررسی‌هایی که به همراه دیگر اسرا انجام دادیم به این نتیجه رسیدیم که پیکرها متعلق به اسرایی است که به وسیله کامیون به بیرون از محوطه منتقل می‌شدند. یکی از اسرایی که در کنار من در آن محوطه نگهداری می‌شد و برای لحظاتی هوشیاری خود را از دست داد و در حالی که قلب او در تپش بود، توسط بعضی‌ها به بیرون منتقل شد و پیکر او در میان شهدای تفحص شده قرار داشت.

در پاسخ به سوال بعضی‌ها، علت حضور خود در جبهه را چگونه بیان کردید؟

آنچه که به عراقی‌ها گفته‌ام این بود که در حال بازی فوتبال بودیم که توپ‌مان داخل کلانتری محله افتاد و هنگامی که برای گرفتن آن به داخل کلانتری مراجعه کردیم، آنها ما را به زور به جبهه آوردند! چون بعضی‌ها به دنبال فرصتی بودند تا ما را مورد آزار و شکنجه قرار دهند لذا اگر غیر از این می‌گفتم و آنها متوجه می‌شدند که به صورت داوطلبانه به جبهه آمده‌ایم، ما را تحت شکنجه‌های بی‌امان خود قرار می‌دادند.



«نقشه عملیاتی «کربلای چهار»



«تصویری از غواص دست بسته که به عنوان شهید «غریب در اسارت» معرفی شده است»

◆ نگاه بعثی‌ها به رزمندگانی که داوطلبانه به جبهه اعزام شده بودند، چه تفاوتی با دیگر اسرا داشت؟

بعثی‌ها برای اسرایی که جزو سربازان وظیفه بوده و در جنگ حضور داشتند، تا حدودی شکنجه‌های کمتری انجام می‌دادند و معتقد بودند که این افراد به صورت اجبار به جبهه آمده‌اند، اما نسبت به اسرایی که به صورت داوطلب در جبهه حاضر شده بودند، در نهایت سنگدلی برخورد می‌کردند. مخصوصاً اگر متوجه می‌شدند که فردی جزو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوده و در جنگ حضور دارد از او به عنوان «حرس خمینی» نام می‌بردند.

◆ منظورشان از آن کلمه چه بود؟

«حرس خمینی» یعنی «پاسدار خمینی»؛ فردی که از امام خمینی محافظت می‌کند. اگر اطمینان می‌یافتند که فردی جزو «حرس خمینی» است، به گونه‌ای او را مورد شکنجه قرار می‌دادند که احتمال زنده ماندنش بسیار کم بود. البته بعثی‌ها متوجه نبودند که همه رزمندگان محافظ امام خمینی هستند. در روزهای ابتدایی اسارت؛ از معنای کلمه «حرس» مطلع نبودم و یکی از افسران بعثی در بیمارستان به من گفت: «اَنْتَ حرس خمینی؟» من نیز گفتم: «بله»! با شنیدن این کلمه از سوی آن افسر بعثی، مورد ضرب و شتم قرار گرفتم.

◆ لطفاً خاطره‌ای از ایام اسارت خود و شکنجه اسرا از سوی بعثی‌ها بگویید؟

اسم‌هایی که برای نگهبانان بعثی انتخاب شده بود، براساس شخصیت آنها بود؛ مثلاً به یکی از نگهبان‌ها که اسمش علی بود می‌گفتم «علی ابلیس»! ابلیس بهترین واژه‌ای بود که برای او انتخاب شده و با تمام خصوصیات او منطبق بود. او فردی آرام بود و در عین آرام بودن، شقی‌ترین کارها را بر علیه اسرا انجام می‌داد. در سال اول اسارت خود در یک شب سرد زمستانی، حوالی ساعت دو نیمه شب بود که نگهبانان بعثی درب آسایشگاه را با سر و صدای زیاد گشودند. هر زمان که بعثی‌ها قصد داشتند تا رعب و وحشت ایجاد کنند، به همین صورت در نیمه‌های شب و موقع خواب عمیق اسرا، با صدای بلند وارد آسایشگاه می‌شدند. زندانبانان بعثی، آن شب نیز مانند بسیاری از شب‌های دیگر؛ حین ورود با کابل و شلاق به درب‌های آسایشگاه می‌کوبیدند و قفل‌های درب آهنی آسایشگاه را با سر و صدای زیاد باز می‌کردند، آنها با ورود پر سر و صدای خود احساس خطر را در بین اسرا بالا می‌بردند و با ورود در نیمه‌های شب، هنگامی که اسرا پس از گذراندن یک روز سخت در خواب عمیق و پایین‌ترین حد توان خود بودند، بالاترین درجه اضطراب را برای یک اسیر در بند و مفقودالاثراً ایجاد می‌کردند. درب آسایشگاه با وحشت باز شد، «عدنان» به همراه «علی آمریکایی»،

«علی ابلیس» و «ولید» وارد آسایشگاه شدند. آنها مکرر فریاد زده و با شلاق به بدن اسرا می‌کوبیدند. نفس‌ها در سینه حبس شده بود! همه جا ساکت بود و هیچ صدایی نمی‌آمد. آسایشگاه به گونه‌ای ساکت بود که صدای پوتین سرباز عراقی هنگام راه رفتن در وسط آسایشگاه به خوبی شنیده می‌شد. من که مجروح بودم، از کمر تا پایم در گچ بود و قادر به نشستن نبودم، مجبور می‌شدم به صورت دراز کش بر آرنج دستم تکیه داده و نیم‌خیز بنشینم. علی آمریکایی، با آن قد بلند خود، کنار درب آسایشگاه ایستاده بود. او شلاق سفید و براقش را مرتب بالا و پایین می‌کرد. عدنان نگهبانی بود که کامل فارسی صحبت کرده و بسیار تنومند بود. او همیشه می‌گفت که من از بسیجی‌ها واهمه دارم. آن شب؛ عدنان آستین‌هایش را تا بالای آرنج بالا زده و کابل محکم سه‌فازش را که به سختی می‌شد خم کرد را بر روی شانهایش قرار داده بود. دستانش را به دو پهلویش گذاشته و در وسط آسایشگاه قدم می‌زد. عدنان با همان نعره بلند فریاد زد: «کی در مورد خمینی صحبت کرده؟» آن ایام، اسم امام خمینی^(ع)؛ رهبر عزیز ایرانی‌ها، حساس‌ترین اسمی بود که نمی‌شد به زبان آورد. آن شب نیز اسرا تحت شکنجه و ضرب و شتم قرار گرفتند.

❖ ولادت

حجت الاسلام والمسلمین سیدعلی اکبر ابوترابی فرد در سال ۱۳۱۸ متولد شد. پدر بزرگوارش؛ آیت الله سیدعباس ابوترابی، فرزند آیت الله سید ابوتراب است و مادرش؛ دختر آیت الله سید محمدباقر علوی قزوینی است.

❖ تحصیلات

وی تحصیلات ابتدایی تا پایان دوره دبیرستان را با موفقیت سپری کرد و در سال ۱۳۳۶ موفق به اخذ دیپلم ریاضی شد. پس از اخذ دیپلم با توصیه پدر بزرگوارش به تحصیل دروس دینی علاقه مند شد و در سال ۱۳۳۷ به مشهد مقدس عزیمت کرد و در مدرسه نواب اقامت گزید. دروس مقدماتی و دوره سطح را با جدیت و تلاش شبانه روزی و استعدادی شگرف در حوزه علمیه مشهد گذراند.

❖ همراهی با نهضت امام خمینی (ره)

با آغاز نهضت امام خمینی (س) در سال ۱۳۴۲، به همراه حاج آقا مصطفی خمینی، وارد جریان های سیاسی شد و در تظاهرات مردم قم در ۱۵ خردادماه ۱۳۴۲، حضور فعالی داشت. در هجوم عوامل رژیم ستم شاهی به مدرسه فیضیه، مورد ضرب و شتم مأمورین شاه قرار گرفت.

❖ سفر به نجف

در پی تبعید حضرت امام (ره) به نجف اشرف، ایشان نیز عازم شهر نجف شده و مشغول به تحصیل گردید. وی در محضر حضرت امام راحل (ره) از درس خارج فقه و اصول معظم له، بهره مند شد.

❖ اسیر در زندان ساواک

پس از حدود شش سال تحصیل در نجف، هنگامی که اعلامیه های حضرت امام خمینی (ره) را در وسایل خود جاسازی کرده و قصد ورود به کشور را داشت، در مرز خسروی بازداشت شد. ماموران ساواک، ایشان را به زندان قصر شیرین، سپس به زندان کرمانشاه و زندان کمیته مشترک و پس از آن به زندان اوین منتقل کرده و او را مورد شکنجه و بازجویی قرار دادند.

❖ همراهی با شهید اندرزگو

پس از آزادی از زندان، فصل جدیدی در فعالیت های سیاسی ایشان آغاز شد و همراه با شهید سیدعلی اندرزگو علاوه بر مبارزات سیاسی، به سازماندهی مبارزات، همت گمارد و در این دوره، بارها مورد تعقیب ساواک قرار



گذری بر زندگی سید آزادگان، مرحوم حجت الاسلام والمسلمین

"سید علی اکبر ابوترابی فرد"

سردار آزادگان

درآمد

نقش آفرینی و راهبری روحانیت در بزنگاه های تاریخ این آب و خاک، همواره اثرگذار بوده و حضور فعال و عالمانه در عرصه های مختلف و ارتباط نزدیک با مردم، از جمله دلایل شکل گیری این موضوع قلمداد می شود. مرحوم حجت الاسلام سیدعلی اکبر ابوترابی فرد یکی از روحانیونی بود که ضمن برخورداری از سوابق مذهبی و مبارزاتی در خشان در روزهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، به جایگاه ارزشمندی در میان علما نائل شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز جنگ تحمیلی، حضور وی در کنار رزمندگان با موفقیت های بسیاری همراه بود. مرحوم ابوترابی فرد، در دفاع مقدس به اسارت نیروهای بعثی درآمده و به خدمات رسانی به اسرای کشورمان مشغول شد. دارا بودن منش و حسن خلق اسلامی و انسانی در ایشان، سبب شد تا او را با القابی هم چون؛ «سردار آزادگان» و «سیدالاسرا» یاد کنند. نکته جالب توجه در بررسی سیر زندگی مرحوم ابوترابی فرد در سال های اسارت، احترام و ارادت تعدادی از افسران رژیم بعثی به ایشان بوده است و این موضوع در خاطرات اسرایی که در کنار وی حضور داشته اند، ذکر شده است. اگر پای صحبت رزمندگانی که به اسارت بعثی ها درآمده بودند، نشست و در مورد خصوصیات اخلاقی و رفتاری «سردار آزادگان» با آنها صحبت کنید، متوجه نقش بی بدیل ایشان در صدور انقلاب و کمک به اسرای جنگی می شوید. در ادامه؛ علاوه بر بررسی زندگی مرحوم ابوترابی فرد، نحوه اسارت و شکنجه هایی که از سوی رژیم بعثی بر او صورت گرفته است را بیان خواهیم کرد. همچنین؛ به مرور خاطرات تعدادی از اسرا که در وصف ایثار این عالم فداکار روایت شده است، خواهیم پرداخت.

گرفت. مرحوم ابوترابی به واسطه ارتباط فراوان با شهید اندرزگو، عمیقاً با خصوصیات اخلاقی و صفات حسنه آن مجاهد فی سبیل الله آشنا شده بود. در توصیف شهید اندرزگو فرموده است که: «شهید سیدعلی اندرزگو، از یک اخلاق اسلامی در سطح بسیار بالا برخوردار بوده است». مرحوم ابوترابی، با افرادی هم‌چون؛ شهید رجایی ارتباط نزدیک و همکاری تنگاتنگی داشت و در جلسات شهیدبهرستی شرکت می‌کرد و از نزدیک با آن شهید عزیز در زمینه جذب نیروهای فعال و تحصیلکرده

تجهیزات جنگی ممانعت کرد.

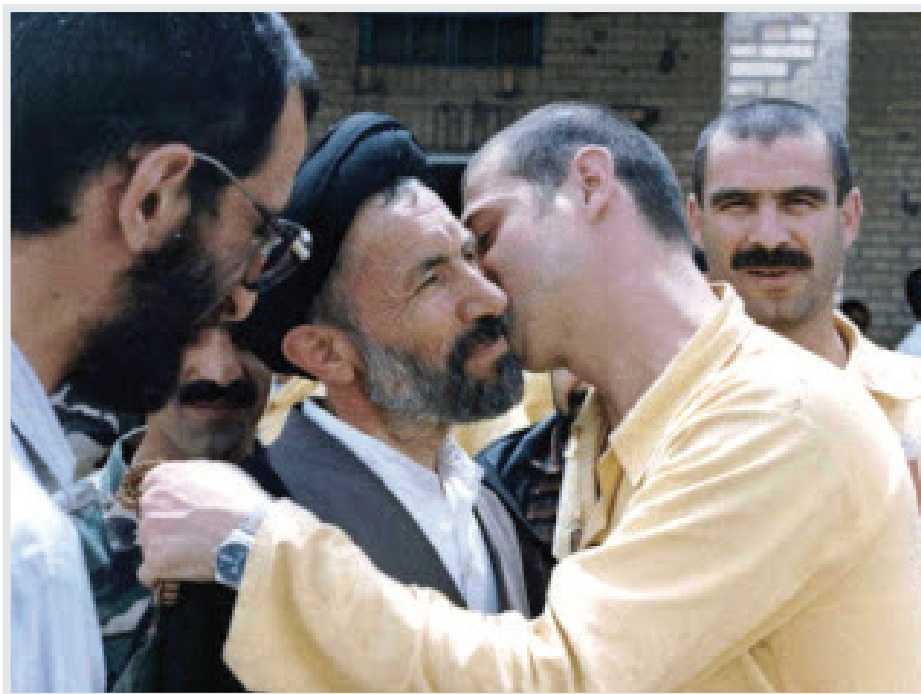
❖ فعالیت پس از پیروزی انقلاب اسلامی

حجت‌الاسلام والمسلمین ابوترابی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان رئیس کمیته انقلاب اسلامی قزوین به خدمت محرومان و مستضعفان پرداخت و پس از آن با رأی مردم، به عضویت شورای شهر قزوین انتخاب شد.

❖ ورود به عرصه دفاع مقدس

همزمان با آغاز جنگ تحمیلی، به جبهه رفت و در

اراده پولادین وی، تاثیری نداشت. پس از سپری کردن شکنجه‌های سهمگین و دو بار تا پای چوبه دار رفتن، با لطف و رحمت الهی و نیز امدادهای غیبی، به اردوگاه و به جمع اسیران ایرانی منتقل شد. حجت‌الاسلام ابوترابی پس از حضور در جمع سایر اسراء، با رهبری حکیمانه خود و با تمسک به ائمه معصومین^(ع) و با معنویت، سعه صدر و بردباری فوق‌العاده، مکر و حيله دشمنان بعثی را بی‌تأثیر کرد. او هم‌چون شمع محفل ایران شد و برای تقویت روحیه مقاومت و ایمان اسراء از هیچ اقدام



همزمان با آغاز جنگ تحمیلی، به جبهه رفت و در کنار شهید مصطفی چمران در ستاد جنگ‌های نامنظم به سازماندهی نیروهای مردمی پرداخت و شخصاً به مأموریت‌های شناسایی رزمی و دشوار رهسپار شد. آزادی منطقه پر حادثه و خطرناک «دب‌حردان» به فرماندهی وی و در رأس یک گروه متشکل از یکصد رزمنده فداکار، یکی از اقدامات ایشان است.

و ایثاری دریغ نکرد. هدف و راه را به اسرا نشان می‌داد و چون ابری فیاض؛ امید و ایمان را برآنان نازل می‌کرد. اردوگاه‌های؛ عنبر، موصل ۱، موصل ۳، موصل ۴، رمادیه، تکریت ۵، تکریت ۱۷، تکریت ۱۸ و نیز زندان‌های بغداد، شاهد مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیر آن عارف حکیم است.

کنار شهید مصطفی چمران در ستاد جنگ‌های نامنظم به سازماندهی نیروهای مردمی پرداخت و شخصاً به مأموریت‌های شناسایی رزمی و دشوار رهسپار شد. آزادی منطقه پر حادثه و خطرناک «دب‌حردان» به فرماندهی وی و در رأس یک گروه متشکل از یکصد رزمنده فداکار، یکی از اقدامات ایشان است.

❖ رهایی از اسارت و بازگشت به وطن

این عارف مجاهد، پس از ده سال اسارت؛ سرانجام در سال ۱۳۶۹ به همراه دیگر آزادگان سرافراز به میهن اسلامی بازگشت و مسیر دشوار دیگری را در پیش گرفت و همراهی آزادگان و پیگیری مشکلات آنان را وظیفه خود می‌دانست و در این راه تمام تلاش و توان خود را صرف کرد.

❖ مسئولیت پس از آزادی از اسارت

وی در هفتم مهرماه ۱۳۶۹ با حکم رهبر معظم انقلاب

❖ اسارت

مرحوم ابوترابی فرد در روز ۲۶ آذرماه ۱۳۵۹ در یکی از مأموریت‌های شناسایی، بر اثر اشتباه یکی از همراهان خود در حالی که هفت کیلومتر از نیروهای خودی دور شده و تا ۲۰۰ متری دشمن پیشروی کرده بود، هنگام بازگشت مورد شناسایی بعثی‌ها قرار گرفت و گرچه می‌توانست خود را از دام آنان برهاند، اما چون قصد داشت همراهان خود را نجات دهد، به اسارت دشمن درآمد. مرحوم ابوترابی، در پانزده ماه ابتدای اسارت، تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت اما در

همکاری داشت. وی همچنین با سایر مبارزان و علمای مجاهد، از جمله رهبر معظم انقلاب، همکاری و ارتباط داشت.

❖ همراه با اعتصابات مردم

با آغاز مبارزات انقلابی مردم ایران، او سر از پانمی‌شناخت و خواب را بر خویش محدود کرده به طوری که خود وی روایت می‌کرد: «در آن روزهای پرتلاش، کار ما سنگین بود و بسیار اتفاق می‌افتاد که در طول شبانه‌روز کمتر از یک ساعت می‌خوابیدیم.» در جریان پیروزی انقلاب، فرماندهی گروهی از مردم که کاخ سعدآباد را به تصرف درآوردند به عهده داشت و امکانات و وسایل موجود در کاخ را مورد حفاظت قرار داده و تحویل مقامات ذی‌صلاح داد. ایشان همچنین با همکاری برادرشان؛ حجت‌الاسلام سیدمحمدحسن ابوترابی، در تصرف پادگان قزوین نقش کلیدی داشته و از خروج سلاح و

مرا گرفته و به داخل خودرو انداختند. رزمندگانی که از طریق دوربین شاهد ماجرا بودند با دیدن این صحنه گمان کرده بودند که من به شهادت رسیده‌ام، لذا نام مرا به عنوان شهید اعلام کردند. پس از ورود به قرارگاه دشمن، افسران عراقی سوالاتی از من پرسیدند و من به تصور اینکه بازجویی زودتر تمام خواهد شد با زبان عربی و با کلمات مختصر، پاسخ سوالات آنها را داده و گفتم: «شاگرد بزاز هستم و گشتی‌های شما مرا دستگیر کردند. ما در روستای مجاور جبهه شما بودیم و یک شب بیشتر در جبهه نبوده‌ام و هیچ اطلاعی نیز از وضعیت منطقه ندارم.» آنها سرباز مجروح را به هوش آورده و با تهدید از او بازجویی کردند. وی نیز تحت شکنجه گفت: «هیچ اطلاعی ندارم و مسئولیت من با ابوترابی است.» این سخن وی موجب شد با شکنجه‌های بیشتری از سوی بعضی‌ها مواجه شوم. در همان لحظات همراه با شکنجه، یکی از افسران رژیم اعلام کرد که اگر سخن‌نگویی مجموعه‌ات را با استفاده از میخ سوراخ می‌کنم! پس از تهدیدات و شکنجه، مرا تحویل یکی از سربازان بعثی داد و او را مکلف کرد که شب مانع خوابیدن من شود. با آنکه بعضی‌ها؛ هیچ‌گاه به وعده خود عمل نمی‌کردند اما آن شب، افسر بعثی

مشخص، شروع به دویدن کردم و در همین حالت، به پشت سر خود نگاه کردم، متوجه شدم که «شنی» تانکی که در حال تعقیب من بود زمین‌گیر شده و قادر به ادامه مسیر نیست. مسافتی کوتاه از تانک دور شدم تا خود را از دید آنها خارج کنم. لحظه‌ای به یاد رزمنده‌ای افتادم که مجروح شده بود. دور از انصاف بود که او را تنها رها کنم! باید محل حضور او را شناسایی می‌کردم تا شاید با تاریکی هوا به آن محل بازگشته و او را نجات دهم. نزدیک وی بودم که خودرویی توجه مرا به خود جلب کرد! تصور کردم رزمندگان هستند و جهت کمک آمده‌اند. به سرنشینان آن اشاره کردم و آنها به زبان فارسی فریاد می‌زدند «بیا! بیا!» به خیال اینکه آنها ایرانی‌اند به سمت رزمنده مجروح حرکت کردم تا او را نیز به همراه خود نجات دهم. با نزدیک شدن خودرو متوجه شدم سرنشینان خودرو از بعضی‌ها هستند و قصد فریب ما را داشته‌اند! لذا برای نجات جان خود به پشت تپه‌ای پناه برده و خود را در داخل گودالی که ناشی از انفجار بود، مخفی کردم. بعضی‌ها مرا یافته و از من خواستند تا از آن گودال خارج شوم، اما هرچه اصرار کردند گفتم: «اگر شهید شوم بهتر از آن است که به اسارت شما درآیم.» بعضی‌ها پیاده شده و به زور دست

به عنوان نماینده ولی فقیه در امور آزادگان انتخاب و تمام سعی خویش را به کار گرفت تا آزادگان، مایه عزت و تقویت نظام جمهوری اسلامی باشند. در دوره‌های چهارم و پنجم مجلس شورای اسلامی، با رأی مردم قدرشناس تهران به مجلس راه یافت.

بازگشت به مبعود در مسیر شهادت

آن مجاهد خستگی‌ناپذیر، سرانجام در دوازدهم خردادماه ۱۳۷۹ در حالی که به همراه پدر بزرگوارشان عازم مشهد مقدس و زیارت حضرت ثامن‌الحجج^(ع) بود، بر اثر تصادف؛ جان به جان‌آفرین تسلیم کرد و ارواح آن عالمان وارسته از خاک به افلاک پرکشیده و به لقاءالله پیوستند. پیکر ایشان در حرم مطهر امام‌رضا^(ع) به خاک سپرده شد.

نحوه اسارت و شکنجه به روایت مرحوم

سیدعلی اکبر ابوترابی فرد:

به هنگام شناسایی، سربازی که همراهم بود دچار جراحت شد و دشمن با قطع تیراندازی و به قصد اینکه آنان را زنده دستگیر کند، راه را بر آنان بست. وقتی اوضاع را چنین دیدم، با توسل به ائمه و بدون هدف



«مرحوم ابوترابی فرد در کنار مردم»



به وعده خود عمل کرد. آخر شب بود که دوباره همان افسر بعثی جهت انجام بازجویی بازگشت و چون سخن نگفتم، میخی را روی سرم گذاشت و با سنگ بزرگی روی آن کوبید. در ناحیه سر، هیچ نقطه سالمی باقی نمانده بود و غرق در خون بودم. فردای آن شب، ما را سوار بر خودرویی کرده و به مقر فرماندهی قرارگاه در جایی که یک خط آتش تشکیل شده بود، منتقل کردند. افسر بعثی، لیوانی از چای جلوی ما قرار داد و گفت: «این آخرین آبی است که می نوشید، مگر آنچه که ما می خواهیم بگویید!» سپس ما را کنار دیوار قرار داد و سربازها آماده شلیک به سمت ما بودند اما پس از تهدیدهای فراوان؛ اجرای آتش انجام نشد. عصر همان روز؛ ما را به «العماره» بردند. در «العماره» هنگام غروب، همان افسر بعثی پس از اذیت و تهدید زیاد، ما را در کنار دیوار قرار داد و سربازان آماده شلیک با شمارش افسر بعثی بودند. شمارش معکوس را آغاز کرد؛ یک، دو! اما سه را نگفت و تا فردا صبح به ما مهلت داد تا تمام اطلاعات را به آنها منتقل کنیم. سپس در مدرسه‌ای که به محل قرنطینه اسرا تبدیل شده بود، منتقل شدیم. همان افسر بعثی از یکی دیگر از افسران درخواست کرد تا بازجویی‌های لازم را از ما انجام دهد. آن افسر؛ برخورد خوبی با ما داشت و بدون اینکه بازجویی کرده و یا مورد شکنجه قرار دهد، از ما پذیرایی کرد. به محض بازگشت آن افسر بعثی سنگ‌دل، وانمود کرد که ساعت‌ها ما را بازجویی کرده و گفت: «چهار ساعت است که از او بازجویی می‌کنم، جز یک شاگرد بزاز نیست و اطلاعاتی هم ندارد.» در نتیجه آن افسر بعثی ملعون از بازجویی‌های بعدی منصرف شد و غروب همان روز ما را به استخبارات در بغداد تحویل داد.

❖ آزاده دفاع مقدس، مهندس سعید اوحدی که یار دیرین مرحوم ابوترابی در بند اسارت بعثی‌ها است، از ویژگی‌های سید آزادگان می‌گوید:

پس از سپری کردن دو سال از مدت اسارت خود در اردوگاه «بین‌القفسین»، با ورود مرحوم ابوترابی به این اردوگاه، شاهد همدلی در میان اسرا بودیم. با حضور ایشان در اردوگاه، سوالات احکام را از وی فرا گرفته و از نصایح وی بهره‌مند شدیم. اطمینان داشتیم که مدت حضور وی در این اردوگاه، کوتاه است لذا سعی داشتیم تا نهایت استفاده را از حضور او داشته باشیم. مرحوم ابوترابی در همان ایام؛ جمله تأثیرگذاری به من گفتند که تأثیر بسیاری در زندگی‌ام داشته است. ایشان فرمودند: «شما را به اردوگاه دیگری منتقل خواهند کرد

پس از سپری کردن دو سال از مدت اسارت خود در اردوگاه «بین‌القفسین»، با ورود مرحوم ابوترابی به این اردوگاه، شاهد همدلی در میان اسرا بودیم. با حضور ایشان در اردوگاه، سوالات احکام را از وی فرا گرفته و از نصایح وی بهره‌مند شدیم. اطمینان داشتیم که مدت حضور وی در این اردوگاه، کوتاه است لذا سعی داشتیم تا نهایت استفاده را از حضور او داشته باشیم.



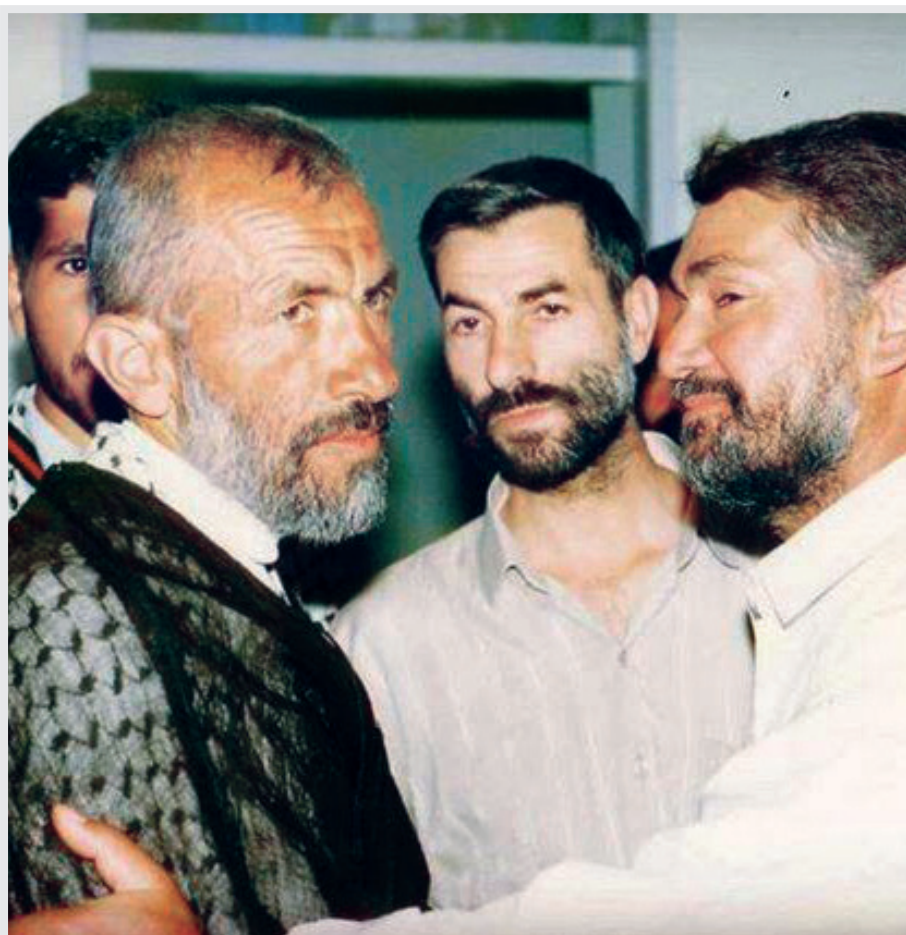
و مدت زمان اسارت نیز مشخص نیست، برای حفظ ساختار اسرا در اردوگاه‌ها، سعی کنید برای آنان همانند مادر باشید! رزمنده‌ای که در جبهه حضور داشته و به شهادت نائل نشده و اکنون در اسارت زندگی را می‌گذرانند، باید برای آنها همانند مادر بود. اگر فرزندی قصد درد دلی داشته و یا قصد بیان رازی را داشته

باشد، آن را با مادر خود در میان گذاشته و به او پناه می‌برد.» پس از گذشت مدتی، به همراه تعدادی دیگر از اسرا به اردوگاه «الرشید» منتقل شدیم. خداوند پاداش استقامتی که در سلول‌های انفرادی اردوگاه «الرشید» بر ما گذشت را با زیارت مجدد حاج آقا ابوترابی پاسخ داد و دو سال پایانی مدت اسارت خود را در خدمت ایشان بودم. سخت‌ترین مصیبت در ایام اسارت، خبر درگذشت حضرت امام خمینی^(ع) بود. با شنیدن این خبر، تمام اردوگاه را غمی سنگین فراگرفته بود. هیچ‌گاه در ذهن‌مان نیز خطور نمی‌کرد که ما زنده باشیم و حضرت امام در قید حیات نباشند. رفتار حاج آقا ابوترابی در آن شرایط، عجیب بود. از ناباوری این خبر، هیچ‌کدام تا سه روز با هم صحبت نمی‌کردیم؛ اما این بار نیز مرحوم ابوترابی بود که این غم و سکوت را شکسته و با شناختی که از مقام معظم رهبری داشتند، امید به رهبری ایشان دادند. فضای اردوگاه، بار دیگر تغییر کرد و اسرا مشغول به فعالیت‌های روزمره شدند. نام و یا حضور حاج آقا ابوترابی در اردوگاه، باعث آرامش و سکینه بود. زمانی که قرار بود وی به اردوگاه «تکریت ۱۷» منتقل شود، اسرا منتظر بودند تا مرحوم ابوترابی نکته‌ای را در آن لحظات بیان کند. وی در حالی که قرآن در دست داشت خطاب به اسرا فرمود: «آخرین توصیه من به شما این است که اگر پای روی این قرآن بگذارید که اطمینان دارم نخواهید گذاشت، مبادا پای بر روی حرمت

اهل قزوین، مایه مباحثات بود که ایشان شهید نشده و در اردوگاه، نقش بسیار ارزشمندی برعهده دارد. توصیه‌های مرحوم ابوترابی از طریق دیگر اسرا و به روش‌های مختلف به اردوگاه‌های دیگر منتقل می‌شد. مرحوم ابوترابی، توصیه‌های زیادی برای اسرا داشتند تا راحت‌تر بتوان ایام اسارت را سپری کرد. راهنمایی‌های مرحوم ابوترابی موجب شد تا اسرای ایرانی، شرایط آرام‌تری را سپری کنند. پس از گذشت مدتی، مطلع شدم که ایشان به «اردوگاه ۱۷» که من نیز در آن اردوگاه حضور داشتم منتقل شده‌اند. در محوطه اردوگاه با ایشان دیدار کرده و خود را معرفی کردم. مرحوم ابوترابی نیز ابراز محبت کرد و از وضعیت خانواده خود جویا شد و من نیز اطلاعاتی که در اختیار داشتم را به ایشان منتقل کردم. به مدت هجده ماه در این اردوگاه، در کنار مرحوم ابوترابی بوده و از راهنمایی، حالات معنوی و سخنرانی‌های وی بهره گرفتیم. وجود مرحوم ابوترابی برای همه اسرا نعمتی بود و وی نقش هدایتگری را برعهده داشت. معتقدم، اگر مرحوم ابوترابی اسیر نمی‌شد و هدایت اسرا را برعهده نمی‌گرفت، بسیاری از اسرا یا به شهادت می‌رسیدند و یا از نظر روحی آسیب‌های جدی می‌دیدند. حتی اسرایی که حاج‌آقا را از نزدیک ملاقات نکرده بودند به نصایح و

جهت برقراری آرامش در اردوگاه‌های محل نگهداری اسرای ایرانی، از توانمندی وی استفاده کرده و او را به اردوگاه‌های دیگر نیز منتقل می‌کنند. به عنوان فردی که نسبت به ایشان شناخت داشتم و به عنوان یک فرد

مرحوم ابوترابی؛ توصیه‌های زیادی برای اسرا داشتند تا راحت‌تر بتوان ایام اسارت را سپری کرد. راهنمایی‌های مرحوم ابوترابی موجب شد تا اسرای ایرانی، شرایط آرام‌تری را سپری کنند. پس از گذشت مدتی، مطلع شدم که ایشان به «اردوگاه ۱۷» که من نیز در آن اردوگاه حضور داشتم منتقل شده‌اند. در محوطه اردوگاه با ایشان دیدار کرده و خود را معرفی کردم.



یکدیگر بگذارید.» با همین جمله، اردوگاهی که بعضی‌ها تصور داشتند با رفتن ایشان دچار تشنگی و پراکندگی خواهد شد، به دلیل سایه‌ای که حاج‌آقا ابوترابی بر اردوگاه گسترده بود، تبدیل به همدلی اسرا شد. آخرین اردوگاهی که اسرای آن آزاد شدند "تکریت ۵" بود. در آن اردوگاه، صلیب سرخ؛ تعدادی میز قرار داده و طبق کنوانسیون ژنو از اسرا سوال می‌کردند که به اختیار خود به کشورتان باز می‌گردید یا درخواست پناهندگی به سایر کشورها را دارید؟ من نیز در کنار مامورین صلیب سرخ به ترجمه مشغول بودم. فعالیت صلیب سرخ به اتمام رسیده و تمامی اسرا سوار اتوبوس شده و آماده حرکت جهت تبادل بودند. در همان لحظات؛ متوجه شدم که سایه فردی در حال تردد است! به مامورین صلیب سرخ اعلام کردم احتمالاً یکی از اسرا باقی مانده و شاید بعضی‌ها، مانع از آزاد شدن یکی از اسرا شده‌اند! به سرعت خود را به آسایشگاه رساندم؛ به محض ورود با چهره معصومانه مرحوم ابوترابی مواجه شده و اشک از چشمانم سرازیر شد. با همان حالت گریه، فریاد زده و به اسرای دیگر اعلام کردم که مرحوم ابوترابی، آزاد نخواهد شد. اسرا در اطراف مرحوم ابوترابی حلقه زده و به ایشان عرض کردم: «مگر می‌شود ما آزاد شویم و شما بمانید!» حاج‌آقا ابوترابی فرمودند: «اگر در این مدت ۱۰ سال، به درگاه معبود، سجده و دعا کرده‌ام، منتظر چنین لحظه‌ای بودم که شما به ایران بازگردید و در خدمت نظام جمهوری اسلامی باشید.» به خدا قسم! در آن لحظات، مرحوم ابوترابی در خصوص آزادی خویش و اینکه به مسئولین اعلام کنید که وی در اسارت باقی مانده است و یا اینکه به نزد خانواده من بروید، کلامی نگفتند. معنویت مرحوم ابوترابی که به فرمایش مقام معظم رهبری، «ابر فیاض»، بر وجود پاک اسرا می‌بارید و همه را سیراب می‌کرد.

❖ آزاده دفاع مقدس، فرج‌الله فصیحی‌رامندی چنین از ایشان یاد می‌کند:

چون اهل قزوین بودم، قبل از اینکه به عنوان رزمنده در جبهه‌های جنگ حضور پیدا کنم، در مراسم متعددی که در قزوین برگزار می‌شد، مرحوم سیدعلی اکبر ابوترابی را ملاقات کرده و با او آشنا بودم. در سال ۱۳۵۹ به عنوان رزمنده و عضو سپاه پاسداران در مناطق عملیاتی حضور پیدا کرده و به اسارت دشمن درآمدم. پس از مدتی که در اردوگاه‌های رژیم بعث حضور داشتم، از طریق تعدادی از اسرای قدیمی، متوجه شدم که حاج‌آقا ابوترابی جزو اسرایی است که رهبری و هدایت اسرا را در اردوگاه‌های مختلف برعهده داشته و بعضی‌ها

ضربه شلاق به بدن حاج آقا وارد کردند و در حالی که وی در حال گفتن ذکر بود، افسر عراقی گفت: «دست نگهدارید!» لباس حاج آقا را کنار زد تا جای شلاق‌ها را ببیند، اما در کمال ناباوری هیچ اثری از شلاق در بدن ایشان دیده نمی‌شد، به طوری که افسر عراقی تعجب کرده و اصلاً باور نمی‌کرد، لذا خطاب به سربازان گفت: «شلاق‌ها را کنار بگذارید، ایشان فردی معمولی نیست!» از حاج آقا پرسید: «چطور می‌شود که آثار شلاق روی بدن‌تان باقی نمانده است؟» حاج آقا هم فرمودند: «ما هم خدایی داریم.»

❖ آزاده دفاع مقدس، غلامرضا مظفری چنین از ایشان یاد می‌کند:

در اسارت به اشکال مختلف، اسرا مورد شکنجه و یا مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند. در اردوگاه «موصل ۴»، بعضی‌ها؛ شلاق در دست در دو ستون ایستاده و تونل انسانی تشکیل داده بودند. اسرا از داخل آن تونل انسانی عبور داده شده و با ضربات شلاق، مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند. این شکنجه باعث شد تا چشم یکی از اسرا از حلقه خارج شده و بر روی زمین افتاد! حرکت چشم بر روی زمین قابل مشاهده بود. این اتفاق باعث شد تا اسرا به خشم آمده و شروع به شعار دادن علیه صدام کنند. بعضی‌ها با مشاهده خشم اسرا، به سرعت از آسایشگاه خارج شده و گریختند. اسرا که از اقدام وحشیانه بعضی‌ها به خشم آمده بودند، درب‌های آسایشگاه را شکسته و وارد محوطه اردوگاه شدند. شعارهای «الموت صدام»، رعب و وحشت را در میان بعضی‌ها باعث شده بود. بعضی‌ها اقدام به تیراندازی کردند که منجر به شهادت چند تن از اسرا شد. فرمانده اردوگاه، برای آرام کردن وضعیت، با اسرا صحبت کرد و از خواسته آنها در آن لحظه سوال کرد. همه اسرا یکصد فریاد زدند که حاج آقا ابوترابی را به نزد ما منتقل کنید. افسر بعضی دستور داد تا بلافاصله حاج آقا را به میان اسرا منتقل کنند. شاید باورش سخت باشد، اما به محض ورود ایشان به اردوگاه، گویا آبی بر روی آتش ریخته باشند، اسرا! ابتدا با شعارهای یکپارچه «صل علی محمد، یار امام خوش آمد» از ایشان استقبال کرده و سپس همه سکوت کرده و به سخنان و نصایح حاج آقا گوش فرا دادند و بار دیگر آرامش به اردوگاه بازگشت.

منبع: موسسه فرهنگی هنری پیام آزادگان و

خاطرات آزادگان از مرحوم ابوترابی



راهنمایی وی عمل می‌کردند.

❖ آزاده دفاع مقدس، شجاع آهنگری چنین از ایشان یاد می‌کند:

در اردوگاه «موصل» مستقر بودیم که بعضی‌ها وارد شده و اسامی بیست نفر را اعلام کردند که من و حاج آقا ابوترابی نیز جزو آن اسامی بودیم. عنوان کردند که حکم اعدام این افراد توسط صدام تایید شده است. سپس ما را به داخل اتاقی منتقل کرده و تعدادی افسر بعضی با شلاق وارد اتاق شده و اعلام کردند قبل از اجرای حکم اعدام، به هر نفر از شما باید تعداد یکصد ضربه شلاق بزنیم! بعضی‌هایی که شلاق در دست داشتند، بسیار قوی و دارای چهره‌ای خشن بودند که مشاهده چهره آنها، ما را وحشت زده کرده بود. حاج آقا ابوترابی از جای خویش برخاسته و اعلام کرد: «شما با اسرای دیگر، کاری نداشته باشید و شلاق اسرای دیگر را به من بزنید!» افسر عراقی، وقتی جثه ضعیف حاج آقا را دید، خندید و گفت: «اگر من دو ضربه به شما بزنم که تو خواهی مرد؟» حاج آقا فرمودند: «شما بزنید، اگر من مردم که هیچ، ولی اگر زنده ماندم، این‌ها را آزاد کنید!» افسر عراقی شرط را پذیرفت و دستور به زدن شلاق داد. شلاقی که در دست بعضی‌ها بود، از چند رشته سیم مسی ساخته

در اسارت به اشکال مختلف، اسرا مورد شکنجه و یا مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند. در اردوگاه «موصل ۴»، بعضی‌ها؛ شلاق در دست در دو ستون ایستاده و تونل انسانی تشکیل داده بودند. اسرا از داخل آن تونل انسانی عبور داده شده و با ضربات شلاق، مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند. این شکنجه باعث شد تا چشم یکی از اسرا از حلقه خارج شده و بر روی زمین افتاد! حرکت چشم بر روی زمین قابل مشاهده بود. این اتفاق باعث شد تا اسرا به خشم آمده و شروع به شعار دادن علیه صدام کنند.

شده بود که قوی‌ترین افراد نیز طاقت تحمل حتی یک ضربه از آن را نداشتند. بعضی‌ها با قدرت تمام، تعدادی



ناگفته‌های اسارت با آزاده دفاع مقدس، دکتر فاطمه ناهیدی

بانوان ایرانی اسیر در زندان‌های رژیم بعثی، زینب زمان بودند

درآمد

زنان همواره در دفاع مقدس و جنگ تحمیلی نقش مهمی ایفا کرده‌اند. نقش زنان ایرانی در طول قرن‌ها و سال‌های گذشته به خصوص هشت سال جنگ تحمیلی بر هیچ کس پوشیده نیست. زنانی که تا پای جان در برابر بعثی‌ها مقاومت کرده و از خاک میهن دفاع کردند. در این میان؛ بانوانی بودند که در خط مقدم مشغول به خدمت بوده و در این مسیر دشوار، به شهادت رسیده و یا به دست دژخیمان بعثی به اسارت درآمدند. دکتر فاطمه ناهیدی اولین بانویی است که در خط مقدم به اسارت بعثی‌ها درآمد. وی جهت پرستاری از مجروحان جنگ تحمیلی به خط مقدم در خرمشهر حرکت کرد و مشغول مداوای مجروحین شد. پس از گذشت مدتی از حضور وی، در بیستم مهرماه ۱۳۵۹ به دلیل عدم آشنایی با منطقه به اسارت دشمن بعثی درآمد. خانواده وی تا مدت‌ها اطلاعی از وضعیت ایشان نداشتند و گمان می‌کردند وی به شهادت رسیده است. در لحظه اسارت، بعثی‌ها که گمان می‌کردند یکی از فرماندهان عالی‌رتبه ارتش را به اسارت گرفته‌اند به شادمانی مشغول بودند! فاطمه ناهیدی به همراه سه بانوی دیگر «مریم بهرامی؛ معصومه آباد و حلیمه آزموده» که پس از او در جاده‌های آبادان و ماهشهر اسیر دشمن شده بودند را به زندان «الرشید» منتقل کرده و تحت تدابیر امنیتی نگهداری کرده‌اند. زندان الرشید که در پنج طبقه زیرزمین احداث شده بود، جزو شکنجه‌گاه‌های بعثی به شمار می‌آمد. این چهار بانوی ایرانی به دلایل مسائل سیاسی، حق هیچ‌گونه مکاتبه با خانواده خود را نداشته و نیروهای صلیب سرخ نیز از حضور آنها در زندان‌های صدام مطلع نبودند. پس از گذشت مدتی از اسارت و بازجویی‌های سخت، راهی بیمارستان می‌شوند و سپس عراقی‌ها مجبور می‌شوند تا آنها را به اردوگاه منتقل کنند. در بهمن‌ماه ۱۳۶۲، فاطمه ناهیدی پس از چهل ماه اسارت به همراه تعداد دیگری از اسرای ایرانی آزاد شده و به میهن بازگشت. آنچه در ادامه می‌خوانید مطالبی است که دکتر فاطمه ناهیدی از ایام اسارت روایت کرده است.

و جهاد نهادم. با آغاز جنگ تحمیلی، از مناطق محروم به تهران بازگشته و از تصمیم خود مبنی بر حضور در جبهه جهت مداوای مجروحین با پدرم سخن گفتم. وی زمانی که از تصمیم قاطع من مطلع شد، با حضورم در جبهه موافقت کرد و گفت: «تنها به خدا می‌سپارم».

در دانشگاه همزمان با مبارزات انقلاب بود و فعالیت‌هایی در مبارزات داشته‌ام. قبل از آغاز جنگ تحمیلی، برای فعالیت‌های جهادی در مناطق محروم کشور حاضر شده و خانواده از روحیه من مطلع بودند. از پدرم خواستم تا دعای خیر خود را بدرقه راهم کند و گام در مسیر مبارزه

❖ چه شد که در مناطق جنگی حاضر شدید و

واکنش خانواده با تصمیم شما چه بود؟

به گونه‌ای رشد یافته بودم که خانواده نسبت به فعالیت‌هایم شناخت داشته و اطمینان داشتند که می‌توانم از خود حفاظت کنم. هم‌چنین؛ ایام تحصیل من



«تصویری از بانوان اسیر ایرانی در چنگال رژیم بعثی در لحظات ابتدای آزادی»

به عنوان فرمانده سپاه و یا افسر ارتش تلقی می کردند. هر چه تلاش کردیم که ثابت کنیم که ما برای مداوای مجروحین و امدادسانی به جبهه آمده ایم، نپذیرفتند. ساعت ها تحت بازجویی قرار داشتیم و حکم هر فردی به در همان بازجویی اعلام و اجرا می شد! اگر فردی به اعدام محکوم می شد در همان محل، حکم اعدام را اجرا می کردند. قرار بود سرنوشت من در همان بازجویی رقم بخورد. اگر حکم من اعدام بود، همانجا اعدام شده و در غیر اینصورت به اردوگاه منتقل می شدم. حکم من در ابتدا اعدام در نظر گرفته شد اما یکی از پزشکان بعثی مستقر در محل، به افسران اعلام کرد که اطمینان دارد من پزشک هستم و اینگونه از اعدام رهایی یافتم. من در آمبولانس به اسارت دشمن درآمده بودم که می توانست در عدم حکم اعدام برای من، تاثیر مثبت داشته باشد اما چون کارت شناسایی به همراه نداشتم تردید را در دل بعثی ها قرار داده بود که احتمالاً فرد نظامی هستم. بازجویی افسران از من تا چند روز ادامه داشت و برای آنها مهم بود که چرا من در خط مقدم حضور داشته ام. پس از بازجویی های متعدد، به سازمان امنیت عراق منتقل شدم تا بازجویی های تکمیلی صورت گیرد. در ایامی که در مبارزات انقلاب حضور داشتم، مطالبی را در خصوص بازجویی مطالعه کرده و آگاه بودم که نباید حرف های ضد و نقیض بیان کنم. پس از اتمام بازجویی ها، به همراه بانوان دیگر به زندان «الرشید» منتقل شدیم. آن زندان در پنج طبقه زیرزمین احداث شده و هر طبقه که به پایین تر حرکت می کردیم، شکنجه های بیشتری در آنجا می شد. سه طبقه نیز بر روی زمین احداث شده بود که در طبقه دوم، سلول های سرخ رنگی قرار داشت که متر از بسیار محدودی داشت. به مدت دو سال در آن سلول ها به همراه سه بانوی اسیر دیگر نگهداری می شدیم.

❖ آیا از جنایات نیروهای بعثی، واهمه ای نداشتید؟

در لحظه ای که در خط مقدم جبهه به اسارت دشمن درآمدم، مرا در گودال جمع آوری زباله ها حبس کردند تا بتوانند با ایجاد ترس و وحشت، اطلاعات لازم را از من کسب کنند. در داخل گودال، صدای توپ و خمپاره به گوش می رسید و ترکش های حاصل از انفجار در اطراف من برخورد می کرد. در آن لحظات، ترس تمام وجودم را فرا گرفته بود و آرزوی شهادت داشتم. در همان لحظات گرم تابستان که در دست دشمن اسیر بودم، زندگی ام را مرور کردم. به خاطر آوردم که نذر «نماز حضرت امام زمان» داشته و ادا نکرده ام. در همان محل در حالت نشسته نماز را اقامه کرده و نذر خود را ادا کردم. اقامه

اولین زن ایرانی که در خطوط مقدم جبهه اسیر شد، من بودم. یک هفته بعد از اسارت من، خانم ها؛ معصومه آباد و بهرامی در جاده ماهشهر - آبادان به اسارت درآمدند. یک هفته پس از اسارت آنها نیز، خانم آزموده در همان جاده ماهشهر - آبادان به اسارت درآمد. بعد از اسارت ما، خانم میرشکار که به همراه همسرشان بودند در جاده خرمشهر - سوسنگرد به اسارت دشمن بعثی درآمدند.



ما آغاز شد. وضعیت من به دلیل اینکه در خط مقدم به اسارت درآمده بودم، متفاوت از دیگران بود و به عنوان نیروی نظامی محسوب می شدم. من و خانم آباده به دلیل اینکه کاملاً محجبه بوده و رنگ لباس هایمان نیز طوسی رنگ بود، یکی از اعضای منافقین به بعثی ها اعلام کرده بود که این دو نفر جزو نیروهایی در ایران هستند که با سپاه همکاری دارند! ماهیت ما برای بعثی ها روشن نبود و تا لحظه آزادی، من را یا

این کلام پدر، در مدت اسارت در گوش من در نجوا بود و پشتوانه دعای پدر را با خود به همراه داشتم.

❖ در چه سالی و در کدام منطقه به اسارت نیروهای بعثی درآمدید؟

در بیستم مهرماه ۱۳۵۹ در یکی از خطوط مقدم خرمشهر نزدیک به شلمچه در حین انتقال مجروحین و شهدا به همراه تیم پزشکی به دست نیروهای بعثی اسیر شده و به مدت چهل ماه در اسارت قرار داشتم.

❖ آیا به غیر از شما، بانوان دیگری به اسارت بعثی ها درآمده بودند؟

اولین زن ایرانی که در خطوط مقدم جبهه اسیر شد، من بودم. یک هفته بعد از اسارت من، خانم ها؛ معصومه آباد و بهرامی در جاده ماهشهر - آبادان به اسارت درآمدند. یک هفته پس از اسارت آنها نیز، خانم آزموده در همان جاده ماهشهر - آبادان به اسارت درآمد. بعد از اسارت ما، خانم میرشکار که به همراه همسرشان بودند در جاده خرمشهر - سوسنگرد به اسارت دشمن بعثی درآمدند.

❖ از دوران اسارت بگویید؟

ابتدا که به اسارت دشمن بعثی درآمدم، مرا به اردوگاهی در نزدیکی شهر «بصره» منتقل کردند. در یکی از اردوگاه های نظامی به مدت دو هفته تحت مراقبت قرار داشتم. پس از ملحق شدن دیگر بانوان اسرا، بازجویی از

و یا سلول را در زمستان سرد می‌کردند و از در اختیار قرار دادن آب برای ما خودداری کرده و اینگونه تلاش می‌کردند تا مقاومت ما را از بین ببرند. البته هیچکدام از اینها تأثیری بر عزم ما نداشت. اعتصاب غذا باعث شد تا به مدت یک ماه در بیمارستان بستری شویم و پس از گذشت دو سال، به عنوان اسیر جنگی معرفی شده و به اردوگاه منتقل شدیم.

❖ در آن مدتی که در سلول نگهداری می‌شدید،

شمار از سلول‌هایتان خارج نمی‌کردند؟

در آن مدت دو سالی که در زندان «الرشید» حضور داشتیم، تنها دو مرتبه به خارج از سلول منتقل شدیم و در راهروهای زندان برای مدت کوتاهی قدم زدیم.

❖ آیا مشکل یا بیماری خاصی در دوران اسارت

برایتان ایجاد شد؟

سیستم عصبی بدنمان به شدت دچار مشکل شده بود. به علت تغذیه نامناسب در آن چهار سال، علاوه بر سوء تغذیه، دچار بیماری‌های گوارشی شدیم. مقداری نان به همراه آب در اختیارمان قرار می‌گرفت که باید آن را برای چند وعده غذایی استفاده می‌کردیم. نان به شدت از کیفیت نامناسب برخوردار بود و با خمیری که از آن باقی مانده بود، برای ورزش دستانمان استفاده

”
صلیب سرخ به مدت دو سال از حضور ما در اسارت مطلع نبود اما با تلاش‌هایی که انجام می‌دادیم سعی داشتیم تا اعلام موجودیت کنیم. به عنوان مثال؛ بر روی دیوار سلول اقدام به یادداشت نام خود کرده و اینگونه احتمال می‌دادیم با جابجایی ما به سلول دیگر، سایر اسرا آن یادداشت‌ها را خوانده و به مسئولین اطلاع دهند.



اسارت دشمن قرار دارند اما چون اطلاعات کامل در اختیار نداشتند، اقدامی صورت نگرفت. سازمان صلیب سرخ نیز اطلاع یافته بود که تعدادی از بانوان ایرانی در اسارت دشمن یعنی قرار دارد اما از محل نگهداری ما مطلع نبود. بعضی‌ها با شکنجه سعی داشتند که ما را از اعتصاب غذا دور کنند. شکنجه‌های آنها اینگونه بود که اکسیژن موجود در سلول را به حداقل می‌رساندند

آن نماز، چنان سکینه‌ای در دل من ایجاد کرد که ترس را از خود دور کرده و شجاعت مضاعفی یافتم. در همان لحظات با خود گفتم که من به درخواست خود در جبهه حق علیه باطل حاضر نشده بلکه خداوند مرا در این مسیر قرار داده است و خود، محافظ من خواهد بود. مرور این مطالب باعث شد تا نیرویی عظیم در وجودم شکل گیرد. از آن حالت ترس خارج شده و شهامت عظیم یافتم. سوالات دشمن را با شجاعت کامل پاسخ می‌دادم و شهادت را افتخاری برای خود می‌دانستم.

❖ آیا صلیب سرخ از وجود شما در اسارت مطلع

بود؟

صلیب سرخ به مدت دو سال از حضور ما در اسارت مطلع نبود اما با تلاش‌هایی که انجام می‌دادیم سعی داشتیم تا اعلام موجودیت کنیم. به عنوان مثال؛ بر روی دیوار سلول اقدام به یادداشت نام خود کرده و اینگونه احتمال می‌دادیم با جابجایی ما به سلول دیگر، سایر اسرا آن یادداشت‌ها را خوانده و به مسئولین اطلاع دهند. همچنین تصمیم گرفتیم به مدت دو هفته دست به اعتصاب غذا بزنیم و سعی داشتیم، علاوه بر اعلام حضور ما به صلیب سرخ، امکان ارسال نامه به خانواده، فراهم شود. اطلاعاتی نیز به مسئولین کشورمان مخابره شده بود مبنی بر اینکه تعدادی از بانوان کشورمان در



«مداوای رزمندگان دفاع مقدس توسط بانوان امدادگر»



«حضور بانوان ایرانی اسیر در اردوگاه بعثی‌ها»

می‌کردیم. به ندرت پیش می‌آمد که یک عدد تخم‌مرغ آب‌پز در اختیار ما قرار گیرد. وضعیت بهداشتی بسیار وحشتناک بود و لطف خداوند بود که دچار بیماری‌های عفونی نشدیم.

❖ صلیب سرخ چه امکاناتی برای شما فراهم کرد؟

از طریق صلیب سرخ، قرآن در اختیار ما قرار گرفت که بزرگترین هدیه‌ای از سوی خداوند بود که در آن لحظات به ما اهدا شد. به نوبت، اقدام به قرائت قرآن کرده و سعی داشتیم تا معنویت را در خود تقویت کنیم. قرائت قرآن سبب شد تا مشکلات برای ما قابل تحمل شود. یک جلد مفاتیح نیز در بهداری اردوگاه از سوی یکی از اعضای صلیب سرخ به صورت مخفیانه در اختیار ما قرار گرفت؛ مطالعه این کتاب در دوران اسارت به ما و دیگر اسرا، آرامش بخشید.

❖ آیا دشمن تلاش می‌کرد تا از حضور شما به عنوان تبلیغات بر علیه کشورمان استفاده نماید؟

زمانی که در بیمارستان بستری بودیم از «صدای فارسی رادیو بغداد» به بیمارستان آمده و اعلام کردند که می‌توانیم از طریق تلفن با خانواده‌هایمان تماس داشته باشیم! کاملاً برای ما واضح بود که در آن شرایط جنگی، امکان برقراری تماس تلفنی دو کشور امکان‌پذیر نیست و به موضوع مشکوک بودیم. در ادامه گفتند که از طریق رادیو با خانواده خود در ایران صحبت کنید! از آنها سوال کردیم: «مگر قرار نبود از طریق تلفن با خانواده‌هایمان صحبت کنیم!» اعلام کردند که صدای شما را از طریق رادیو به خانواده‌هایتان ارسال می‌کنیم. به آنها گفتیم: «آیا می‌توانیم هر صحبتی با خانواده داشته باشیم یا خیر؟» سوال کردند چه صحبتی می‌خواهید انجام دهید؟ گفتیم: «می‌خواهیم بگوییم، دو سال است که توسط بعثی‌ها در زندان نگهداری و شکنجه شده‌ایم.» مخالفت کرده و درخواست کردند به شرطی اجازه می‌دهیم صحبت کنید که اعلام کنید حالتان خوب است و در هتل مستقر هستید و هیچ‌گونه بدرفتاری با شما نشده است! به آنها گفتیم: «کنون به دلیل بدرفتاری شما در زندان هستیم نه در هتل، ما مسلمان هستیم و نمی‌توانیم دروغ بگوییم.» از آن لحظه به بعد، ما را شناخته بودند و سعی داشتند تا ما را از برنامه‌های تبلیغاتی خود دور نگاه دارند.

❖ چه برنامه‌هایی در اسارت داشتید؟

جهت حفظ روحیه خود، سعی داشتیم تا به همدیگر

❖ نحوه آزادی شما چگونه شکل گرفت و در چه سالی آزاد شدید؟

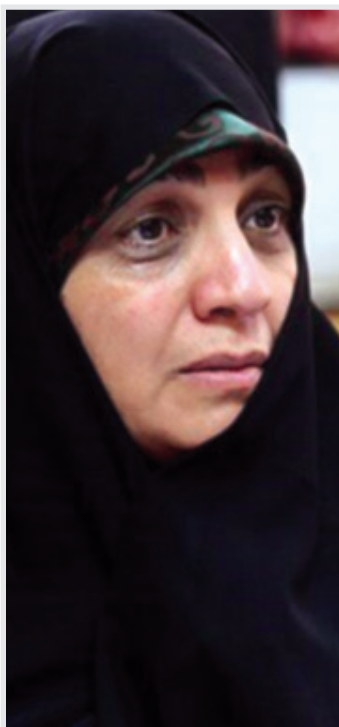
افسران بعثی به صلیب سرخ اعلام کرده بودند که توافقی صورت گرفته و امکان آزادی ما فراهم شده است اما پس از مدتی اعلام می‌شد که آزادی شما کاملاً منتفی شده است! پس از گذشت مدتی اعلام شد که احتمال آزادی شما بسیار کم است و مجدداً این مطلب تکذیب و اعلام شد که احتمال آزادی وجود دارد! به بانوان اسیر اعلام کردم که فکر کردن به آزادی سبب خواهد شد تا مقاومت ما از بین رفته و تحمل اسارت برای ما دشوار شود و از آنها درخواست کردم تا به آزاد شدن فکر نکنند. پس از گذشت مدتی، افسران بعثی اعلام کردند که شما آزاد خواهید شد اما هیچ واکنشی نشان ندادیم و آنها متعجب از ماجرا بودند. خداوند کمک کرد تا مقدمات آزادی ما فراهم شود. در آن برهه، بحث نسل‌کشی از سوی بعثی‌ها در جوامع بین‌الملل مطرح شده بود و صدام ملعون جهت تبلیغات، ما را آزاد کرد. البته آزادی ما، همانند معجزه‌ای بود که از سوی خداوند اتفاق افتاد و در بهمن‌ماه ۱۳۶۲ به همراه تعدادی دیگر از اسرا، آزاد شده و به میهن بازگشتیم.

❖ خانواده چگونه سال‌های اسارت شما را تحمل کردند؟

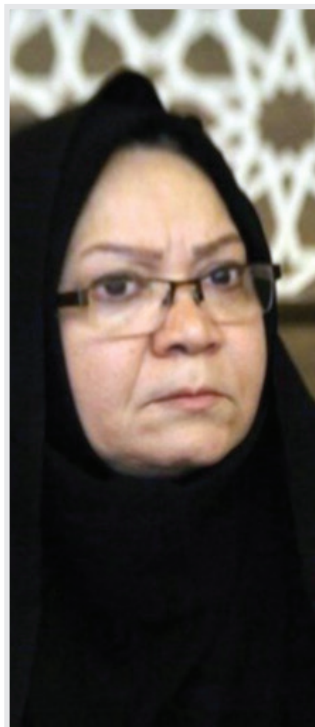
اسارت من توسط بعثی‌ها، لحظات دشواری را برای خانواده ایجاد کرده بود. به مدت دو سال اطلاعی از وضعیت من در اختیار نداشتند و به نوعی جاویدالآثر

جهت حفظ روحیه خود، سعی داشتیم تا به همدیگر روحیه داده و در انجام فعالیت‌ها به همدیگر یاری رسانیم. چهار نفر در یک اتاق کوچک به مدت دو سال حضور داشتیم و سعی می‌کردیم تا حس عاطفی را در خود تقویت کنیم. به گونه‌ای به یکدیگر وابسته شده بودیم که خانم معصومه‌آباد و بهرامی مرا خواهر خطاب می‌کردند و خانم آزموه مرا «مادر» مورد خطاب قرار می‌داد.

روحیه داده و در انجام فعالیت‌ها به همدیگر یاری رسانیم. چهار نفر در یک اتاق کوچک به مدت دو سال حضور داشتیم و سعی می‌کردیم تا حس عاطفی را در خود تقویت کنیم. به گونه‌ای به یکدیگر وابسته شده بودیم که خانم معصومه‌آباد و بهرامی مرا خواهر خطاب می‌کردند و خانم آزموه مرا «مادر» مورد خطاب قرار می‌داد. گاهی با همراهی یکدیگر، سرودهای انقلابی می‌خواندیم و خاطرات گذشته را مرور می‌کردیم تا از نظر ذهنی دچار مشکل نشویم.



« معصومه آباد »



« شمسی بهرامی »



« خدیجه میرشکار »



« حلیمه آزموده »

دلتنگی تمام وجودم را فرا می‌گرفت و احساس مرگ می‌کردم! با توکل به خداوند، پروردگار چنان سکینه‌ای در قلبم قرار می‌داد که احساس می‌کردم آن سلول مخوف و تاریک، تبدیل به گلستان شده است. در تمام لحظات حضور در اسارت، به خداوند توکل داشتم و از او یاری جستیم. احساس می‌کردم که خداوند در تمام آن لحظات در کنار من بوده و دلسوزانه مرا یاری می‌کند. اکنون پس از گذشت سال‌ها از آن لحظات، دلم برای معنویت آن ایام تنگ می‌شود.

❖ پس از آزادی مجدداً در مناطق جنگی حاضر شدید؟

شش‌ماه پس از آزادی، ازدواج کرده و مقام معظم رهبری خطبه عقد ما را خواندند. اواخر دی‌ماه ۱۳۶۳ در بیمارستان شهید بقایی اهواز مشغول به فعالیت بوده و همسر در ستاد پشتیبانی جهادسازندگی به فعالیت مشغول بود. همزمان با اشتغال به ادامه تحصیل پرداختیم. در ابتدای جنگ تحمیلی، فعالیت‌ها برنامه‌ریزی شده نبود اما پس از گذشت مدتی از جنگ، فعالیت‌های جبهه منسجم‌تر گردید و از حضور بانوان در خط مقدم ممانعت به عمل آمد و بانوان دورتر از خط مقدم به فعالیت پرداختند.

منبع: خبرگزاری ساجد

دو سال که برای خانواده نامه نوشتیم خوشحال بودم که می‌توانم آنها را از نگرانی رها کنم.

❖ به نظر شما قرار گرفتن در اسارت، چه تأثیری در مسیر زندگی شما داشته است؟

ایام قرار گرفتن در اسارت دشمن، تجربیات بسیاری برای من به همراه داشت. ایثار و مقاومت را در آن ایام با تمام وجود لمس کرده و انفاق را آموختم. حضور در اتاق تاریک اسارت سبب شد تا با تمام وجود، حضور خداوند را لمس کنم و این بزرگ‌ترین دستاورد دوران اسارت بود. عنوان می‌شود که بسیجیان راه صدساله را در یک شب طی کردند من نیز به عنوان بسیجی احساس می‌کنم که با قرار گرفتن در اسارت، معنویت را در خود پرورش دادم.

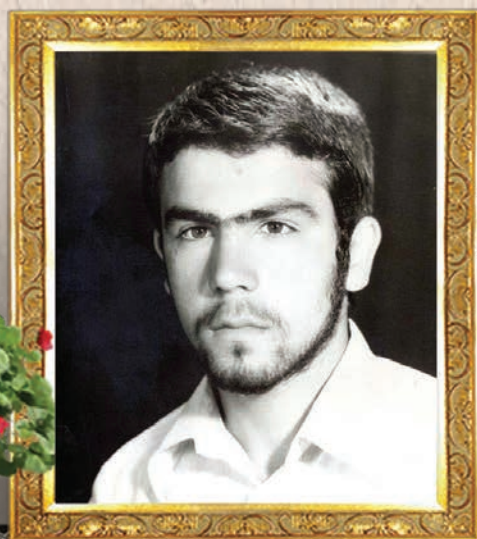
❖ یادآوری خاطرات اسارت، تأثیر منفی در روحیه شما ندارد؟

اگر هر فردی برای خود هدفی در نظر داشته باشد، تمام سختی‌ها را برای رسیدن به آن هدف تحمل می‌کند. هدف ما نیز قرار گرفتن در مسیر جهادگری و کسب رضای خداوند بود که برای رسیدن به این هدف، تمام سختی‌ها را تحمل کردیم. سختی‌های موجود در اسارت، بسیار دشوار است و اگر ایمان به خدا در ایام اسارت به همراه فرد نباشد، آن لحظات می‌تواند یکی از سخت‌ترین لحظات باشد. در بخشی از لحظات که

ایام قرار گرفتن در اسارت دشمن، تجربیات بسیاری برای من به همراه داشت. ایثار و مقاومت را در آن ایام با تمام وجود لمس کرده و انفاق را آموختم. حضور در اتاق تاریک اسارت سبب شد تا با تمام وجود، حضور خداوند را لمس کنم و این بزرگ‌ترین دستاورد دوران اسارت بود.

بودم. در ابتدا گمان کرده بودند به شهادت رسیده‌ام و یکی از رزمندگان به خانواده‌ام اعلام کرده بود که آمبولانسی که داخل آن بودیم، توسط دشمن مورد اصابت خمپاره قرار گرفته و منفجر شده است به گونه‌ای که هیچ اثری از آمبولانس باقی نمانده است. بی‌خبری آنها تا سال‌ها ادامه داشت و سختی‌هایی که خانواده‌ام تحمل کردند بسیار دشوارتر از لحظاتی بوده که من در آن قرار داشتم. مادرم روایت می‌کرد، در تمامی شب‌هایی که حضور نداشتم، دعای توسل می‌خوانده و به حضرت فاطمه زهرا^(س) متوسل شده است. بعد از

مروری بر زندگی تعدادی از "شهدای غریب در اسارت"



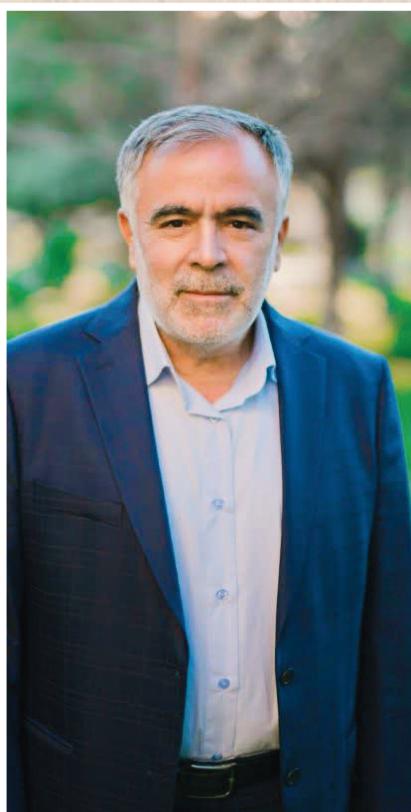
شهید غریب در اسارت
خلیل فاتح



گفتگوی شاهدیاران با جواد فاتح، برادر شهید خلیل فاتح

شهید خلیل فاتح، گل سرسبد شهدای در اسارت بود

درآمد



«خلیل فاتح» در سال ۱۳۴۲ در تبریز متولد شد و در ایام نوجوانی به حرفه عکاسی اشتغال داشت. از نوجوانی به انجام فرائض دینی بالاخص نماز اهمیت می داد و به مطالعه کتاب های دینی علاقه مند بود. در بحبوحه انقلاب، زمانی که در شهرهای کشور فعالیت های تبلیغاتی علیه رژیم پهلوی اوج گرفت، خلیل با توجه به دارا بودن در مهارت عکاسی، پوستر امام را نقاشی کرد و به تکتیر آن پرداخت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در مساجد شهر تبریز از محضر آیت الله مدنی بهره برد. با تشکیل سپاه پاسداران در سال ۱۳۵۸ به عضویت رسمی سپاه تبریز درآمد و به عنوان عکاس در سپاه به فعالیت تبلیغاتی مشغول شد. در جریان اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی، به افغانستان رفت و به مدت سه ماه در کنار مجاهدین مسلمان جنگید. با شروع جنگ تحمیلی، به کشور بازگشت و در حالی که شانزده سال سن داشت، جزو نخستین نیروهایی از آذربایجان شرقی بود که به مناطق جنگی اعزام شد. ابتدا به سوسنگرد اعزام و در کنار علی تجلایی در مقابل هجوم دشمن، مقاومت کرد. پس از آزادسازی سوسنگرد، در عملیات های مختلف حضور داشت و در عملیات «مطلع الفجر» که به عنوان یکی از فرماندهان نیروهای آذربایجان حاضر شده بود، در تاریخ ۲۴ آذرماه ۱۳۶۰ به اسارت نیروهای عراقی درآمد. یعنی ها او را به اردوگاه «موصل ۲» انتقال دادند. در این اردوگاه، به کمک تعدادی از اسرای دیگر، به انبار مواد غذایی فرماندهان بعضی راه یافت و انبار را به آتش کشید. سلاح ها را به کمک دیگر اسرا در زیر پله ها و در خاک مخفی کرده و در هنگام درگیری با نیروهای بعضی، یکی از اسرا موفق به فرار شد. بعضی ها او را برای بازجویی منتقل کردند اما شکنجه و آزار آنها نتوانست خلیل را به سخن گفتن وادار کند. در آخرین بازجویی نیز وانمود کرد که اگر او را به میان اسرا ببرند، شاید با دیدن چهره ها؛ بتواند همدستان خود را شناسایی کند! اما او هیچ کدام از آنها را معرفی نکرد و با صدای بلند «تکبیر» گفت. وی به خاطر این که اسرای دیگر مورد شکنجه قرار نگیرند، مسئولیت تمام کارها را بر عهده گرفت. تا مدت ها خبری از او در دسترس نبود و پس از دوماه بی اطلاعی، به خانواده فاتح اطلاع داد که وی در ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ به شهادت رسیده و به خاک سپرده شده است. در ادامه: متن گفتگو با برادر شهید را می خوانید.

تصاویری از مبارزین فلسطین و نیز مشروطه، جزو آثار دیگری است که از وی به یادگار مانده است.

❖ به نظر شما ارتباط با چه افرادی، سبب تقویت روحیه مبارزه در ایشان بود؟

شهید خلیل فاتح علاوه بر حضور در کنار مبارزی هم چون پدرم، با فرد دیگری از مبارزین فعال در شهر تبریز به نام «حاج آقا بلندیان» آشنا و حضور در کنار ایشان، نقش بی بدیل در تقویت روحیه مبارزه در وی داشت. شهید فاتح با حضور در جلسات مذهبی و نیز آشنایی با روش مبارزات، با افراد و شخصیت‌های مذهبی و علمای مطرح شهر تبریز مانوس شد و این ارتباط سبب شکل‌گیری شخصیت مذهبی و مبارزاتی در وی گردید.



« شهید خلیل فاتح در کنار شهید علی تجلایی

❖ از نحوه ارتباط خلیل فاتح با آیت‌الله شهید مدنی بگویید؟

پس از شهادت آیت‌الله قاضی طباطبایی، آیت‌الله مدنی در سال ۱۳۵۸ به عنوان امام جمعه شهر تبریز انتخاب شد. شهید فاتح برای حضور در جلسات مذهبی در مسجد شهیدمدنی کنونی حضور داشت. حضور شهید مدنی در آن مسجد، موجب آشنایی آنها شد و با شناختی که شهید مدنی نسبت به خلیل کسب کرده بود، باعث شد تا پیشنهاد پیوستن وی به سپاه اعلام گردد. شهید خلیل فاتح با توجه به تجربه خود در زمینه عکاسی و احساس نیاز استان در زمینه فعالیت‌های فرهنگی، واحد عکاسی و ثبت تصاویر را برای اولین بار در سپاه تاسیس کرد و سعی داشت تا نسبت به تبلیغ مسائل فرهنگی در سطح استان گام بردارد. ایشان با عکاسی و ساخت مستندهای مذهبی و به تصویر کشیدن آن در میان مردم روستا و مدارس، نقش اساسی در انجام تبلیغات اسلامی برعهده داشت. با گسترش ترور شخصیت‌های مذهبی در کشور و نیاز به محافظت از جان آیت‌الله مدنی، به عنوان محافظ در کنار شهیدمدنی نیز مشغول به رشادت شد. شهید فاتح در محافظت از مسئولینی که برای سخنرانی در شهر تبریز حاضر می‌شدند نیز حضور فعال داشت و در سخنرانی که مقام معظم رهبری در شهر تبریز داشت، به عنوان محافظ در کنار ایشان حاضر بود.

❖ شهید فاتح در اولین حضور خود در جبهه رزم، به کدام منطقه اعزام شد؟

پس از شکل‌گیری غائله کردستان، خلیل فاتح به همراه

با گسترش ترور شخصیت‌های مذهبی در کشور و نیاز به محافظت از جان آیت‌الله مدنی، به عنوان محافظ در کنار شهیدمدنی نیز مشغول به رشادت شد. شهید فاتح در محافظت از مسئولینی که برای سخنرانی در شهر تبریز حاضر می‌شدند نیز حضور فعال داشت و در سخنرانی که مقام معظم رهبری در شهر تبریز داشت، به عنوان محافظ در کنار ایشان حاضر بود.



جزو فعالیت‌های خطرناک به شمار می‌رفت و ساواک با ثبت چنین تصاویری به شدت مقابله می‌کرد، اما خلیل با شجاعت، در ثبت وقایع تاریخ فعال بود. پس از گذشت مدتی، نسبت به تکثیر و پخش فرمایشات حضرت امام خمینی نیز اقدام کرد. مجموعه تصاویری که توسط ایشان به ثبت رسیده است در چند آلبوم به یادگار مانده است که حضور مردم علیه رژیم را به تصویر می‌کشد. خلیل فاتح نسبت به مبارزین در طول تاریخ، علاقه بسیاری داشت و سعی کرده بود تا در مجموعه‌ای از تصاویر، مبارزین را به آیندگان معرفی کند. مجموعه

❖ لطفا خود را معرفی کنید و بفرمایید شهید خلیل فاتح در چه خانواده‌ای متولد و رشد یافت؟

جواد فاتح هستم، متولد ۱۳۴۰ در شهر تبریز. شهید خلیل فاتح در خانواده‌ای مذهبی متولد شد و در محله‌ای از شهر تبریز که شهدای بسیاری تقدیم انقلاب شده است، رشد یافت. پدرم جزو اصناف شهر تبریز بود و در مبارزات علیه رژیم ستم‌شاهی حضور فعال داشته است.

❖ نحوه آشنایی و گرایش خلیل فاتح به مبارزه با رژیم ستم‌شاهی چگونه شکل گرفت؟

یکی از بستگان ما در زمینه عکاسی و خبرنگاری در شهر تبریز فعال بود و خلیل در ایام نوجوانی به عکاسی در کنار ایشان مشغول شد. همزمان با مبارزه علیه رژیم ستم‌شاهی، در دانشگاه‌ها و محافل دیگر مشغول به عکاسی شد و حضور در چنین محافلی، باعث پرورش روحیه مبارزه در خلیل شد. فعالیت خلیل فاتح با ثبت تصاویر کشتار مردم توسط رژیم شاهنشاهی ادامه داشت و باعث شد وی نیز وارد مبارزات علیه ظلم شود. پدرمان نیز جزو مبارزین به شمار می‌رفت و به همراه فرزندان در مبارزات حضور فعال داشت.

❖ خلیل چه فعالیت‌هایی در مسیر مبارزه با رژیم شاهنشاهی داشته است؟

ثبت تصاویر حضور با صلابت مردم در مبارزات؛ جزو اقدامات ارزشمند هنرمندان بود که باعث می‌شد تا ایثار مردم برای آیندگان بازگو گردد و این فعالیت هنری

ما به سمت دشمن وجود ندارد و تجهیز و سازماندهی نیروها به زمان بیشتری نیاز دارد. موضوع را جویا شدم! آن نامه را دکتر چمران به فرمانده ارتشی نگاشته و اشاره کرده بود که من به همراه تعدادی از نیروها، آرایش نظامی دشمن را بر هم زده‌ایم و اکنون فرصت مناسبی برای وارد آوردن ضربه مهلک به دشمن می‌باشد. از فردی که حامل آن نامه بود، موقعیت حضور دکتر چمران را جویا شدم و چون طاقت انتظار ۲۴ ساعت برای حمله به دشمن را نداشتم به موقعیتی که دکتر چمران در آن حضور داشت؛ رهسپار شدم. به موقعیت مورد نظر رسیدم، نیروهای دکتر چمران به شهادت رسیده بودند و تنها یک نفر از آنها در کنار وی حضور داشت. دکتر چمران تعدادی از کامیون‌های حامل نیروهای بعضی را منهدم کرده و در محاصره دشمن قرار داشت. بعضی‌ها پنجاه متر بیشتر با دکتر چمران فاصله نداشتند و او از چند ناحیه دچار جراحت شده بود. با بررسی اوضاع متوجه شدم که اگر به وی کمک نکنم او به شهادت خواهد رسید. بعضی‌ها متوجه حضور ما شده و درصدد بودند تا به سمت موقعیتی که حضور داشتیم، حرکت کنند. تنها چاره کار، دور زدن موقعیت دشمن بود تا خود را به دکتر چمران برسانم. در شرایطی که در حال دور زدن دشمن بودم، تعدادی از نیروهای بعضی را به اسارت گرفته و به نزد دکتر چمران رسیدم. به همراه دکتر چمران و رزمنده حاضر در کنار وی، خود را از محاصره دشمن خارج کرده و در موقعیت دور از دید دشمن پناه

آغاز جنگ تحمیلی، بلافاصله به کشور بازگشت و به همراه تعدادی دیگر از رزمندگان آذربایجان، به شهر سوسنگرد اعزام شد. شهید علی تجلایی که قبل از خلیل از افغانستان بازگشته و عازم سوسنگرد شده بود، دفاع جانانه‌ای در برابر دشمن داشته اما پس از گذشت مدتی، تحت محاصره بعضی‌ها قرار گرفته بود. نقش رزمندگان آذربایجانی در آزادسازی سوسنگرد بی‌بدیل بود و تماس شهیدمدنی با حضرت امام خمینی و حضور دیگر مسئولین در سوسنگرد از جمله شهید چمران، باعث شد تا سوسنگرد از محاصره خارج شود. شهید خلیل فاتح علاوه بر نقش آفرینی در آزادسازی سوسنگرد، باعث شد تا دکتر چمران را از خطر نجات دهد. همچنین موفق شد تعدادی از نیروهای بعضی را به اسارت گیرد.

❖ ماجرای نجات شهید چمران در عملیات

آزادسازی سوسنگرد، چگونه بوده است؟

خلیل؛ آن لحظات را اینگونه برایم روایت می‌کرد: «در سوسنگرد، آتش دشمن با شدیدترین حالت ممکن در حال انجام بود. شهر در محاصره قرار داشت و من به همراه نیروهای داوطلب که از شهرهای مختلف برای آزادسازی سوسنگرد حاضر بودند، منتظر بازگشایی راه نفوذ به شهر بودم. در کنار یکی از فرماندهان ارتش ایستاده بودم که نامه‌ای از سوی یکی از رزمندگان به ایشان تحویل داده شد. فرمانده ارتش آن نامه را خواند و اعلام کرد که تا ۲۴ ساعت آینده، امکان حمله از سوی

تعدادی از رزمندگان در این منطقه مستقر شد تا نسبت به مبارزه با منافقین و گروهک‌های معاند مشغول به رشادت شود. در منطقه کردستان، در حالی که خلیل به همراه تعدادی دیگر از رزمندگان در سنگر مشغول به استراحت بوده‌اند؛ دشمن اقدام به پرتاب نارنجک کرده اما به لطف خدا آن نارنجک عمل نکرد و صبح روز بعد، خلیل با مشاهده آن اتفاق، خدا را شکر کرد. تصویری از آن نارنجک توسط ایشان، ثبت شده است که اکنون در آلبوم تصاویر وی موجود است. مدتی در این منطقه حضور داشت و سپس تصمیم گرفت جهت دفاع از مسلمانان افغانستان به این کشور اعزام شود.

❖ چه شد که تصمیم گرفت عازم افغانستان شود؟

ایشان به همراه تعدادی از رزمندگان از جمله شهید علی تجلایی برای دفاع از مسلمانان کشور افغانستان، عازم این کشور شد و به مبارزه با شوروی پرداخت. در خاطراتی که ایشان از ایام حضور خود در آن کشور روایت می‌کرد، مربوط به غنیمت گرفتن هلی‌کوپتری از دشمن بود که با رشادت رزمندگان شورمان انجام شده و آن هلی‌کوپتر به آتش کشیده شده بود.

❖ پس از آغاز جنگ تحمیلی، چگونه در روند

مبارزات علیه رژیم بعثی قرار گرفت؟

در ایامی که در افغانستان حضور داشت با اطلاع از



«شهید خلیل فاتح در منطقه عملیاتی»

❖ در چه عملیاتی به اسارت دشمن یعنی در آمد و ماجرای اسارت وی چگونه بوده است؟

در سال ۱۳۶۰ و همزمان با عملیات «مطلع الفجر» به اسارت دشمن یعنی در آمد. در لحظه اسارت به عنوان فرمانده نیروهای آذربایجان بوده است. شهید فاتح، هنرمندی بود که جنگ را به خوبی آموخته بود و با تقویت روحیه شجاعت در خود، باعث شد تا آن روحیه شجاعت در ایام اسارت نیز به همراه ایشان باشد. «اصغر نعلبندی پور» از همزمان شهید خلیل فاتح که در آخرین عملیات در کنار ایشان به اسارت دشمن در آمده اند؛ نحوه اسارت خود و خلیل فاتح را این چنین بازگو می کند: «در دهم آبان ماه ۱۳۶۰، بیش از هزار نفر از نیروهای سپاه و داوطلب بسیجی، برای حضور در جبهه اعزام شدیم. در آن لحظات با شهید خلیل فاتح آشنا شدم. بعد از انجام مراحل اعزام در پادگان امام

حسین^(ع)، به همراه نیروهای اعزامی از تبریز راهی کرمانشاه و اسلام آباد شدیم. در پادگان اسلام آباد، پس از گذشت چند روز، حکم فرماندهی خلیل فاتح از طرف فرمانده سپاه تبریز ابلاغ و ایشان به عنوان فرمانده گردان شهیدمدنی انتخاب شد. تعدادی از نیروهای اعزامی از تبریز جهت حضور در منطقه سرپل ذهاب سازماندهی شده و اعزام منطقه شدند. من به همراه خلیل فاتح به منطقه گیلانغرب حرکت کرده و در منطقه «داربلوط» مستقر شدیم. مسئولیت مربوط به منابع انسانی را من برعهده گرفته و مسائل مربوط به عملیات را خلیل فاتح عهده دار شد. چندین روز به صورت متوالی جهت شناسایی در منطقه حضور داشت و اطلاعات مورد نیاز را در اختیار رزمندگان قرار می داد. عمده مأموریت گردان شهیدمدنی، نفوذ به پشت نیروهای متجاوز بود تا ضمن وارد آوردن ضربه، مسیرهای ارسال تدارکات به دشمن نیز مسدود گردد. ارتفاعات منطقه در اشغال متجاوزین بوده و هرگونه تحرک رزمندگان، در پوشش آنها قرار داشت. وارد عملیات شدیم تا موقعیت دشمن را دور زده و منطقه را از اشغال آنها خارج کنیم. تا محدوده ای به حرکت خود ادامه داده اما با آتش سنگین دشمن مواجه شدیم. با توجه به اهمیت موضوع، شهید خلیل فاتح تاکید داشت به هر نحو ممکن باید خود را به منطقه مورد نظر برسانیم. با سرعت به مسیر خود ادامه داده و پس از گذشت دو ساعت به جاده ای رسیده و به ناچار خود را در پشت تپه ای مخفی کردیم. تصمیم بر این شد که با تاریکی هوا، شروع به حرکت کنیم تا از دید دشمن مخفی بمانیم. در محاصره دشمن قرار داشتیم و باید سعی می کردیم خود را از محاصره خارج کنیم. با آغاز تاریکی هوا، رزمندگانی که در پشت تپه و شیارها مخفی



دکتر چمران پس از بهبودی، به پاس قدردانی از خلیل، اسلحه کلاشینکف خود را به ایشان هدیه داد. مرحوم ابوترابی در مراسم بزرگداشتی که به پاس رشادت خلیل فاتح در شهر تبریز برگزار شده بود، حضور یافت و خاطرات بسیاری از دلاوری و شجاعت خلیل در اسارت را بیان نمود.

چمران پس از بهبودی، به پاس قدردانی از خلیل، اسلحه کلاشینکف خود را به ایشان هدیه داد. مرحوم ابوترابی در مراسم بزرگداشتی که به پاس رشادت خلیل فاتح در شهر تبریز برگزار شده بود، حضور یافت و خاطرات بسیاری از دلاوری و شجاعت خلیل در اسارت را بیان نمود که در ادامه اشاره خواهیم کرد.

❖ پس از آزادسازی سوسنگرد، به چه فعالیتی مشغول شد؟

پس از آزادسازی سوسنگرد، به منطقه آبادان اعزام شد و سپس جهت آموزش رزمندگان به تبریز بازگشت و در زمینه ارائه آموزش به رزمندگان فعال بود. رزمندگان بسیاری را آموزش داد که تعداد بسیاری از آنها اکنون جزو مسئولین کشور می باشند.

گرفتیم. دکتر چمران از من درخواست کرد تا اسرا را به رزمندگان تحویل داده و سپس بازگردم. پس از انتقال و تحویل اسرا، به نزد ایشان بازگشته و موفق شدیم تا ایشان را به کمک خودروی دشمن که در میدان نبرد، باقی مانده بود به بیمارستان منتقل نماییم. در کتابی که در وصف دلاوری شهید چمران نگاشته شده، دلاوری شهید فاتح اینگونه روایت شده است: «دکتر چمران از ناحیه پای چپ، زخمی شده بود. او با پای زخمی به کامیونی که حامل سربازان عراقی بود، حمله کرد و باعث شد تا سربازان صدام از پورش این شیر میدان، گریخته و او به کمک جوان چاپک دیگری (خلیل فاتح) که خود را به مهلکه رسانده بود در داخل کامیون عراقی نشست و با لبانی متبسم، دیگران را نوید پیروزی می داد. دکتر چمران با همان کامیون، خود را به اهواز رساند.»

❖ در آن شرایط دشوار، توانسته بود دشمن را به اسارت در آورد؟

ایشان در همان لحظات که سعی داشت دکتر چمران را نجات دهد با تعدادی از نیروهای یعنی مواجه شده و با شجاعت اقدام به اسارت گرفتن آنها کرده بود. یکی از رزمندگان این اقدام او را به من روایت کرد و موضوع را از خلیل جویا شدم. ایشان اشاره داشت: «پس از به اسارت گرفتن نیروهای یعنی، درصدد بودم تا آنها را تحویل رزمندگان نمایم. مسیر طولانی بود، یکی از اسرای یعنی توانایی حرکت نداشت و من کفش های خود را به او دادم و چون کفش های او اندازه پای من نبود، خود پابرنه آن مسیر طولانی را طی کردم.» پس از تحویل اسرا به رزمندگان، سریع خود را به نزد دکتر چمران رساند و موفق شد تا او را به بیمارستان منتقل کند. دکتر



«شهید خلیل فاتح در کنار مقام معظم رهبری»

فاتح ارادت خاصی داشتند.»

❖ نحوه شهادت ایشان چگونه بوده است؟

محمدعلی ملتجایی؛ آزاده و جانباز اهل تبریز است. او ماجرای شکنجه و شهادت خلیل فاتح را اینگونه روایت کرده است: «با فرار دو نفر از آزادگان، اوضاع آسایشگاه‌های موصول ۲۰۱ و ۳ حساس شده بود. بعضی‌ها هر روز تعدادی از اسرا را به همراه خود برده و با بدن‌های خون‌آلود و زخمی، باز می‌گرداندند. بعضی‌ها در جستجویی که در آسایشگاه‌های محل نگهداری اسرا داشتند، مقداری مهمات از جمله نارنجک کشف کردند که باعث تشدید اوضاع شده بود. از استخبارات، دستگاه‌های مخصوص شوک الکتریکی به اردوگاه منتقل کرده بودند که با استفاده از آن به شکنجه اسرا می‌پرداختند. اسرا! تحت شکنجه‌های شدید قرار داشته و بعضی‌ها با وحشی‌گری اقدام به ضرب و شتم اسرا کردند. این وضعیت حدود یک ماه ادامه داشت تا اینکه در اوایل اردیبهشت‌ماه، بازجویی و شکنجه‌ها به یک مرتبه قطع شد! از این اتفاق متعجب بودیم! بعدها متوجه شدیم که خلیل فاتح برای اینکه اسرا را از شکنجه رها کند، تمام اتفاقات را بر عهده گرفته و باعث شده بود، جان دیگر اسرا را نجات دهد. شهید خلیل فاتح با تقدیم جان خود، جان بسیاری از اسرا را نجات داد.» مرحوم ابوترابی در مراسمی که برای بزرگداشت شهید خلیل فاتح در تبریز برگزار شده بود، این چنین از شهید یاد کرد: «شهید آزاده؛ خلیل فاتح در مدتی از اسارت که در کنار ایشان بودیم، گل سرسبد شهادی

شده بودند خارج شده و به همراه شهید فاتح به حرکت خود ادامه دادیم. جمعا ۳۶ نفر بودیم که ۹ نفر از این تعداد به شدت زخمی بوده و توانایی حرکت نداشتند. فرماندهی گروه در آن لحظات نیز برعهده شهید فاتح بود و پیرو دستورات او بودیم. در آن لحظات دشوار، شهید فاتح شروع به سخنرانی کرد و رزمندگان را نسبت به اهداف عالی‌ای که از قرار گرفتن در این مسیر داشته‌ایم متذکر شد و به مجروحین اطمینان داد که از همدیگر جدا نخواهیم شد و تمام مسیر را به همراه همدیگر ادامه خواهیم داد. لذا آن نفراتی که از لحاظ جسمی قوی‌تر بودند، موظف شدند تا مجروحین را حمل کنند. حضور خلیل فاتح، روحیه بخش گروه در آن لحظات دشوار بود. او به همراه فرد دیگری جلوتر از بقیه حرکت کرده و نسبت به شناسایی مسیر، اقدام می‌کرد و سپس دستور می‌داد تا گروه به حرکت خود ادامه دهند. مقرر بود با دور زدن دشمن، خود را به گیلانغرب برسانیم تا از طریق دشت، از محاصره خارج شویم. بی‌سیم و دوربین به همراه داشتیم اما موفق نشدیم ارتباط با قرارگاه برقرار کنیم. در حال ادامه مسیر بودیم که دشمن بعضی، ما را شناسایی و اقدام به تیراندازی کرد. به شدت زیر گلوله دشمن قرار گرفته و یکی از رزمندگان به شهادت رسید. در منطقه‌ای مخفی شدیم تا در فرصت مناسب، اقدام به حرکت نماییم اما به اسارت دشمن درآمدیم. پس از گذشت دو روز، وارد استخبارات در بغداد شدیم. در حالی که دستان بسته بود بر روی زمین نشستیم و پس از دقایقی، خلیل فاتح در کنارمان نشست. بعضی‌ها حضور داشتند و امکان صحبت وجود نداشت. خلیل فاتح به آرامی به من گفت: «حرفتان یکی باشد؛ دو تا نکنید و همدیگر را نمی‌شناسیم!» بعد از انجام بازجویی‌های طولانی، وارد بازداشتگاه شدیم. صحبت کردن ممنوع بود اما خلیل فاتح به هر نحو ممکن، خود را به اسرا می‌رساند و آنها را دلداری می‌داد و نسبت به مسایل و برخورد با دشمن، تذکرات لازم را ارائه می‌داد. پس از گذشت دوازده روز از بازجویی، وارد اردوگاه شدیم. با ورود به اردوگاه، فصل جدیدی از اسارت ورق خورد و با حاج آقا ابوترابی، آشنا و مأنوس شدیم. حضور ایشان در اسارت، قوت قلب به اسرا بود و با راهنمایی‌های ایشان، از دشواری دوران اسارت کاسته می‌شد. حضور خلیل فاتح و مرحوم ابوترابی باعث شده بود تا اسرا ایام اسارت را با امیدواری بیشتری سپری کنند. در ایام اسارت، زمان؛ معنا و مفهوم نداشت. صبح که درب آسایشگاه گشوده می‌شد، اولین کاری که خلیل انجام می‌داد این بود که اسرا را جمع می‌کرد و جویای احوال آنها بود و به آنها دلداری می‌داد. اسرای دیگر شهرها نیز نسبت به خلیل

اسرا؛ تحت شکنجه‌های شدید قرار داشته و بعضی‌ها با وحشی‌گری اقدام به ضرب و شتم اسرا کردند. این وضعیت حدود یک ماه ادامه داشت تا اینکه در اوایل اردیبهشت‌ماه، بازجویی و شکنجه‌ها به یک مرتبه قطع شد! از این اتفاق متعجب بودیم! بعدها متوجه شدیم که خلیل فاتح برای اینکه اسرا را از شکنجه رها کند، تمام اتفاقات را بر عهده گرفته و باعث شده بود، جان دیگر اسرا را نجات دهد.



در اسارت بود. در عملیات آزادسازی سوسنگرد، دکتر چمران در حالی که زخمی بوده، در محاصره دشمن قرار داشته است، شهید خلیل فاتح در فاصله پنجاه متری از حضور دشمن، توانسته بود دکتر چمران را در آغوش گرفته و او را به بیمارستان منتقل کند. دلاوری شهید فاتح باعث شده بود تا دکتر چمران نجات یافته و ایشان به نشانه تقدیر، اسلحه خود را به وی اعطا کند. این ماجرا را شهید فاتح در کنار اسرا روایت می‌کرد. دلاوری

❖ از خصوصیات بارز اخلاقی ایشان بگویید؟

شهید فاتح؛ هنرمندی بود که با حضور در کنار مبارزین مطرح آن ایام، تبدیل به جنگجویی شجاع شد. او با دارا بودن سن کم، اقدامات ارزشمندی در جنگ تحمیلی انجام داد. حضور شهید فاتح در مبارزات انقلاب با دارا بودن بصیرت در وی آغاز شد و جهت دفاع از مسلمانان افغانستان با شجاعت به مسیر خود ادامه داد و در جنگ تحمیلی با به کارگیری تجربیات خود، دفاع ارزشمندی از میهن داشت. شهید فاتح فردی مهربان بود و کمک به نیازمندان را سرلوحه کار خود قرار داده بود. بخشی از حقوق خود را برای رفاه نیازمندان هزینه می کرد و در دفاع از مظلوم، پیش قدم بود. اقدامات فرهنگی او در سطح استان بارز بود و پایه گذار فعالیت فرهنگی در سپاه به شمار می رفت.

❖ فرازی از وصیت نامه شهید خلیل فاتح:

انسان برای ماندن و زندگی دائمی در دنیا آفریده نشده است؛ بلکه باید از فراز و نشیبها عبور کرده و سرانجام خدا را ملاقات کند. این دنیا، ارزش ماندن ندارد، آن هم زمانی که اسلام مورد تجاوز و هجوم دشمنان قرار گرفته است. باید شهادت و مرگ سرخ را برگزید تا برای همیشه از مرگ سیاه، رهایی یافت. برادران، تنها قرآن و حضرت امام خمینی است که می تواند ما را از انحرافات فکری رهایی داده و به سوی «الله» رهنمون نماید. مادر؛ اگر شهادت نصیبم گردید، در بهشت منتظرت هستم.



« شهید خلیل فاتح در لباس رزم

فعالیت هایی که خلیل فاتح از خود به نمایش گذاشته بود، حاکی از اشتیاق وی به شهادت بود. او در مبارزات علیه رژیم ستم شاهی حضور فعال داشت و پس از پیروزی انقلاب به مبارزه با منافقین و گروهک ها در غرب کشور مشغول به رشادت شد.

سردار جمشید نظمی بود. سردار نظمی که در اوایل تشکیل سپاه به عنوان عکاس در کنار شهید فاتح حضور داشت و در ادامه جنگ به عنوان یکی از فرماندهان توانمند در لشکر عاشورا مبدل گشت.

❖ شما در چه سالی وارد سپاه شده و به چه فعالیت هایی مشغول بودید؟

در سال ۱۳۵۹ با توصیه شهید فاتح، وارد سپاه شدم. مدتی به عنوان مربی در پادگان آموزشی تبریز در کنار شهید علی تجلایی در ارائه آموزش به رزمندگان مشغول به فعالیت بودم. پس از گذشت مدتی، وارد جبهه شدم و در تعدادی از عملیات ها حضور داشتم.

و شجاعت شهید فاتح در ایام اسارت نیز ادامه داشت. اردوگاه موصل، انبارهایی داشت که قفل های محکمی بر روی درب آن قرار داشت. شهید فاتح و تعدادی دیگر از اسرا، مخفیانه خود را به انبار مواد غذایی فرماندهان بعثی رسانده و لوازم مورد نیاز اسرا را از آن محل خارج و در بین اسرا تقسیم می کرد. حتی رادیویی نیز از آن انبار به داخل آسایشگاه آورده بود. دشمن متوجه موضوع شد و دیواری بلند در مقابل انبار ایجاد کرد تا مانع دسترسی اسرا به انبار شود. شهید خلیل فاتح با شجاعت از آن دیوار شش متری بالا رفته و اقدام به آتش زدن انبار کرده بود. تعدادی از اسرا در حین خاموش کردن انبار، تعدادی اسلحه و نارنجک از انبار خارج کرده و در خاک مخفی کردند. پس از اطلاع بعثی ها از موضوع، اختناق شدیدی بر اردوگاه حاکم شد. تعداد بسیاری از اسرا برای بازجویی و شکنجه از آسایشگاه منتقل شده و با استفاده از ابزارهای وحشتناک، تحت شکنجه قرار گرفتند. شهید خلیل فاتح، در حالی که خود تحت شکنجه قرار داشت، با فداکاری و ایثار خود، تمام فعالیت ها را برعهده گرفت تا اسرای دیگر از شکنجه رهایی یابند.

❖ از اشتیاق شهید فاتح به شهادت بگویید؟

فعالیت هایی که خلیل فاتح از خود به نمایش گذاشته بود، حاکی از اشتیاق وی به شهادت بود. او در مبارزات علیه رژیم ستم شاهی حضور فعال داشت و پس از پیروزی انقلاب به مبارزه با منافقین و گروهک ها در غرب کشور مشغول به رشادت شد. حضور وی در افغانستان در دفاع از مردم مسلمان آن کشور، برگی دیگر از اشتیاق وی به شهادت بوده است. با آغاز جنگ تحمیلی در دشوارترین عملیات ها حضور داشت. در مدت اسارت نیز اقدامات ارزشمندی انجام داده بود که مرور رشادت و حضور وی، نشان از اشتیاق وی به شهادت بود. حضور او در مراسم بزرگداشت شهدا در شهر تبریز و بیان آرزوی خود از شهادت در آن مراسم نیز نشان دیگری از شوق وی به شهادت بوده است.

❖ شهید فاتح چگونه سعی داشت تا جوانان را به حضور در جنگ تشویق کند؟

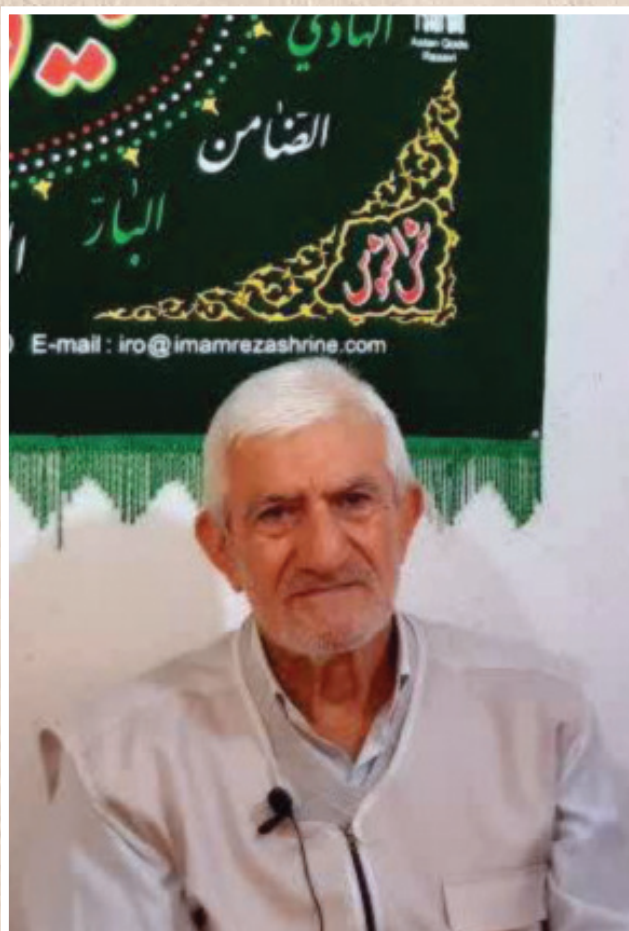
من دو سال از وی بزرگتر بودم اما به توصیه ایشان وارد سپاه شده و در عرصه جنگ تحمیلی مشغول به فعالیت گشتم. خلیل فاتح علاوه بر من، افراد بسیاری را با جبهه و جنگ آشنا کرد و علی رغم دارا بودن سن کم، شجاعت بسیاری در جنگ تحمیلی از خود به نمایش گذاشت. یکی از افرادی که با تشویق از سوی وی وارد سپاه شد و بعدها به یکی از فرماندهان جنگ تحمیلی مبدل شد؛



شهید غریب در اسارت محمد حسن طاطیان

گفتگوی شاهدیاران با حاج علی طاطیان، برادر شهید محمد حسن طاطیان

شهید محمد حسن طاطیان، همانند میثم تمار در اسارت به شهادت رسید



درآمد

«محمد حسن طاطیان» در یکم آبان ماه ۱۳۳۷ در بهشهر دیده به جهان گشود. در سال ۱۳۵۷ همزمان با تظاهرات علیه رژیم ستم‌شاهی به سرپازی رفت. با پیام حضرت امام خمینی^(ره) مبنی بر تخلیه پادگان‌ها توسط سربازان، وی اطلاعیه حضرت امام را برای سربازان با صدای بلند قرائت کرد و توسط رکن ۲ ارتش بازداشت شد. طاطیان، پس از شکنجه‌های بسیار موفق شد تا از چنگال رژیم فرار کرده و در منزل برادرش در گرگان پنهان شود. او تصمیم داشت تا در مبارزات علیه رژیم ستم‌شاهی نقش آفرین باشد و فعالیت‌هایی را در گرگان آغاز کرد و یکی از افراد تاثیرگذار در واقعه «۵ آذر» گرگان بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان مسئول نیروهای برقراری امنیت در بهشهر مشغول به فعالیت شد و سپس به عضویت سپاه درآمد. او به عنوان معاون شهید «ابوعمار» در سپاه حضور داشته و به دلاوری پرداخته است. شهید طاطیان با توجه به توانمندی نظامی، به عنوان مسئول آموزش اعضای سپاه در چالوس بوده و در این مسیر موفق عمل کرد. در آبان ماه ۱۳۶۶ در تیپ «۷۵ ظفر» در منطقه غرب با عنوان «مسئول عملیات» مشغول به خدمت شد. در عملیات آزادسازی «حلبچه»، یکی از فرماندهان تاثیرگذار بود و به عنوان فرماندار نظامی شهر حلبچه منصوب شد. محمد حسن طاطیان؛ در سوم مردادماه ۱۳۶۷ در منطقه گیلانغرب در حین انجام عملیات شناسایی به اسارت منافقین درآمد و در ۵ مردادماه ۱۳۶۷ به دست شقی‌ترین افراد یعنی منافقین تحت شکنجه قرار گرفت. منافقین لعین، چشمان محمد حسن را از حدقه خارج کرده، پوست صورت او را کنده و زبانش را بریده و اینگونه او را به شهادت رساندند. در ادامه؛ به مرور زندگی مبارزاتی این شهید والامقام در گفتگو با برادر شهید پرداخته‌ایم.



«تصویری از قیام مردم گرگان در پنجم آذر، بر علیه رژیم ستم شاهی»

محمدحسن به گرگان گریخت و مدتی در این شهر و در منزل برادرش ساکن بود. در گرگان نیز به فعالیت‌های خود ادامه داد و یکی از تاثیرگذارترین افراد در واقعه «۵ آذر» گرگان بود. در آن روز، مردم گرگان تظاهرات گسترده‌ای علیه رژیم پهلوی انجام دادند و باعث به شهادت رسیدن تعداد چهارده نفر از مردم این شهر گردید. این حادثه باعث شد تا محمدحسن به صورت گسترده‌تر وارد مبارزات شود. تحت تعقیب ساواک قرار داشت اما موفق به دستگیری او نشدند. منزل ما در ایام مبارزات، به عنوان پایگاهی برای افراد مبارز در شهر بود.

❖ پس از پیروزی انقلاب اسلامی به چه فعالیتی مشغول شد؟

پس از پیروزی انقلاب به بهشهر آمد. اولین مسئولیت ایشان پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مسئول افرادی بود که حفاظت از امنیت شهر را برعهده داشتند. چون از تجربه نظامی برخوردار بود و در روند مبارزات شناخته شده بود، به این مسئولیت منصوب شد.

❖ در چه سالی وارد سپاه پاسداران شد و چه فعالیت‌هایی در روند انقلاب برعهده داشت؟

مدتی در برقراری امنیت در شهر بهشهر فعال بود و سپس وارد سپاه شد. ارتباط تنگاتنگی با شهید ابوعمار داشت. ابوعمار از افراد مورد اعتماد حضرت امام خمینی^(ع) بود و خانواده حضرت امام پس از پیروزی انقلاب، توسط ایشان به کشور منتقل شده بودند. شهید ابوعمار عارفی به تمام معنا بود و رشادت بسیاری در جنگ تحمیلی و مبارزات انقلاب داشت. در ایامی

به خاطر دارم در مقطع ابتدایی در حال تحصیل بودم که تعدادی بستنی دست‌ساز را داخل جعبه مخصوص قرار داده و در سطح خیابان اقدام به فروش می‌کردم. مقداری از بستنی‌ها در اثر تابش آفتاب، ذوب شده و در انتهای جعبه جمع می‌شد، مادرم سفارش می‌کرد که بستنی ذوب شده در انتهای آن محفظه مخصوص نگهداری بستنی، حرام است و نباید مصرف کنید، چون متعلق به افرادی است که بستنی‌ها را خریداری کرده‌اند.



محمدحسن قبل از اعزام به سربازی، به صورت محدود در مبارزات حضور داشت و آن فعالیت محدود باعث ایجاد زمینه‌ای برای فعالیت‌های گسترده‌تر از سوی وی شد. او تحت شکنجه‌های بسیار در «رکن ۲» ارتش قرار گرفته و موفق شده بود تا در فرصت مناسب از دست آنها بگریزد.

❖ پس از فرار از چنگال رژیم، چه نقشی در مبارزات ایفا کرد؟

❖ لطفا خودتان را معرفی کنید؟

علی طاطیان هستم، برادر شهیدان؛ محمدحسن و محمدحسین طاطیان. کارمند بازنشسته آموزش و پرورش می‌باشم و در مبارزات علیه رژیم ستم‌شاهی و جنگ تحمیلی به همراه برادرانم حضور داشتم.

❖ شهیدان؛ محمدحسن و محمدحسین در چه خانواده‌ای متولد و رشد یافته بودند؟

شهیدان محمدحسن و محمدحسین طاطیان، در خانواده مذهبی متولد و رشد یافتند؛ تعداد هفت برادر و دوخواهر بودیم. پدرم از کارگران کارخانه چیت‌سازی بهشهر بود و زندگی‌مان به سختی تأمین می‌شد. لذا من و برادرانم سعی داشتیم تا در کنار تحصیل، مشغول به کار شویم. شهید محمدحسن طاطیان نیز در مغازه تعمیر دوچرخه مشغول به فعالیت بود. پدر و مادرمان، مذهبی بوده و فرزندان را نسبت به کسب رزق حلال تشویق می‌کردند. به خاطر دارم در مقطع ابتدایی در حال تحصیل بودم که تعدادی بستنی دست‌ساز را داخل جعبه مخصوص قرار داده و در سطح خیابان اقدام به فروش می‌کردم. مقداری از بستنی‌ها در اثر تابش آفتاب، ذوب شده و در انتهای جعبه جمع می‌شد، مادرم سفارش می‌کرد که بستنی ذوب شده در انتهای آن محفظه مخصوص نگهداری بستنی، حرام است و نباید مصرف کنید، چون متعلق به افرادی است که بستنی‌ها را خریداری کرده‌اند. شهیدان؛ محمدحسن و محمدحسین در چنین خانواده‌ای متولد و رشد یافته بودند.

❖ شهید محمدحسن طاطیان چگونه در مسیر مبارزات علیه رژیم ستم‌شاهی قرار گرفت؟

محمدحسن طاطیان در سال ۱۳۵۷ به خدمت سربازی اعزام شد. در همان ایام سربازی، حضرت امام خمینی^(ع) پیامی را ارسال کرد مبنی بر اینکه سربازان؛ پادگان‌ها را تخلیه کنند تا مبادا به اجبار دست آنها به خون مردم بی‌گناه آلوده شود. شهید محمدحسن طاطیان از قدرت بدنی بالایی برخوردار بود، به همین دلیل او را به عنوان سرباز در گارد شاهنشاهی انتخاب کرده بودند. محمدحسن، پیام حضرت امام خمینی را در حضور ۳۰۰ نفر از سربازان قرائت کرد و باعث شد توسط «رکن ۲» ارتش دستگیر شود؛ اسارت اول ایشان در آن ایام به وقوع پیوست.

❖ پس ایشان؛ سابقه حضور در زندان و شکنجه توسط رژیم ستم‌شاهی را داشته است؟

نظام و انقلاب به حضور او نیاز دارد، با جان و دل حاضر می‌شد. تنها دغدغه‌اش برای حضور در دفاع مقدس، حفظ اسلام و انقلاب و اطاعت از ولایت فقیه بوده است. مرور زندگی شهید محمدحسن طاطیان سرشار از ایثار و فداکاری است. او چیزی را برای خود طلب نکرد و تلاش می‌کرد تا در مسیر الهی و ایثار، گام بردارد. محمدحسن چون اسارت را در زمان ستم‌شاهی لمس کرده بود از اسارت بیزار بود و اعلام کرده بود که دوست ندارد به اسارت دشمن درآید اما در عملیاتی‌هایی که حضور داشت، احتمال اسارت فراوان بود. پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط حضرت امام خمینی^(ره)، دشمن

صورت همزمان حضور داشتیم و با ایشان دیدار کردیم. ایشان تاکید داشت که در سنگرهای دیگر پراکنده شوید که اگر یکی از سنگرها دچار اصابت موشک دشمن قرار گرفت، این تعداد از اعضای یک خانواده به شهادت نرسد. علاوه بر شهادت دو برادرم، دو برادر دیگرم نیز به درجه جانبازی نائل شده‌اند.

آیا ایشان از دواج کرده بودند؟

در سال ۱۳۶۱ از دواج کرده و دو فرزند دختر از ایشان به یادگار مانده است.

از مسئولیت‌های ایشان در منطقه غرب

بگویید؟

ایشان جزو فرماندهان تیپ «۷۵ظفر» بود. این تیپ در آزادسازی حلبچه نقش مهمی داشته است. شهید محمدحسن در عملیات آزادسازی حلبچه به عنوان فرماندار نظامی انتخاب شده بود. مردم در حلبچه حضور داشتند و حضرت امام خمینی^(ره) تاکید داشت تا در روند آزادسازی حلبچه، به اموال مردم آسیبی وارد نشود. در آن وضعیت، این شهر فرمانده نظامی نیاز نداشت، بلکه فرمانداری نیاز بود تا علاوه بر مدیریت اداری شهر، فعالیت نظامی و مبارزه با دشمن را ایفا کند.

نحوه اسارت محمدحسن طاطیان توسط

دشمن را بیان بفرمایید؟

او فردی وظیفه‌شناس بود و هر کجا که احساس می‌کرد

که شهید ابوعمار به عنوان فرمانده سپاه در بندر ترکمن حضور داشت، شهید محمدحسن به عنوان معاون ایشان مشغول به فعالیت شد. شهید ابوعمار مسئول پاکسازی جنگل‌های شمال از وجود منافقین و گروهک‌ها بود و محمدحسن نیز به عنوان معاون پشتیبانی در کنار او حضور داشت. پس از آغاز ترور شخصیت‌های مذهبی و انقلابی توسط منافقین و لزوم آموزش و به کارگیری محافظین از شخصیت‌ها، محمدحسن نسبت به آموزش افراد در پادگان «المهدی» چالوس نقش‌آفرین بود و تعداد ۲۰۰ نفر از اعضای سپاه را به بهترین شکل آموزش داد و در این مسیر، توانمند بود.

در جنگ تحمیلی در چه مناطق عملیاتی

حضور داشت؟

محمدحسن پس از ارائه آموزش به جبهه غرب شتافت و به عنوان فرمانده گردان در تیپ ۷۵ظفر که تیپ توانمند و چریکی بود، مشغول به رشادت شد.

آیا شما نیز به همراه برادران در جبهه

حضور داشتید؟

مدتی به عنوان معاون مالی و پشتیبانی جنگ در استان مازندران حضور داشته و تعدادی از یگان‌های رزم را به کمک مردم، تحت پوشش قرار دادیم. به خاطر دارم در یکی از عملیات‌ها، مرحوم آیت‌الله جباری که در آن ایام به عنوان امام جمعه بهشهر فعال بودند، در مناطق عملیاتی حاضر شده بود که ما پنج برادر در جبهه به

ایشان جزو فرماندهان تیپ «۷۵ظفر» بود. این تیپ در آزادسازی حلبچه نقش مهمی داشته است. شهید محمدحسن در عملیات آزادسازی حلبچه به عنوان فرماندار نظامی انتخاب شده بود. مردم در حلبچه حضور داشتند و حضرت امام خمینی^(ره) تاکید داشت تا در روند آزادسازی حلبچه، به اموال مردم آسیبی وارد نشود.



«کشتار بی‌رحمانه مردم حلبچه توسط صدام ملعون»

بر خلاف مقررات، نفوذهایی را به خاک کشورمان در منطقه گیلانغرب انجام می‌داد و اقدام به اسارت گرفتن رزمندگان کرده و عقب‌نشینی می‌کرد! گویا درصدد بود تا با اسارت گرفتن رزمندگان، در مبادله اسرا از آنها استفاده کند. تیپ «۷۵ ظفر» مامور شده بود تا با استقرار در منطقه گیلانغرب، مانع از نفوذ دشمن گردد و شهید محمدحسن طاطیان به عنوان فرمانده دوگردان از تیپ مذکور به این مأموریت اعزام شده بود. در همان ایام نیز منافقین قصد داشتند تا عملیاتی را به نام «فروغ» به اصطلاح جاویدان» انجام دهند و سعی داشتند تا در کشور ایجاد آشوب کنند. شهید محمدحسن طاطیان برای شناسایی منطقه به همراه پنج نفر دیگر در نیمه‌های شب، عازم منطقه می‌گردد. شهید طاطیان از نظر پوشش، چهره‌ای به تمام معنا نظامی بود و لباس سپاه بر تن می‌کرد. اما در آن شب، لباس بسیجی پوشیده و آن لباس را از برادر کوچکتر محمد مهدی که به عنوان پیک در کنار ایشان حضور داشت، گرفته بود. در لحظاتی که مشغول به شناسایی منطقه بود در کمین دشمن یعنی قرار گرفته و به اسارت درمی‌آید. هلی‌کوپتر دشمن برای انتقال آنها در محل حاضر می‌شود اما محمدحسن موفق به فرار شده و در ادامه، توسط منافقین به اسارت درمی‌آید.

❖ از نحوه شهادت وی بگویید؟

محمدحسن توسط منافقین به اسلام‌آباد منتقل شده و به مدت ۴۸ ساعت تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار می‌گیرد. با توجه به حضور او در پاکسازی جنگل‌های شمال و فعالیت‌های اثرگذار در جنگ تحمیلی، گویا توسط منافقین مورد شناسایی قرار گرفته بود. پوست صورت او را کامل کنده و یکی از چشمانش را از حدقه خارج می‌کنند تا شاید بتوانند از او اطلاعات لازم را اخذ کنند اما با وجود شکنجه حاضر نشد سخنی بگوید و در نهایت زبانش را از حلقومش خارج می‌کنند و همانند میثم تمار در پنجم مردادماه ۱۳۶۷ به شهادت رسید. پس از عملیات مرصاد که باعث به هلاکت رسیدن منافقین گردید، پیکر شهید محمدحسن طاطیان در هجدهم مرداد ماه ۱۳۶۷ مورد تفحص قرار گرفت.

❖ آیا پیکر ایشان قابل شناسایی بود؟

شکنجه‌های منافقین باعث شده بود تا پیکر او قابل شناسایی نباشد. لباسی که بر تن داشت، لباس بسیج بود که شک و تردید در شناسایی پیکر ایشان ایجاد می‌کرد، او همیشه لباس سپاه بر تن داشت و هیچ‌کدام از ما نتوانستیم پیکر را شناسایی کنیم. برادرم، محمد مهدی



با توجه به حضور او در پاکسازی جنگل‌های شمال و فعالیت‌های اثرگذار در جنگ تحمیلی، گویا توسط منافقین مورد شناسایی قرار گرفته بود. پوست صورت او را کامل کنده و یکی از چشمانش را از حدقه خارج می‌کنند تا شاید بتوانند از او اطلاعات لازم را اخذ کنند اما با وجود شکنجه حاضر نشد سخنی بگوید و در نهایت زبانش را از حلقومش خارج می‌کنند و همانند میثم تمار در پنجم مردادماه ۱۳۶۷ به شهادت رسید.

که به عنوان پیک در کنار ایشان حضور داشت، از منطقه آمد و پیکر را شناسایی کرد. او گفت که؛ شب آخر که در حال عزیمت به منطقه بود، این لباس بسیج را به او دادم و بر تن کرد و عازم منطقه شد.

❖ لطفاً از شهید محمدحسین نیز مطالبی بفرمایید؟

شهید محمدحسین از نیروهای اطلاعات - عملیات در لشکر ۲۵ کربلا بود و در کنار محمدحسن در مبارزات انقلاب و جنگ حضور فعالی داشت. ایشان در عملیات نصر دچار جراحت شد و در بیمارستانی در مشهد

مورد مداوا قرار گرفت. در تمام آن چهارده روز که در بیمارستان بستری بود؛ محمدحسن از او پرستاری کرد اما به شهادت رسید. محمدحسن طاطیان پیکر محمدحسین را در حرم مطهر رضوی طواف داده و برای خاکسپاری به بهشهر انتقال داد.

❖ پدر و مادر شما پس از اطلاع از شهادت فرزندان‌شان چه واکنشی داشتند؟

مادرمان یکی از مشوقین فرزندان شهیدش بود. فرزندان دلاور پرورش داده بود و سه روز قبل از شهادت محمدحسین، دارفانی را وداع گفت. پدرمان نیز هم‌چون مادر، پشتیبان فرزندان بود. به خاطر دارم پس از شهادت محمدحسین در تردید بودیم که چگونه خبر شهادت فرزندش را به او بدهیم. در نهایت این خبر را من به ایشان دادم و در همان لحظه نماز شکر به جا آورد و عنوان کرد که مادران آرزو داشت تا مادر شهید باشد؛ اکنون در این دنیا نیست که شاهد این باشد که آرزویش محقق شده است، نماز شکر به جا می‌آورم و اینگونه به ایشان اعلام می‌کنم که مادر شهید هستید.

❖ شهید محمدحسن طاطیان، چه سفارشی به شما و مردم داشت؟

وصیت‌نامه ایشان حاوی مطالب گهرباری است که مطالعه آن می‌تواند پیامی برای تمام مردم ایران باشد. ایشان تاکید داشت که «خدا یا! اول پاکم کن، سپس شهیدم کن» و سه بار مجروح شد و چهارمین مرتبه به شهادت رسید. هم‌چنین اشاره داشتند که پدر و مادر عزیزم؛ شما چشم من هستید ولی امام قلب من؛ بدون چشم می‌توان زندگی کرد ولی بدون قلب هرگز. شما تقاضا دارم تا وصیت‌نامه شهید محمدحسن طاطیان را برای مطالعه مردم کشورم به چاپ برسانید.

فرازی از وصیت نامه شهید:

بسم رب الشهداء والصدیقین

با درود و سلام به محضر مبارک آقا امام زمان (عج) و نائب بر حقش حضرت امام خمینی و امت همیشه در صحنه و شهیدپرور.

پدر عزیزم؛ در زندگی رنج فراوان به شما داده‌ام، ولی امیدوارم که جانم را در راه خدا تقدیم کنم. در غم از دست دادن فرزند گریه نکنید، زیرا شما می‌دانید که من عاشق و شیفته این راه طولانی بوده‌ام که آخر به منزل مقصود نائل گشتم و به شهد شهادت و بهترین نعمت الهی دست یافتم. از اینکه در مکانی امن قرار گرفته و در سنگر حضور نداشته باشم، غمگین بوده و نمی‌توانستم

دوم او نیز به شهادت رسیده است. امت حزب الله و رزمندگان عزیز؛ اکنون زمان ایثار و جهاد است. باید تا سر حد جان و تا آخرین قطره خون ثابت کنیم به قوانین الهی پایبند هستیم و بهشت بدون دوزخ؛ وعده خداوند بزرگ است. اکنون لحظه گلچین شدن هاست! و خداوند بزرگ به این لحظات سوگند یاد کرده است.

برادران و خواهران عزیزم؛ امکان دارد تا واقعه‌ای رخ دهد و باعث شود تا جنازه‌ام به دست شما نرسد! در آن زمان به یاد شهدای کربلا باشید و اگر دلتان گرفت، به مزار شهدا بروید و به تربت پاک این شهیدان نظری افکنید؛ آن وقت مطمئن باشید که غم خود را فراموش خواهید کرد. از شما عزیزان تقاضا دارم از روحانیت مبارز، متعهد و مسئولان دلسوز حمایت نمایید، زیرا گروه‌های وابسته به شرق و غرب از روحانیت همیشه در صحنه وحشت دارند. به همه شما وصیت می‌کنم که در شهادت‌تم به یکدیگر تبریک گفته، زیرا جان ناقابل من هدیه‌ای به امام خمینی که راه او راه «الله» است. محمدحسن؛ فقط برای رضای خداوند متعال به جبهه رفته و شربت شهادت را که از غسل برایم شیرین تر است را نوشیده است.

همسرم؛ امیدوارم که در طول این چند سال زودگذر را اگر تندی و یا مواردی دیگر از من دیده‌اید که باعث رنجش خاطر شما گردید مرا مورد عفو و بخشش خود قرار دهید. فرزندانمان را در مسیر دین اسلام تربیت کنید و برایم گریه و زاری نکنید بلکه خوشحال باشید که از این لحظه به بعد شما همسر یک شهید هستید. امیدوارم این خون من برای انقلاب اسلامی و نابودی منافقان کوردل مورد پذیرش خداوند قرار گیرد.

از همه دوستانم و آشنایان مخصوصاً برادران بسیجی و سپاهی که من در منطقه به آنان آموزش داده و اگر در این رابطه آموزش سخت دیده و از من رنجیده گشته‌اند، طلب عفو و بخشش کرده و یادآور می‌گردم که همه این سختگیری‌ها به خاطر حفظ جان آن‌ها بوده تا در جبهه‌ها محکم و استوار بر کافران صدامی حمله‌ور گردند. جنازه‌ام را در بهشت فاطمه بهشهر در کنار قبر برادرم محمدحسین و اگر امکان نداشت در کنار هم‌رمز و هم‌سنگرم شهید، ابوعمار دفن نمائید.

از مال دنیا چیزی ندارم، لباس‌هایم را به جنگ زندگان اهداء نموده و لباس رزم را در قبر بگذارید. در پایان وصیت‌نامه‌ام در صورت مساعد بودن حال همسرم؛ ایشان و در غیر این صورت برادر بزرگوارم حاج علی طاطیان بخواند.

پاسدار محمدحسن طاطیان ۱۳۶۶/۱۰/۱۵

از مادرم چه بگویم! که همانند بعضی از شهدا مادر ندارم که از شهادت و صبر و بردباری بر روی این برگه بنویسم، جز اینکه از روح پاکش یاد کنم و از او تشکر می‌کنم که چنین فرزندانسی را تربیت کرده و تحویل جامعه اسلامی داده است. بسیار آرزو در دل داشت که شاید مادر شهید گردد، اما افسوس قبل از اینکه مادر شهید باشد، دار فانی را وداع گفت.

شاهد باشیم که برادرانم در مرزهای جمهوری اسلامی شهید شوند و من نظاره‌گر باشم. پدر داغدار و برادران عزیزم؛ چگونه می‌توانم نظاره‌گر باشم که هر روز عده‌ای از بهترین جوانان ما کشته شده و من به کارهای روزمره مشغول باشم و می‌دانم که از دست دادن من برای شما حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر برای امام حسین (ع) دشوار نبود. من نیز از حضرت امام حسین (ع)، درس جهاد و شهادت را آموختم.

از مادرم چه بگویم! که همانند بعضی از شهدا مادر ندارم که از شهادت و صبر و بردباری بر روی این برگه بنویسم، جز اینکه از روح پاکش یاد کنم و از او تشکر می‌کنم که چنین فرزندانسی را تربیت کرده و تحویل جامعه اسلامی داده است. بسیار آرزو در دل داشت که شاید مادر شهید گردد، اما افسوس قبل از اینکه مادر شهید باشد، دار فانی را وداع گفت و اکنون در قید حیات نیست تا ببیند فرزند





شهید غریب در اسارت حسین صادق زاده

گفتگوی شاهدیاران با حاج علی صادق زاده، برادر شهید حسین صادق زاده
بالاترین پاداش خداوند در مسیر جهاد و ایثار،
متعلق به شهیدای در اسارت است



درآمد

رژیم بعثی عراق به هیچ وجه پای بند به تعهدات و تکالیف بین المللی خود نبود و اصول اخلاقی و انسانی را با بی اعتنایی کامل زیر پا می گذاشت و نه تنها بدترین رفتارها را نسبت به اسرای ایرانی روا داشت بلکه آن ها را از ابتدایی ترین حقوق انسانی شان نیز محروم کرد. دشمن بعثی پس از اشغال مناطقی از کشور، تعداد زیادی از مردم غیر نظامی را به اسارت گرفت و آنها را نیز اسیر جنگی قلمداد کرد. علی رغم تنبیه دژ خیمان بعثی، آزادگان در شرایط سخت و کمبود امکانات، با ابتکار آتشان از فرصت های خود برای یادگیری امور دینی و مناسبت های انقلابی و افزایش روحیه در برابر شکنجه های سفاکان بعثی، حداکثر استفاده را می کردند. رهبر معظم انقلاب؛ درباره اسرا و آزادگان تعبیر زیبایی دارند. ایشان اسرا را سرود آزادی دانسته و می فرمایند: «اسرا در جنگال دژ خیمان، خود سرود آزادی اند.» ایشان همچنین از مادران اسرا چنین یاد می کنند: «در اقدام شریف مادران بزرگواری که در دامن های مطهر خود چنین فرزندان را تربیت کرده اند، چه می توان نثار کرد و برای اسیرانی که در زندان های مخوف دشمن، شجاعانه بر سر دشمنان بشریت فریاد می کشند، چگونه می توان تعظیم نمود.» شهید غریب در اسارت، حسین صادق زاده زرنندی در دهم مردادماه ۱۳۵۲ در کرمان به دنیا آمد. پدرش کشاورز بود، تا پایان مقطع راهنمایی درس خواند و به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت. وی که جوان ترین آزاده شهید در کشور محسوب می شود، در سال ۱۳۶۷ در منطقه شلمچه به اسارت نیروهای بعثی درآمد و در بیست و هفتم مهرماه ۱۳۶۸، بر اثر صدمات ناشی از شکنجه در اسارت به شهادت رسید. حسین در زمان اسارت با تحمل سخت ترین آزار و اذیت ها حاضر به توهین و اهانت به نظام مقدس جمهوری اسلامی نشد و در این راه، شدیدترین شکنجه ها را تحمل کرد. پیکر وی سرانجام در سال ۱۳۸۱ به کشور منتقل و در گلزار شهدای زادگاهش به خاک سپرده شد. گفتنی است، خانواده صادق زاده دارای پنج فرزند پسر است که دو فرزند ایشان در راه اسلام به شهادت رسیده و سه نفر دیگر از جانبازان سرافراز کشور هستند. در ادامه؛ متن گفتگو با برادر شهید را می خوانید.

بی نظیر بوده است. لطف خداوند بود که شهید حسین صادق زاده به عنوان نوجوان ترین شهید در اسارت بعثی ها بود و ایستادگی ماندگاری در برابر شکنجه دشمن، انجام داده بود. بعثی ها با استفاده از شکنجه، سعی داشتند تا حسین بر علیه حضرت امام خمینی^(ع) مطلبی را بیان کند اما او حاضر نشد چنین کاری را انجام دهد. وی در ایام اسارت، مقاومت خارق العاده ای از خود به نمایش گذاشته و سعی داشت تا به دیگر اسرا روحیه دهد. یکی از اسرایی که در کنار ایشان حضور داشته روایت می کرد که سن من از ایشان بزرگتر بود و به عنوان یکی از فرماندهان در جنگ تحمیلی به اسارت دشمن درآمده بودم؛ اما از شجاعت و ایستادگی شهید صادق زاده، حیرت زده می شدم.

❖ از اقدامات دیگر شهید در ایام اسارت بفرمایید؟

شهید حسین صادق زاده از معنویت خاصی برخوردار بود، اما حضور وی در اسارت باعث شد تا معنویت در او سرشار شود. او در ایام اسارت، همان جیره غذایی اندک که نان خشک بود را جمع می کرد و در روزهای پنجشنبه در بین اسرا تقسیم می کرد و بدینوسیله به یاد برادر شهیدش، خیرات می داد. در محوطه اردوگاه، اقدام به کاشت گل و گیاه کرده و سعی داشت با این اقدامات به اسرا روحیه دهد. او در مدت اسارت، جهت حفظ قرآن کریم اقدام کرده بود. یکی از اسرایی که در کنار ایشان حضور داشته روایت می کرد که: «تحت شکنجه های شدید از سوی دشمن بعثی قرار داشتیم و تمام لحظات

در سال ۱۳۸۱ پیکر شهید حسین صادق زاده به میهن بازگشت و مراسم تشییع و خاکسپاری ایشان در کنار مزار برادر شهیدش انجام شد.

❖ بر اساس روایت اسرایی که در کنار ایشان حضور داشتند، شهید حسین صادق زاده چه فعالیت هایی از خود در ایام اسارت نشان داد؟

حسین با دارا بودن سن کم و با توجه به مدت کوتاهی که در اسارت قرار داشت، باعث اتفاقات بسیاری شده بود. اقدامات انجام شده توسط حسین در مدت اسارت،



مدت ۱۸ ماه از وضعیت ایشان مطلع نبودیم و جهت اطلاع از وضعیت ایشان، دچار سختی های بسیاری شدیم. پدر و مادرمان به شدت روحیه شان آسیب دیده بود و تحمل فراق دیگری را نداشتند. پس از گذشت مدتی، از صلیب سرخ اطلاع داده شد که حسین در اسارت به شهادت رسیده است. تصویری از پیکر حسین نیز برایمان ارسال شده بود، اما اعتنا نکرده و شهادت او را باور نداشتیم.



«وداع خانواده با پیکر شهید حسین صادق زاده»

❖ لطفا خودتان را معرفی کنید؟

علی صادق زاده زرنندی هستم، متولد ۱۳۴۱ و برادر شهیدان؛ مهدی و حسین صادق زاده. در ایام دفاع مقدس در جبهه حضور داشته و در مبارزات علیه رژیم ستم شاهی نیز به همراه برادرانم حاضر بوده ام.

❖ شهید حسین صادق زاده در چه خانواده ای متولد و رشد یافت؟

پدرم جزو مبارزین علیه رژیم ستم شاهی بود و به همراه فرزندان در ایام مبارزات، فعال بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اولین فردی از خانواده که به جبهه شتافت؛ من بودم و به مدت ۳۰ ماه در جبهه و در عملیات های مختلف حضور داشتم. پس از من، برادر دیگرم؛ محمد صادق زاده عازم جبهه شد و در عملیات «والفجرهشت» مجروح و از ناحیه دو چشم به درجه رفیع جانبازی نائل شد. پس از ایشان نیز مهدی صادق زاده به جبهه شتافت و به شهادت رسید. حسین نیز با دارا بودن سن کم، پس از شهادت برادرمان، عازم جبهه شد.

❖ چه شد که حسین تصمیم گرفت عازم جبهه شود؟

در ایامی که برادرم در جبهه مجروح شده بود و من پس از بازگشت از جبهه، مشغول به مداوای ایشان بودم، مهدی صادق زاده به شهادت رسید. پس از برگزاری مراسم یادبود مهدی، حسین عازم جبهه شد. او به دلیل شهادت برادرش متأثر شده و در صدد انتقام از بعثی ها بود و یکی از دلایلی که ایشان عازم مناطق جنگی شد، شهادت برادرش بود.

❖ در کدام عملیات به اسارت دشمن در آمد؟

پس از اتمام عملیات کربلای پنج، در منطقه شلمچه به اسارت دشمن بعثی در آمد. مدت ۱۸ ماه از وضعیت ایشان مطلع نبودیم و جهت اطلاع از وضعیت ایشان، دچار سختی های بسیاری شدیم. پدر و مادرمان به شدت روحیه شان آسیب دیده بود و تحمل فراق دیگری را نداشتند. پس از گذشت مدتی، از صلیب سرخ اطلاع داده شد که حسین در اسارت به شهادت رسیده است. تصویری از پیکر حسین نیز برایمان ارسال شده بود، اما اعتنا نکرده و شهادت او را باور نداشتیم. پس از آزادی اسرای ایرانی و بازگشت آنها، مطلع شدیم که شهادت حسین واقعیت داشته و ایشان تحت شکنجه بعثی ها به شهادت رسیده است.

❖ پیکر ایشان در چه سالی وارد کشور شد؟

جامعه خواهد داشت؟

حضور پرشور مردم در یادواره‌های شهدا، نشان‌دهنده ارادت مردم به شهدا و تجدید میثاق دوباره و هم‌پیمان شدن برای ادامه راه شهداست. یادواره‌های شهدا از جمله مهم‌ترین برنامه‌های فرهنگی برای زنده نگه‌داشتن یاد و خاطرات ایثارگران، رزمندگان و جانفشانی‌های شهدا در دوران دفاع مقدس است. باید اهتمام لازم برای هر چه باشکوه‌تر برگزار شدن این مراسم با همیاری یکدیگر داشته باشیم. همه باید با تأسی از آن‌ها برای آبادانی ایران اسلامی تلاش کنیم، چرا که شهدا؛ عزت، امنیت و اقتدار را برای ملت ما به ارمغان آورده و امروز وظیفه ماست که با عمل به منش آن‌ها، از سبک زندگی شهدا فاصله نگیریم. شهدای والامقام، الگویی مناسب برای نسل جوان هستند؛ بر همین اساس باید ایثارگری‌های آنان در دوران دفاع مقدس بازگو و تبیین شود. نباید از اهمیت و جایگاه یادواره‌های شهدا غافل شد، چرا که برگزاری یادواره شهدا مصداق بارز جهاد تبیین است. تا زمانی که در راه و مسیر شهدا و ولایت فقیه قدم بر می‌داریم؛ به انقلاب اسلامی و نظام مقدس اسلامی خدش‌های وارد نخواهد شد. رزمندگان اسلام و نیروهای مردمی در دوران دفاع مقدس با دست خالی، اما با توکل به خداوند، غیرتمندانه با سلاح ایمان تحت رهبری امام خمینی (ع) مقابل دشمن زبون‌بعثی، مقاومت و از خود گذشتگی کرده و با پشتوانه کمک‌های چشمگیر مردمی به پیروزی منحصر به فرد دست یافتند.

❖ اگر مطلب پایانی است بیان بفرمایید؟

بدرفтары و اعمال شکنجه نسبت به اسرا، نقض فاحش مقررات بین الملل، به‌ویژه کنوانسیون سوم ژنو ۱۹۴۹ است. با این حال رژیم بعث با زیر پا گذاشتن تمامی قواعد و اصول بین‌المللی، انسانی و حتی اسلامی، ظالمانه‌ترین رفتار را نسبت به اسرای ایرانی اعمال کرد. آزادگان و افرادی که در اسارت به شهادت رسیده‌اند، جزو افراد گمنام هستند. ایثاری که این شهدا در ایام دفاع مقدس و اسارت آفریده‌اند باید در جامعه عنوان شود تا جوانان و مردم آگاه باشند که یک نوجوان در جنگ تحمیلی و اسارت چه رشادت‌هایی از خود به نمایش گذاشته و چگونه دشمن را به زانو درآورده است. شهدای غریب در اسارت باید از مظلومیت خارج شده و به عنوان الگویی ماندگار به جوانان معرفی گردند. مرور زندگی‌های شهدایی که در اسارت به ایثار خود ادامه داده و گام در نبردی دیگر با دشمن نهاده‌اند، می‌تواند در شکل‌گیری فرهنگ شهادت در جامعه، راهگشا باشد.



مشاهده حرکات و رفتار حسین، نشان از معنویت در وی بود و او با قرآن مانوس شده بود. با اینکه از نظر سن از ما کوچکتر بود اما در تقوا جلوتر از سایرین حرکت می‌کرد. به حسین گفتم دعا کن تا از اسارت آزاد شویم! حسین پاسخ داد «شاید این اسارت نعمتی از سوی خداوند است که به ما اعطا شده تا در این فرصت بتوانیم به تکامل معنوی برسیم». با شنیدن این سخن از حسین، به فکر فرو رفتم و او را در اوج ایثار دیدم.



مسیر جهاد و ایثار، متعلق به شهدای در اسارت می‌باشد.

❖ از خصوصیات اخلاقی ایشان بگویید؟

حسین از نوجوانی فردی هنرمند و مهربان بود. او فردی تیزهوش بود که در زمینه یادگیری فنون نظامی تبحر ویژه‌ای داشت. وی کمک به افراد ناتوان و نیازمند را پیشه زندگی خود کرده بود. او عاشق شهادت بود و خداوند را در مسیر ایثار جستجو می‌کرد.

❖ برگزاری یادبود برای شهدا چه تاثیری در

حضور ما در اسارات با شکنجه همراه بود. نام هیچ کدام از اسرای اردوگاه در لیست صلیب سرخ ثبت نشده و به این جهت بعضی‌ها اقدام به شکنجه و شهادت اسرا می‌کردند. مشاهده حرکات و رفتار حسین، نشان از معنویت در وی بود و او با قرآن مانوس شده بود. با اینکه از نظر سن از ما کوچکتر بود اما در تقوا جلوتر از سایرین حرکت می‌کرد. به حسین گفتم دعا کن تا از اسارت آزاد شویم! حسین پاسخ داد «شاید این اسارت نعمتی از سوی خداوند است که به ما اعطا شده تا در این فرصت بتوانیم به تکامل معنوی برسیم». با شنیدن این سخن از حسین، به فکر فرو رفتم و او را در اوج ایثار دیدم.

❖ شما نیز جزو رزمندگان دفاع مقدس

می‌باشید، به نظر شما هدف دشمن از شکنجه رزمندگان چه بوده است؟

دشمن تصور می‌کرد با شکنجه اسرا و تحت فشار قراردادن آنها، می‌تواند مقاومت آنها را از بین برده و مسئولین کشور را وادار کند تا در برابر خواسته پلید آنها تسلیم شود. تعداد بسیاری از نیروهای دشمن نیز در جنگ تحمیلی به اسارت رزمندگان درآمده بودند اما رفتار شایسته‌ای با آنها داشتیم. اکثر اسرایی که در زندان‌های دشمن حضور داشتند، تحت شکنجه قرار گرفته و اکنون جزو جانبازان به شمار می‌روند. بسیاری از رزمندگان حاضر در جنگ تحمیلی، حاضر نبودند به اسارت دشمن درآیند و روایت لحظات دشوار در اسارت را شنیده بودند. همه شهدا و رزمندگان در برابر خداوند از اجر و پاداش برخوردار هستند اما اجر و پاداش افرادی که در اسارت دشمن بعضی به شهادت رسیده‌اند، بسیار والاتر است. معتقد هستم، بالاترین پاداش خداوند در



شهید غریب در اسارت محمد صادق معلمی



گفتگوی شاهدیاران با زهرا رستمی، مادر شهید محمد صادق معلمی شهید محمد صادق معلمی یکی از مظلوم ترین شهیدای غریب در اسارت است



درآمد

طلبه شهید "محمد صادق معلمی" در ۲۵ شهریورماه ۱۳۴۷ در خانواده‌ای مذهبی در ساری متولد شد. با دارا بودن سن کم، در مبارزات علیه رژیم ستم‌شاهی حضور فعالی داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اقدام به فروش روزنامه‌های حزب جمهوری اسلامی کرده و با درآمد حاصل از آن، روزنامه‌های منافقین را خریداری و به آتش می‌کشید. پس از گذشت مدتی، توسط اعضای منافقین و گروهک‌ها شناسایی و به مدت ۴۸ ساعت در اسارت آنها قرار داشت. پس از فرار از دست منافقین؛ در برقراری امنیت در شهرها اقدام کرد و نسبت به تحکیم پایه‌های انقلاب تلاش فراوانی داشت. با آغاز جنگ تحمیلی و با وجود مخالفت خانواده، به جبهه شتافت و مدت سه‌ماه در جبهه حضور داشت. حضور محمدصادق پس از کسب رضایت خانواده در جبهه بیشتر شد و با توجه به علاقه‌ای که به فراگیری علوم قرآن و حدیث داشت، وارد حوزه عملیه قم شد تا همزمان با تحصیل به حضور در جبهه ادامه دهد. محمدصادق معلمی با ایثار و شجاعت خود به عنوان غواص در جبهه‌ها مشغول به ایثار شد. وی که عضو لشکر ۲۵ کربلا بود، در عملیات کربلای چهار در منطقه "ام‌الرصاص"، در تاریخ چهارم دی‌ماه ۱۳۶۵ به اسارت دشمن بعثی درآمد و با دستانی بسته و تشنه لب، سر از پیکرش جدا و به شهادت رسید. پیکر وی، به مدت ۲۹ سال مفقود بود تا اینکه در سال ۱۳۹۴ به همراه کاروان ۱۷۵ غواص شهید دست‌بسته به میهن اسلامی بازگشت. در ادامه؛ گفتگویی با زهرا رستمی مادر شهید انجام داده‌ایم تا زندگی مبارزاتی این طلبه که در اسارت به شهادت رسیده است را بازگو نماییم.



❖ از فعالیت‌های شهید معلمی در ایام مبارزه با رژیم پهلوی بگویید؟

او در مبارزات انقلاب حضور داشت و پس از پیروزی انقلاب نیز در برقراری امنیت در شهرها فعال بود. پس از پیروزی انقلاب، اقدام به فروش روزنامه‌های جمهوری اسلامی کرده و با درآمد حاصل از آن، اقدام به خرید روزنامه‌های منافقین می‌کرد و آن را به آتش می‌کشید. منافقین ملعون متوجه شده و ایشان را به مدت ۴۸ ساعت، زندانی و شکنجه کرده بودند. اما محمدصادق به فعالیت خود ادامه داد و به نیروهای مردمی که در برقراری امنیت در شهرها فعال بودند، پیوست. او سعی داشت تا اجازه ندهد منافقین شهر را به آشوب بکشانند. وی در ۱۳ سالگی، چنین فعالیت‌های اثربخشی را انجام می‌داد و گام در مسیر ایثار نهاده بود.

❖ چه عاملی باعث شده بود تا محمدصادق اینگونه در روند انقلاب اسلامی، حضور فعالی داشته باشد؟

خداوند توفیق داد که فرزندان مسیر الهی را در پیش گرفته و در مسیر ایثار گام بردارد. او در آغوش خانواده‌ای مذهبی متولد و رشد یافته بود و پدر ایشان از بازاریان متدین بود و نسبت به کسب رزق حلال تاکید داشت. محمدصادق از همان ایام نوجوانی در بسیج حضور داشت و فعالیت‌های بسیاری از خود به نمایش گذاشت. یقین دارم که لطف خداوند بوده است که فرزندان در آغوش اسلام پرورش یابد.

❖ در چه سالی و چگونه به جبهه اعزام شد؟

محمدصادق ۱۳ ساله بود که عازم جبهه شد. او در مقطع راهنمایی در حال تحصیل بود و من و پدرش با حضور او در جبهه مخالف بودیم و تاکید داشتیم تا ادامه تحصیل دهد؛ اما محمدصادق قرار ماندن نداشت و مسیر خود را انتخاب کرده بود. پس از بازگشت از محل کار به منزل، متوجه شدم که محمدصادق در منزل حضور ندارد و مبلغی را از کیف من برداشته و یادداشتی در آن قرار داده است! عذرخواهی کرده بود که به سراغ کیف من رفته و پولی را برای هزینه سفر به جبهه برداشته است؛ اینگونه بود که متوجه شدم عازم جبهه شده است. موضوع را با همسرم در میان گذاشتم. همسرم بازاری بود و کمک‌های مردمی را به جبهه ارسال می‌کرد. از طریق دوستان خود پیگیر محمدصادق شد تا او را راضی کنند تا به منزل بازگردد، اما حاضر به بازگشت نشد و در نهایت پس از سه ماه از جبهه به منزل بازگشت.

گرفتم و به همراه محمدصادق اشک ریختم. با دیدن این صحنه، رضایت خود را با حضور او در جبهه اعلام کردیم و محمدصادق به جبهه رفت و در عملیات‌های مختلف شرکت داشت.

❖ چه شد که تصمیم گرفت وارد حوزه علمیه شود؟

یکی از دوستان محمدصادق، جهت کسب علم وارد حوزه علمیه شده بود و پسر من نیز از همان ایام نوجوانی به حوزه علمیه علاقه‌مند بود و حضور دوستش در حوزه باعث شد تا در سال ۱۳۶۳ عازم قم شود تا نسبت به تحصیل در حوزه علمیه و فراگیری علوم قرآن و حدیث مشغول شود. از همان ایام کودکی به اقامه نماز مشغول بود و حضور فعالی در مساجد داشت. تا ۱۳ سالگی شاهد رشد پسر من بودم اما پس از آن یا در جبهه حضور داشت و یا در قم مشغول به تحصیل در حوزه بود. او این مسیر را در پیش گرفت و گام در مسیر شهادت نهاد.

❖ چه زمانی متوجه شدید که ایشان جزو غواصان در جنگ تحمیلی هستند؟

حضور همزمان او در حوزه علمیه و جبهه، باعث شده بود تا کمتر او را ببینیم و در ایامی که به منزل بازمی‌گشت سعی داشت تا در فعالیت‌های جهادی و کمک به نیازمندان حضور داشته باشد. خاطرات جبهه را بیان می‌کرد و من از خاطراتی که روایت می‌کرد متوجه شدم که جزو غواصان در جبهه است. به خاطر دارم در ایامی که به منزل آمده بود؛ خواهر کوچکترش،

او در آغوش خانواده‌ای مذهبی متولد و رشد یافته بود و پدر ایشان از بازاریان متدین بود و نسبت به کسب رزق حلال تاکید داشت. محمدصادق از همان ایام نوجوانی در بسیج حضور داشت و فعالیت‌های بسیاری از خود به نمایش گذاشت. یقین دارم که لطف خداوند بوده است که فرزندان در آغوش اسلام پرورش یابد.

❖ پس از بازگشت ایشان از جبهه، چگونه راضی شدید تا رضایت خود را در خصوص اعزام مجدد او به جبهه اعلام کنید؟

قرار بود که با حضور مجدد او در جبهه مخالفت کنیم و تاکید داشتیم تا ادامه تحصیل دهد. پس از مدتی که از جبهه بازگشته بود؛ متوجه شدم قرار ماندن ندارد. او بال پرواز یافته بود و من و پدرش متوجه حالت‌های روحی او شده بودیم. به خاطر دارم نیمه‌های شب از خواب بیدار شده و نوری در زیرزمین منزل مشاهده کردم! وارد زیرزمین شدم و محمدصادق را در حالی که با حالت گریان در حال اقامه نماز شب است را دیدم. مناجات‌های او با خداوند در آن لحظه مرا دگرگون کرد. او را در آغوش

این کلمه چندین مرتبه تکرار شد. با دیدن این خواب اطمینان یافتم که محمدصادق به شهادت رسیده است و همانگونه که آرزو داشت پیکرش نیز یافت نشده است. راضی شدم به رضای خداوند و از آن به بعد منتظر بازگشت پیکر وی بودیم.

❖ در سال‌هایی که منتظر بازگشت پیکر ایشان بودید، چه احساسی داشتید؟

روزهای سختی را در آن سال‌ها گذراندیم. دل‌تنگی‌های خانواده در نبود محمدصادق، طاقت فرسا بود. پدرش در حالی که چشم انتظار بازگشت پیکر محمدصادق بود در سال ۱۳۸۰ از دنیا رفت. با رفتن همسر، تاب تحمل من نیز کم شد و چشم انتظار بازگشت پیکر محمدصادق بودم.

❖ از بازگشت پیکر ایشان چگونه مطلع شدید؟

زمانی که اعلام شد تعدادی از شهدای غواص تفحص شده است با ما تماس گرفته و اعلام شد که پیکر شهید معلمی نیز در بین شهدای تفحص شده قرار دارد. از آنها سوال کردم که چه وسایلی همراه شهید یافت شده است؟ اعلام کردند که عطر، قرآن و یک عدد «شانه»! با شنیدن مشخصات شانه؛ دخترم با گریه گفت: «من مطمئن هستم این شانه همان شانه‌ای است که در روز خداحافظی، آنرا به محمدصادق داده‌ام.» از روی همان «شانه» مطمئن شدیم که پیکر تفحص شده متعلق به پسر من است. محمدصادق در بیستم دی‌ماه ۱۳۴۸ به دنیا آمد و در چهارم دی‌ماه ۱۳۶۵ به شهادت رسید. روز

به شهادت رسیده است. پس از بازگشت از منطقه، خبر شهادت محمدصادق را به من اعلام کرد اما چون پیکرش یافت نشده بود از پذیرفتن خبر شهادت او امتناع کردم. هم‌زمان او که در عملیات کربلای چهار حضور داشتند به منزل ما آمده و ماجرای آخرین لحظاتی که در کنار او بودند را بیان کردند. محمدصادق مجروح شده بود و نیمه جان در کنار نیزارها قرار داشته و آتش دشمن به قدری زیاد بوده است که امکان بازگشت او وجود نداشته است. به درخواست محمدصادق، مجبور شده بودند تا او را نیمه‌جان در میان نیزارها قرار دهند و بازگردند. تا آن لحظات از نحوه شهادت فرزندم مطلع نبودم و پس از تفحص پیکر ایشان متوجه شدم که پس از اسارت توسط دشمن، سرش از بدنش جدا شده و با دستانی بسته مدفون شده است. دشمن ملعون با اسرای خود آنگونه وحشیانه برخورد کرده بود و واژه‌ها از بیان سنگدلی آنها قاصر است. شهید محمدصادق معلمی یکی از مظلوم‌ترین شهدای غریب در اسارت است.

❖ چه شد که با تمام وجود، اطمینان یافتید که محمدصادق به شهادت رسیده است؟

پس از گذشت مدتی از اعلام شهادت محمدصادق و عدم بازگشت پیکر ایشان، در عالم خواب دیدم که در دشتی بسیار زیبا حضور دارم و ندایی مرا به سمتی سوق می‌دهد! به مسیر خود ادامه داده و دو تابوت را که پارچه‌ای سبز رنگ بر روی آنها قرار داشت مشاهده کردم. پارچه‌های سبز رنگ را کنار زدم اما هر دو خالی بود! در همان لحظه؛ ندایی آمد که «همان است!» و

شانه‌ای زرد رنگ به او هدیه داد تا وقتی که غواصی به اتمام می‌رسد و به ساحل باز می‌گردد با استفاده از آن، موهایش را شانه کند. همان شانه؛ وسیله‌ای شد تا پیکر ایشان را که ۲۹ سال در خاک مدفون بود، شناسایی کنیم. غواصی جزو فعالیت‌های دشوار در جبهه بود و شاید محمدصادق، غواصی را انتخاب کرده بود تا پاداش ایثار او در نزد خداوند، افزون‌تر شود.

❖ از خصوصیات اخلاقی ایشان بگویید؟

محمدصادق از کودکی مهربان بود و نسبت به والدین، احترام خاصی قائل بود. مهر و عطوفت خاصی در چهره‌اش موج می‌زد. نسبت به دیگران با ملاطفت و مهربانی برخورد می‌کرد. از ایام نوجوانی در فعالیت‌های جهادی حضور داشت و نسبت به یاری رساندن به نیازمندان پیش قدم بود. به خاطر دارم بر اثر بارندگی‌های شدید که اتفاق می‌افتاد و باعث تخریب منازل می‌شد به نیازمندان کمک می‌کرد و سعی داشت تا کمک به مردم را در کنار حضور در جبهه و حوزه علمیه انجام دهد.

❖ از نحوه شهادت ایشان چگونه مطلع شدید؟

زمانی که متوجه شدیم عملیات کربلای چهار انجام شده و باعث شهادت بسیاری از رزمندگان شده است، نگران وضعیت او شدیم. پس از پیگیری‌های متعدد، موفق نشدیم تا با ایشان ارتباط بگیریم. بی‌خبری از محمدصادق بسیار سخت بود. پدرش راهی منطقه جنگی شد تا شاید بتواند خبری از وضعیت او کسب کند. در همان منطقه عملیاتی، مطلع شده بود که



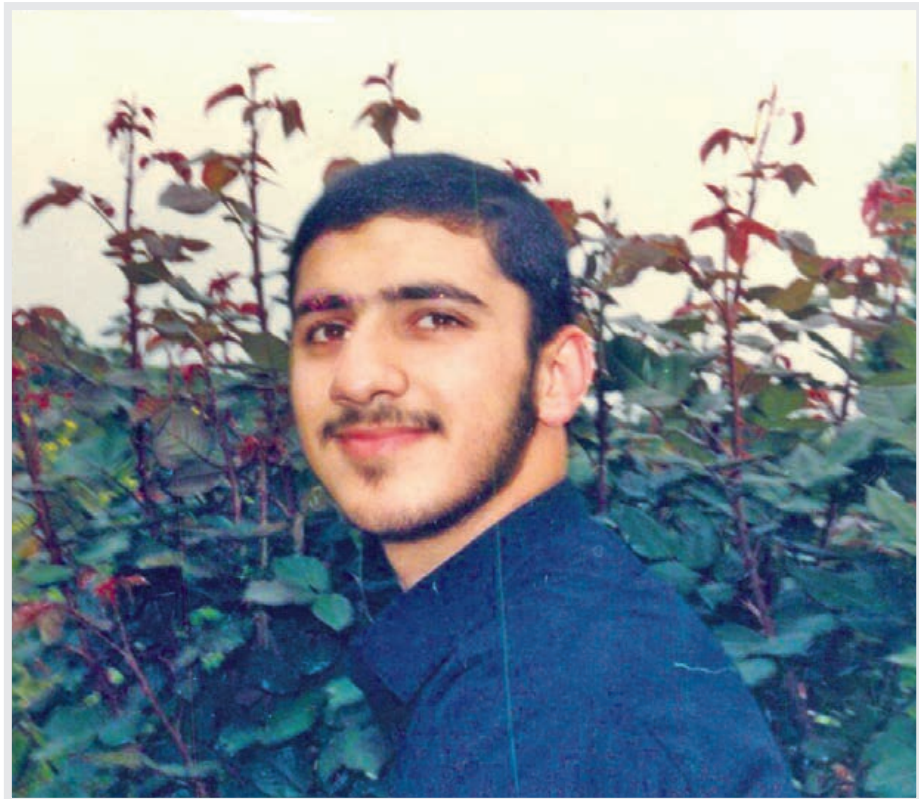
که اشک در چشمانش سرازیر بود مرا در آغوش گرفت. ایشان روایت می‌کرد که در عالم خواب، سقف منزلشان گشوده شده و فردی با چهره نورانی از او خواسته بود تا به قرائت قرآن مشغول شود؛ اما آن خانم اعلام کرده بود که توانایی قرائت را ندارم. آن فرد نورانی در عالم خواب به او گفته بود که این سمت نور و سمت دیگر سیاهی است! و انتخاب با شماست که کدام مسیر را انتخاب کنید. ایشان در روز مراسم تشییع پیکر شهدا به صورت اتفاقی در مسیر تشییع حضور داشته و به ناگاه تصویر محمدصادق را بر روی یکی از تابوت‌ها مشاهده می‌کند. در همان لحظه، به یاد خوابی که دیده بود افتاده و متوجه می‌شود، همان فردی که در خواب، او را به سمت مسیر نورانی هدایت می‌کرده است؛ محمدصادق بوده است.

❖ یک تصویر از شما در کنار حاج قاسم سلیمانی دیده می‌شود، ماجرای این تصویر چیست؟

چندماه قبل از شهادت حاج قاسم، ایشان برای حضور در مراسم بزرگداشت شهدای مدافع حرم در ساری حضور داشتند. با توجه به علاقه‌ای که به حاج قاسم داشتم خود را به مراسم رساندم و موفق شدم ایشان را ملاقات کنم. تصویری از محمدصادق را به همراه داشتم و شهید سلیمانی در خصوص عملیات کربلای چهار مطالبی بیان کردند و دیدار با حاج قاسم یکی از بهترین لحظات زندگی‌ام بوده است. شهید سلیمانی به خانواده‌های شهدا احترام خاصی قائل بود و همین خلوص ایشان باعث شهادتش شد. دیداری نیز با شهید ابراهیم رئیسی داشتم که فردی بسیار با محبت و مردمی بود. ایشان نیز به خانواده‌های شهدا احترام خاصی قائل بود و معتقد هستم، افرادی که احترام به خانواده‌های شهدا را پیشه خود می‌کنند خود در مسیر شهادت قرار می‌گیرند.

❖ اگر سخن پایانی است بیان بفرمایید؟

از مسئولین محترم تقاضا دارم تا نسبت به معرفی شهدا در جامعه اقدام کنند تا جوانان با سیره شهدا آشنا شوند. سال‌های بسیاری از جنگ تحمیلی سپری شده است و نیاز است تا حماسه‌های رزمندگان و ایثار آنها در دفاع از کشور برای جوانان بازگو شود. اطمینان دارم با معرفی شهدا در جامعه و انس نوجوانان با شهدا، بسیاری از مشکلات در جامعه مرتفع خواهد شد. نباید اجازه دهیم تا یاد شهدا فراموش شود و باید اهداف شهدا را در جامعه مطرح کنیم. زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهدا می‌تواند تا ابد نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران را استوار نماید.



اعلام شد که تعدادی از شهدای غواص که در اسارت دشمن بوده اما با سنگدلی در حالی که زنده بوده‌اند، در خاک مدفون شده‌اند؛ یافت شده است. نحوه شهادت محمدصادق بسیار متاثر کننده بوده است. دشمن ملعون در حالی که فرزندم؛ تاب حرکت نداشته و در دست آنها اسیر بوده است، سر از پیکرش جدا کرده و در خاک مدفون شده بود.



دشمن ملعون در حالی که فرزندم؛ تاب حرکت نداشته و در دست آنها اسیر بوده است، سر از پیکرش جدا کرده و در خاک مدفون شده بود.

❖ نگاه مردم به شهید معلمی چگونه است؟

تشییع پیکر شهدای غواص در کشور بسیار باشکوه برگزار شده و حضور مردم نیز باعث ایجاد وحدت در آن برهه حساس شد. پس از مراسم تشییع پیکر شهید معلمی در ساری، خانمی به نزد من آمد و در حالی

تولدش مصادف با شهادت امام جعفرصادق^(ع) بود و روز تشییع و تدفین پیکرش نیز مصادف با سالروز شهادت امام جعفرصادق^(ع) بود.

❖ از راز و نیازهای خود با شهید معلمی بگویید؟

عدم بازگشت پیکر محمدصادق طاقت فرسا بود. هر هفته به زیارت شهدای گمنام می‌رفتم و از آنها می‌خواستم تا دعا کنند پیکر محمدصادق به کشور بازگردد. ۲۹ سال از شهادت محمدصادق می‌گذشت و پیکر او پنهان بود. به مراسم بزرگداشت شهدا دعوت می‌شدم اما از شهید معلمی سخنی به میان نمی‌آمد و یادی از او نمی‌شد! دلگیر شده و به راز و نیاز با او مشغول می‌شدم. تصور می‌کردم که خود شهید از خداوند طلب کرده تا پیکرش پنهان باشد. در سال ۱۳۹۴ در قالب راهیان نور به مناطق عملیاتی رهسپار شدم. بازدیدن مناطق جنگی، ناخودآگاه آرام و قرار خود را از دست داده و شروع به گریه کردم. به گونه‌ای بی‌تابی کردم که اطرافیان متوجه شده و برای آرام کردن من تلاش کردند. با محمدصادق به راز و نیاز مشغول شدم و با آن حالت گریان از او خواستم تا خود را نشان دهد. پس از گذشت یک ماه از آن لحظات، گویا محمدصادق گریه و بی‌تابی مرا دیده و پیکرش تفحص شده بود. اعلام شد که تعدادی از شهدای غواص که در اسارت دشمن بوده اما با سنگدلی در حالی که زنده بوده‌اند، در خاک مدفون شده‌اند؛ یافت شده است. نحوه شهادت محمدصادق بسیار متاثر کننده بوده است.



شهید غریب در اسارت سید علی اقبالی دوگاهه



بازنشر گفتگوی شاهدیاران با فریده هاشمی؛ همسر سرلشکر خلبان شهید سید علی اقبالی دوگاهه

شهید اقبالی دوگاهه، خلبانی بود که صدام ملعون دستور داد تا پیکر او را دو نیم کنند

درآمد



شهید غریب در اسارت؛ سرلشکر خلبان، شهید علی اقبالی دوگاهه یکی از جوان ترین استاد خلبانان نیروی هوایی ارتش بود که در هفتم مهرماه ۱۳۲۸ در خانواده‌ای مذهبی در شهر رودبار به دنیا آمد. وی پس از گذراندن دوران کودکی برای ادامه تحصیل به تهران رفت و در دبیرستان امیرکبیر، مدرک دیپلم را اخذ کرد. اقبالی دوگاهه در ۱۳ آذرماه ۱۳۴۶ به استخدام نیروی هوایی درآمد و پس از طی آموزش‌های نظامی به آمریکا اعزام شد. وی پس از بازگشت از دوره آموزشی، در چهارم بهمن‌ماه ۱۳۴۸ به‌عنوان افسر خلبان شکاری فعالیت خود را آغاز کرد. اقبالی دوگاهه با آغاز جنگ تحمیلی، با انجام پروازهای شناسایی و آموزشی، به فعالیت مشغول شد. وی یکی از جوان ترین استادان خلبان شکاری در عملیات ۱۴۰ فروندی بود که لیدر دسته پروازی به شمار می‌رفت. اقبالی دوگاهه در یکم آبان‌ماه ۱۳۵۹ زمانی که لیدر دسته دو فروندی هواپیمای اف-۵ را به عهده داشت، در مأموریت برون‌مرزی با هدف بمباران یکی از سایت‌های راداری موصل از زمین برخاست و پس از رسیدن به منطقه و عدم مشاهده هدف؛ بلافاصله هدف ثانویه را که پادگان «العقره» در حوالی پایگاه هوایی «کرکوک» عراق بود، تغییر مسیر داد و در ساعت تعیین شده روی هدف ظاهر شد. در پایان این عملیات موفقیت‌آمیز، هواپیمای وی به شدت مورد اصابت موشک قرار گرفت. پرنده زخمی که خلبان جوان آن را به زحمت به ۳۰ کیلومتری شرق موصل نزدیک مرز ایران رسانده بود، سقوط کرد و اقبالی دوگاهه با چتر نجات هواپیما را ترک و به اسارت دشمن یعنی درآمد. خلبان جوان و دلیر ایران‌زمین؛ پیشتر توانسته بود نیروگاه‌های برق عراق را از کار انداخته و طرح‌های عملیاتی وی موجب شده بود تا صادرات ۳۵۰ میلیون دلاری نفت عراق به صفر برسد. پس از سقوط هواپیما و دستگیری، به دستور مؤکد صدام لعین؛ مبنی بر برخورد شدید با خلبانان و فرماندهانی که اسامی آنها در فهرست ارتش عراق بود و به دلیل ضربات مرگباری که اقبالی به دشمن وارد آورده بود، توسط یگان‌های بعثی با طناب به دو خودرو بسته و بدنش

را به دو نیم کرده و آنگاه نیمی را در قبرستان شهر «نینوا» و نیمه دیگر آن را در قبرستان شهر «موصل» به خاک سپردند. این جنایت به حدی وحشیانه بود که رژیم بعثی در تلاش بی‌شرمانه برای سرپوش گذاشتن بر این جنایت هولناک، تا سال‌ها از اعلام سرنوشت این شهید مظلوم خودداری می‌کرد و در مدت ۲۲ سال هیچ‌گونه اطلاعی از سرنوشت وی موجود نبود. در خردادماه ۱۳۷۰ طبق گزارش‌های موجود عملیاتی و اطلاعاتی و نامه ارسالی کمیته بین‌المللی صلیب سرخ جهانی مبنی بر شهادت ایشان و اظهارات دیگر اسرای آزاد شده و خلبانان اسیر عراقی، شهادت وی محرز شد. پیکر به همراه دیگر خلبانان شهید نیروی هوایی در پنجم مرداد سال ۱۳۸۱ پس از ۲۲ سال دوری از وطن در بین حزن و اندوه یاران و همزمان به میهن اسلامی بازگشت و در بهشت زهرا (س) تهران آرام گرفت. با فریده هاشمی، همسر شهید سید علی اقبالی دوگاهه، گفتگویی در شماره «۱۲۱» ماهنامه شاهد یاران انجام شده است را بازنشر می‌کنیم تا خاطرات و دلاوری‌های این شهید سرافراز که در اسارت به شهادت رسیده است را بیان کنیم.

❖ از نحوه آشنایی با شهید اقبالی بگویید؟

علی از سوی یکی از اقوام که وی نیز خلبان بود به خانواده ما معرفی شد. مهر وی بسیار بر قلب من و خانوادهام نشست. به خواستگاری ایشان پاسخ مثبت دادم و پس از برگزاری مراسم عقد، او برای طی دوره‌های تخصصی خلبانی، عازم آمریکا شد. تلاش زیادی انجام داد تا من نیز به همراه وی عازم آمریکا شوم اما به دلیل اینکه سال اول استخدام در آموزش و پرورش را طی می‌کردم و سفر به خارج از کشور می‌توانست وضعیت استخدامی‌ام را با مشکل روبرو کند، لذا موفق نشدم تا همراه او عازم آمریکا شوم. در سال ۱۳۵۴ پس از بازگشت علی از آمریکا، زندگی مشترک خود را آغاز کرده و به پایگاه بوشهر منتقل شدیم.

❖ شهید اقبالی در زمینه هنر نیز فعال بود؟

رشته تحصیلی ایشان در دبیرستان، ریاضی بود و دوره خلبانی را نیز طی کرده و یکی از جوان‌ترین استاد خلبانان نیروی هوایی ارتش بود اما به هنر نیز علاقه‌مند بود. عکاسی و نقاشی جزو علایق ایشان بود و تعدادی از تابلوهایی که اثر شهید بود را نگهداری کرده‌ام. علاقه همسرم به عکاسی به گونه‌ای بود که در بین دوستان و بستگان به «عکاس هنرمند» معروف بود. علاوه بر عکاسی، به فیلمبرداری نیز علاقه‌مند بود. در

مستندی که چندی پیش از زندگی شهید اقبالی به نام «پرنده افلاک» ساخته شد، از آن فیلم‌ها استفاده شده است. ایشان در کنار هنر، به مطالعه نیز علاقه‌مند بود.

❖ فعالیت ایشان پس از پیروزی انقلاب چگونه ادامه یافت؟

پس از پیروزی انقلاب و همزمان با غائله حزب «خلق‌مسلمان» در سال ۱۳۵۸ در تبریز، شهید اقبالی در کنار شهید جواد فکوری و شهید اردستانی به مقاومت علیه آنان برخاست. پس از ختم غائله تبریز در سال ۱۳۵۸، شهید فکوری به تهران آمد و همسر من نیز به درخواست ایشان به ستاد نیروی هوایی تهران منتقل و در منزل اجاره‌ای در خیابان جیحون تهران ساکن شدیم. شهید اقبالی تا پاسی از شب در اداره می‌ماند و سرگرم فعالیت‌های پرواز و ستاد بود.

❖ شهید اقبالی چگونه در روند جنگ تحمیلی قرار گرفت؟

با آغاز جنگ تحمیلی در تهران حضور داشتیم و فرزندم ۴ سال سن داشت. با بمباران ناجوانمردانه فرودگاه مهرآباد توسط دشمن، آتش جنگ را برای اولین بار به چشم دیدم. غم عجیبی به دلم نشست و حس غربی آزارم می‌داد! می‌اندیشیدم چه حوادثی در پس این

تعرض بی‌شرمانه دشمن نهفته است. ساعتی از تجاوز دشمن به پایتخت نگذشته بود که ایشان سراسیمه به منزل آمد؛ نگران و آشفته بود. گفت که: «دشمن؛ جنگ را بر کشورمان تحمیل کرده و به چندین پایگاه هوایی یورش برده و تعدادی از خلبانان به شهادت رسیده‌اند. من عازم پایگاه هوایی تبریز هستم و شما در تهران منتظر باشید.» به ایشان اصرار کردم که در تهران بماند و در آن لحظه اشک در چشمانم سرازیر شد. در آن شرایط، علی آقا ناراحت و مردد بود و باید تصمیم می‌گرفت! در یک سو آغاز جنگ تحمیلی و نیاز کشور به خلبانان و از سوی دیگر، خانواده! اما اعلام کرد که من برای چنین روزهایی آموزش دیده‌ام و کشور به حضور من نیاز دارد.

❖ آخرین دیدار شما با همسرتان چگونه بود؟

علی عادت داشت در لحظه خداحافظی با خانواده، فرزندان را در آغوش می‌گرفت، اما در آخرین وداعی که با ایشان داشتیم او را در آغوش نگرفت تا مهر و محبت فرزند، مانع رفتنش نشود. من عاشقانه همسرم را دوست داشتم اما او مسیر ایثار را در پیش گرفته بود. هر روز پس از پرواز و پیش از استراحت با من تماس می‌گرفت و جویای حالمان می‌شد. اما به یکباره تماسش قطع شد! چند روز منتظر ماندم اما خبری



❖ پیکر مطهر همسر تان چه زمانی به کشور بازگشت؟

با ارسال آن نامه از صلیب سرخ مبنی بر اینکه چند خلبان در خاک عراق به شهادت رسیده‌اند، گمان می‌کردم اگر شهادت همسر را قبول کنم، هرگز پیکرش باز نخواهد گشت؛ از سوی دیگر، انتشار این خبر باعث تضعیف روحیه خلبان‌هایی که در حال نبرد با دشمن بودند، می‌گردید. لذا از امضای آن برگه خودداری کردم و اینگونه بود که ایشان به‌عنوان جاویدالآثر معرفی شد. پس از گذشت مدتی از پایان جنگ تحمیلی، به دیدار سردار باقرزاده رفتم و از ایشان درخواست کردم تا نسبت به تفحص پیکر همسر و بازگرداندن به کشور، تلاش کنند. وی نیز قول داد تا پیگیر پرونده همسر باشد. پس از مدتی با من تماس گرفت و اعلام کرد که پیکر همسر تان به زودی به کشور باز خواهد گشت. نشانه‌ای از همسر داشتم که اگر آن نشانه را همراه پیکر همسر مشاهده می‌کردم یقین پیدا می‌کردم که پیکر متعلق به همسر است. روزی که دست علی بر اثر شکستگی به صورت ناقص جوش خورد، در خارج از کشور؛ مجدد دست را شکسته و پلاتین گذاشتند. از آنجایی که علی عاشق پرواز بود، برای اینکه از پرواز جا نماند، راضی نشد پلاتین را از دستش خارج کند تا اینکه همان حادثه، نشانه‌ای برای شناسایی پیکرش شد. روزی که در معراج شهدای تهران منتظر بازگشت پیکرش بودم، با مشاهده آن نشانه، یقین یافتم که پیکر همسر است. جمعیت کثیری در معراج شهدای تهران به استقبال پیکر شهدا آمده بودند. پیکر شهید اقبالی، نخستین شهیدی بود که بر دستان مردم شهیدپرور تشییع شد.

❖ هم‌زمان شهید اقبالی چگونه از وی یاد می‌کنند؟

یکی از هم‌زمانش برایم تعریف کرد که در روزی که ۱۴۰ هواپیما به پرواز درآمد، کمی مضطرب بودم. نگاهم به علی افتاد که با ماژیک بر روی بمب‌ها کلمه‌ای را می‌نویسد. بر روی آنها به زبان انگلیسی نوشته بود: «برای صدام». ایشان تاکید داشت که شجاعت شهید اقبالی به گونه‌ای در روحیه من تاثیرگذار بود که تا پایان جنگ، اضطراب نداشتم. در یکی از دیدارهایی که با شهید بابایی در ستاد فرماندهی داشتم، زمانی که خود را معرفی کردم؛ با استقبال و گریه وی روبرو شدم. ایشان گفت: «شهید اقبالی استاد من بودند و اگر امروز حضور داشتند، این جایگاه فرماندهی به ایشان تعلق داشت.»



از آنجایی که علی عاشق پرواز بود، برای اینکه از پرواز جا نماند، راضی نشد پلاتین را از دستش خارج کند تا اینکه همان حادثه، نشانه‌ای برای شناسایی پیکرش شد. روزی که در معراج شهدای تهران منتظر بازگشت پیکرش بودم، با مشاهده آن نشانه، یقین یافتم که پیکر همسر است. جمعیت کثیری در معراج شهدای تهران به استقبال پیکر شهدا آمده بودند.



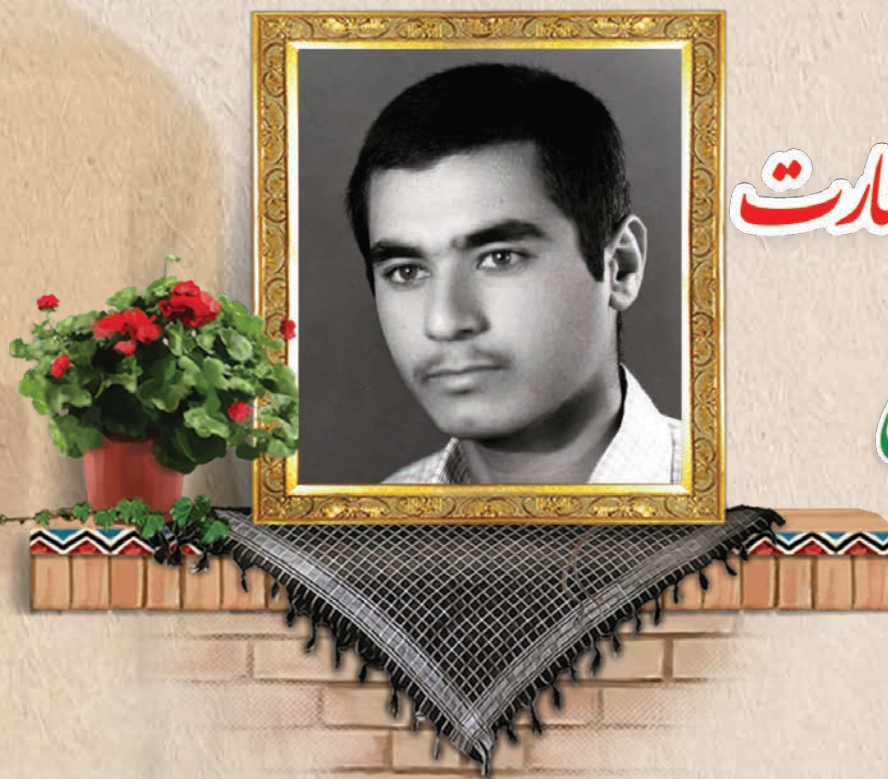
شهادت همسر به طرز فجیع صورت گرفته بود و بیان نحوه شکنجه و شهادت او برای من بسیار دشوار است. صدام ملعون از شهید اقبالی، ضربات متعددی دیده بود و شناخت کامل به توانمندی ایشان داشت و دست به کارهای غیرانسانی زد. او را به دو خودرو می‌بندند و با حرکت خودروها به سمت مخالف، پیکر را به دو نیم می‌کنند! سال‌ها منتظر بودیم تا او به منزل بازگردد. هر روز با این امید از خواب بیدار می‌شدم، تا اینکه در سال ۱۳۷۱ صلیب سرخ نامه‌ای را تحویل داد که حاوی اسامی تعدادی از خلبانانی بود که بنا بر گفته دولت بعثی در قبرستانی دفن شده بودند! اما نتوانستم آن نامه را قبول کنم.

از علی نبود. پس از پیگیری‌هایی که انجام دادم، اعلام شد که وی به اسارت دشمن درآمده است. در آن ایام؛ حرف‌های ضد و نقیضی به گوشمان می‌رسید. عده‌ای می‌گفتند که همسر با اسرای عراقی مبادله خواهد شد و عده‌ای نیز معتقد بودند که او به دست منافقین به اسارت درآمده است. اما از آنجایی که یقین دارم کار خداوند بی‌حکمت نیست، ۲۲ سال مفقودی علی نیز بی‌دلیل نبوده است؛ زیرا اگر آن زمان به من و فرزندم می‌گفتند که علی به شهادت رسیده است، تاب و توان تحمل آن خبر را نداشتیم.

❖ لطفاً از خصوصیات بارز شهید اقبالی بگویید؟

علی در منزل، بهترین همسر و پدر و در محل کار، فرد موفق بود. بزرگترین حسن همسر، صداقت وی بود. انسان‌هایی که صداقت دارند، به همان میزان انرژی مثبت به اطرافیان منتقل می‌کنند. علی برخوردش با اطرافیان نیز مختلف بود، با کودکان؛ کودکانه رفتار کرده و احترام بزرگترها را حفظ می‌کرد. از دیگر خصوصیات وی این بود که نسبت به انسان‌ها و امور زندگی نگاه مثبتی داشت. شهید اقبالی حافظه و هوش قوی داشت تا آنجایی که دوره‌های آموزشی را با سرعت به پایان می‌رساند و لقب «حافظه نیروی هوایی» را به وی داده بودند.

❖ پس از جاویدالآثر شدن ایشان بر شما چه گذشت و پس از شنیدن نحوه شهادت وی چه حسی داشتید؟



شهید غریب در اسارت احمد منتظری

گفتگوی شاهدیاران با محمد منتظری برادر شهید احمد منتظری

شهید احمد منتظری با اسارت خود، مدارج ایثار را طی کرد



درآمد

در لایه‌های مختلف جنگ و در کنار فتوحات و شکست‌ها؛ اسارت هم حالتی از جنگ است که بروز می‌یابد. اسارت و زندانی شدن، همواره بخش جدایی‌ناپذیری از لایه‌های گمشده جنگ است و نه فقط جنگ تحمیلی بعثی‌ها علیه ایران، بلکه تمامی جنگ‌ها، همواره ناگفته‌های فراوانی از نبردها را به همراه دارد. اسارت یکی از نقاط حساس تاریخ جنگ هشت‌ساله بعثی‌ها علیه ایران است، زیرا علاوه بر مدت زمان طولانی آن، افراد بسیاری در این جنگ اسیر شدند. برخلاف رزمندگان، جنگ برای اسیرانی که سال‌ها در زندان‌های مخوف عراق سپری کرده‌اند، همچنان ادامه داشت. روایت شکنجه‌های رژیم بعثی در اردوگاه‌های محل نگهداری اسرای ایرانی، روایت دردناکی است که نشان از سنگدلی رژیم بعث دارد. شکنجه اسرای جنگی با وجود آنکه بر خلاف قوانین صلیب سرخ جهانی و قوانین حقوق بشری بوده است، اما توسط افسران رژیم بعث در اردوگاه‌ها رواج داده می‌شد و اهرم فشار آنان برای از بین بردن مقاومت اسرا بود.

شهید احمد منتظری در اول بهمن‌ماه ۱۳۴۱ در شهر کرج متولد شد. وی به مسائل مذهبی علاقه فراوانی داشت و با حضور در مسجد در کلاس‌های فراگیری احکام و یادگیری قرآن شرکت داشت. او همزمان با ورود به دبیرستان در مبارزات علیه رژیم ستم‌شاهی حضور فعال داشت. ایشان در سال ۱۳۶۱ موفق به اخذ مدرک دیپلم شد و به خدمت سربازی رفت. شهید منتظری در ایام سربازی، لباس رزم بر تن کرد و پس از گذراندن آموزش‌های نظامی به جبهه غرب اعزام شد. پس از پایان خدمت سربازی، به استخدام اداره آموزش و پرورش در آمد و پس از مدتی به عنوان معاون در یکی از دبیرستان‌های شهر کرج مشغول به فعالیت شد. ایثار و فداکاری‌هایی که وی در جبهه دیده بود، باعث شد تا قرار ماندن نداشته باشد و به صورت بسیجی به جبهه اعزام شد. او سرانجام در تاریخ دوازدهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۵ در منطقه "فکه" جنگید و به اسارت نیروهای بعثی درآمد. احمد منتظری در حالی که مجروح بود پس از هفت روز در اسارت بودن، به شهادت رسید. در سال ۱۳۸۱ پیکر وی مورد تفحص قرار گرفت و در شهر کرج تشییع شد. گفتگویی با برادر شهید انجام داده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

ماندن نداشته باشد و پس از گذشت مدتی، داوطلبانه و به عنوان بسیجی، عازم جبهه شد.

❖ پس از اتمام خدمت سربازی به چه فعالیتی مشغول شد؟

پس از اتمام خدمت سربازی، به استخدام آموزش و پرورش درآمد و در هسته گزینش آموزش و پرورش مشغول به فعالیت شد. پس از گذشت یک سال، به عنوان معاون در یکی از دبیرستان‌های کرج مشغول به فعالیت شد.

❖ نحوه اعزام مجدد او به جبهه چه زمانی بود و در چه عملیاتی به اسارت دشمن یعنی در آمد؟

آن ایام؛ شور و حال دفاع مقدس در بین رزمندگان و جوانان فراگیر بود و وی در ایام خدمت سربازی، ایثارگری‌های رزمندگان را نظاره‌گر بود و آن حماسه‌ها، تأثیر زیادی در روحیه ایشان داشت. محل زندگی‌مان در کرج، جزو مناطقی بود که جوانان بسیاری به شهادت رسیده و آن شهادت‌ها باعث شده بود تا افسوس دور بودن از قافله شهدا را داشته باشد. در ایامی که به عنوان معاون در مدرسه فعال بود، من در جبهه حضور داشتم و شاید غبطه می‌خورد که برادر کوچک‌ترش در جبهه حاضر است اما او در جبهه حضور نداشت.

بود تا رژیم دست به کشتار مردم در شهر کرج داشته باشد. من به همراه شهید احمد منتظری در این مبارزات حضور داشته و نسبت به پخش فرمایشات حضرت امام در سطح شهر اقدام کردم. شجاعت شهید در آن لحظات برای من، قوت قلب بود و باعث می‌شد تا ترس در وجود من نفوذ نکند. حضور مردم در خیابان‌ها بر علیه ظلم باعث شده بود تا نوجوانان نیز همگام با دیگران، گام در مسیر مبارزه نهاده و در کنار آنها به رشادت مشغول شوند. حضور نوجوانان در آن ایام، سبب شد تا پس از پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز جنگ تحمیلی، گام در مسیر مبارزه با دشمن یعنی نهاده و رزمی دیگر را آغاز کنند. جبهه‌های حق علیه باطل، سراسر ایثار و فداکاری بود و حضور در آن محیط باعث می‌شد تا روحیه مبارزه در افراد شکل گرفته و در مسیر شهادت قرار گیرند. من نیز به همراه برادرم در ایام مبارزه با رژیم ستم‌شاهی، با واژه ایثار آشنا شدم.

❖ نحوه آشنایی شهید با محیط جنگ در چه سالی به وقوع پیوست؟

شهید منتظری پس از اخذ مدرک دیپلم به خدمت سربازی رفت و در جبهه غرب مشغول به رشادت شد. در آن ایام بود که با جبهه و جنگ آشنا شد. آشنایی با جبهه سبب شد تا پس از پایان خدمت سربازی، قرار

❖ لطفا خودتان را معرفی بفرمایید؟

محمد منتظری هستم، برادر شهید احمد منتظری و در سال ۱۳۴۴ در شهر کرج متولد شده‌ام.

❖ روحیه دین‌داری در شهید احمد منتظری چگونه شکل گرفت؟

شهید در خانواده‌ای مذهبی در شهر کرج متولد شد و به همراه پدر در مساجد حضور فعال داشت. مسجدی در نزدیکی منزل ما قرار داشت که محل آموزش مسائل مذهبی بود. در این مسجد، نسبت به سازماندهی نفرات بر علیه رژیم ستم‌شاهی اقدام می‌شد و محل مناسبی بود تا جوانان و نوجوانان به رشد فکری نائل شوند. شهید احمد منتظری با حضور در این مسجد، روحیه دین‌داری خود را تقویت کرد و پایه عرصه جهاد نهاد. من نیز در کنار ایشان به مبارزه علیه رژیم ستم‌شاهی پرداخته و شجاعت ایشان را نظاره‌گر بوده‌ام. قرار گرفتن در چنین محیط مذهبی، سبب شد تا پس از مدتی به جبهه اعزام شوم.

❖ از خاطرات حضور در مبارزات علیه رژیم ستم‌شاهی بگویید؟

شهر کرج یکی از مناطقی بود که تظاهرات گسترده‌ای بر علیه شاه انجام می‌شد و حضور گسترده مردم باعث شده



« شهید احمد منتظری در لباس بسیج

شهید منتظری، حضور در جبهه را وظیفه شرعی خود می‌دانست و درصدد بود تا با حضور در جبهه، گام در مسیر الهی داشته باشد. در اسفندماه ۱۳۶۴ داوطلب شد تا به عنوان بسیجی در جبهه حاضر شود و در لشکر «سیدالشهدا» مشغول به رشادت شد. آموزش‌های آبی و خاکی را در منطقه «سد دز» گذراند و در عملیاتی که در دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۵ در فکه انجام شد، دچار مجروحیت گردید. ایشان در حالی که مجروح بود به اسارت درآمد و پس از یک هفته در زندان‌های رژیم بعث به شهادت رسید.

❖ از شهادت وی چگونه مطلع شدید؟

از وضعیت شهید، بی‌اطلاع بودیم و برای اطلاع از وضعیت ایشان به جستجو پرداختیم. پس از گذشت

از طریق هلال احمر مطلع شدیم که وی در اسارت به شهادت رسیده و در بغداد به خاک سپرده شده است. تصاویری از پیکر ایشان نیز به ما تحویل داده شد و اطمینان یافتیم که احمدمنتظری به شهادت رسیده است. پس از اطلاع از شهادت وی، مراسم یادبودی برای ایشان برگزار کرده و مزار یادبودی در گلزار شهدای کرج ایجاد کردیم.

❖ از ویژگی‌های اخلاقی ایشان بگویید؟

ایشان معلم بود و در روز معلم نیز به شهادت رسید. فردی مهربان بود و به والدین احترام ویژه‌ای قائل بود. او جاذبه فراوانی داشت و سعی می‌کرد تا افراد را نسبت به نظام و انقلاب جذب کند. پشتیبان ولایت فقیه بود و سفارش داشت که حضرت امام را تنها نگذاریم. یک هفته قبل از شهادت وی، من نیز در جبهه حضور داشتم و در اهواز مستقر بودم. به دیدار وی در دزفول حاضر شده و شاهد بودم که در حال اقامه نماز شب است. احمدمنتظری از نظر روحی آماده شهادت بود، من جمله شهید سلیمانی را یاد می‌کنم که می‌فرمود: «فرد تا شهید نباشد، شهید نخواهد شد.» معتقد هستیم؛ احمدمنتظری چون شهید بود به شهادت رسید. در آخرین روزهای زندگی ایشان، شاهد تحولی عظیم در زندگی او بودم که مدارج کمال را طی کرد و سرافرازانه به شهادت رسید.

❖ برگزاری مراسم یادبود و کنگره شهدا تا چه میزان در جامعه تاثیرگذار است؟

پس از اعلام شهادت ایشان، پدرم نسبت به برگزاری مراسم یادبود همزمان با روز شهادت وی اقدام کرده و نسبت به ادامه‌دار بودن برگزاری مراسم تاکید داشت. وی معتقد بود که با برگزاری مراسم یادبود، خاطره شهید در جامعه ماندگار خواهد شد. ما نیز پس از درگذشت پدرمان، نسبت به برگزاری مراسم یادبود برای شهید احمدمنتظری اقدام کرده و سعی داشته‌ایم تا یاد او را زنده نگاه داریم. شهدا؛ سرمایه‌های ارزشمندی هستند و دشمن سعی دارد تا یاد شهدا را در جامعه بی‌اثر کند. برگزاری چنین مراسمی می‌تواند آرمان‌ها و فرهنگ شهادت را در جامعه حفظ کند. نسل جوان باید با فرهنگ شهادت مأنوس شود تا فرهنگ شهادت به فراموشی سپرده نشود. فرهنگ شهادت و روحیه مقاومت به عنوان سرمایه‌ای ارزشمند برای کشور است. یاد شهدا می‌تواند روحیه مقاومت و شهادت را در جامعه نهادینه کند. برگزاری کنگره شهدا در شرایط کنونی جامعه، بیش از هر زمان دیگری ضروری است، این رویدادها به نسل جوان یادآور می‌شود که آزادی و امنیت امروز ما در کشور، مدیون ایثار و فداکاری شهدا



عملیات‌های حاضر بوده‌اید؟

در سال ۱۳۶۰ پس از فراگیری آموزش نظامی در پادگان امام حسین^(ع) به جبهه اعزام شده و در تیپ «محمدرسول‌الله» حضور داشتم. اولین حضور من در جنگ تحمیلی همزمان با عملیات «فتح‌المبین» بود که در آن عملیات به درجه جانبازی نائل شدم. پس از بهبودی، در عملیات رمضان مشغول به مبارزه شده و به مدت ۱۸ ماه در جبهه‌های حق علیه باطل حاضر بوده‌ام. در عملیات «مسلم‌بن‌عقیل» نیز از ناحیه پا مجروح شده و مدتی در بیمارستان بوم و پس از بهبودی در عملیات «خیبر» حضور داشتم.

❖ فرازی از وصیت‌نامه شهید احمد منتظری:

با عرض سلام به محضر مبارک منجی عالم بشریت؛ مهدی موعود^(عج) و سلام بر امام امت و سلام بر غیورمردانی که ادامه دهندگان راه مقدس شهیدانند. جنگ بین حق و باطل در همه زمان‌ها وجود داشته و خواهد داشت و با اعتقاد به قرآن در می‌یابیم که حق بر باطل پیروز است. اگر این انقلاب عظیم اسلامی که نورحق بر آن حاکم است، پدران ما در گذشته انجام داده بودند، اکنون؛ پرچم اسلام در تمام نقاط جهان برافراشته شده و ملت‌ها در زیر سایه آن، آزادانه زندگی می‌کردند و ظلم و ستم بر مردم دنیا را شاهد نبودیم. اکنون که با یاری خداوند متعال، این انقلاب بزرگ اسلامی را آغاز کرده‌ایم باید با تمام توان از آن پاسداری کنیم و به نسل‌های بعدی تحویل دهیم تا در آینده‌ای نزدیک، با ظهور حضرت مهدی^(عج)، ریشه ظلم در جهان را از بین ببریم. امروز، کفر با اسلام در ستیز است و هدف دشمنان، نابودی اسلام است. اگر خدای ناکرده به هدف پلیدشان دست یابند، اسلام برای مدت‌ها شکست خواهد خورد و اگر با یاری حق تعالی این انقلاب به پیروزی کامل رسید، زمینه ظهور حضرت مهدی^(عج) نیز فراهم خواهد شد. باید بیش از پیش خود را آماده کنیم. من نیز با این طرز تفکر، احساس مسئولیت کرده و به جبهه رفته‌ام و هدفم خدمت در راه اسلام است که ان‌شاءالله مورد قبول درگاه باری تعالی قرار گیرد. پدر و مادر عزیزم؛ از رنج‌ها و زحماتی که در طول زندگی خود برای تربیت فرزندان‌تان کشیده‌اید تشکر می‌کنم و با صبر خود، اجرتان را از خداوند متعال خواهید گرفت و از بدی‌هایی که شاید در طول زندگی به شما نموده‌ام مرا عفو نمایید. از خویشاوندان و دوستان و آشنایان حالیت می‌طلبم و اگر جنازه بنده به دستتان رسید در گلزار شهدای چهارصد دستگاه کرج در کنار دوستان شهیدم به خاک بسپارید.



«شهید احمد منتظری (نفر اول سمت چپ) در کنار برادرش.»

ملی ما پررنگ‌تر می‌گردد. یادواره‌های شهدا؛ به عنوان پل ارتباطی بین نسل‌ها عمل می‌کند و باعث انتقال ارزش‌های دفاع مقدس به نسل جوان می‌گردد. عاملی که باعث پیروزی ما در جنگ تحمیلی شد، رهبری حضرت امام خمینی^(ع) و تدابیر او در عرصه جنگ و ایمان و اراده مردم بود. نیروی ایمان و اراده ملت در هشت سال دفاع مقدس، بسیار قابل توجه بود.

❖ به نظر شما چه عاملی باعث شده بود تا

جوانان در آن ایام، آن‌گونه دشمن را متحیر کنند؟
من در آن محیط حضور داشتم، رزمندگان مادیات را رها کرده و در جبهه حاضر می‌شدند. افرادی که به معاد اعتقاد دارند، افرادی هستند که به باور عینی رسیده و دنیای واقعی را دنیای آخرت می‌دیدند. شهدا؛ این دنیا را همانند پلی می‌دانستند که برای رسیدن به دنیای آخرت باید از آن عبور کنند. شهدا بُعد معنوی را در خود تقویت کرده و به راستی آنها متعلق به این دنیا نبوده و تمام وجودشان سرشار از ایثار و حضور در نزد خداوند بود.

❖ شما در چه سالی وارد جبهه شده و در چه

رزمندگان مادیات را رها کرده و در جبهه حاضر می‌شدند. افرادی که به معاد اعتقاد دارند، افرادی هستند که به باور عینی رسیده و دنیای واقعی را دنیای آخرت می‌دیدند. شهدا؛ این دنیا را همانند پلی می‌دانستند که برای رسیدن به دنیای آخرت باید از آن عبور کنند. شهدا بُعد معنوی را در خود تقویت کرده و به راستی آنها متعلق به این دنیا نبوده و تمام وجودشان سرشار از ایثار و حضور در نزد خداوند بود.

است. با زنده نگه داشتن یاد شهدا؛ روحیه مقاومت، ایثار و شهادت‌طلبی در جامعه تقویت می‌شود و هویت

شهید غریب در اسارت حسین پیراینده



گفتگوی شاهدیاران با حاج نوروز پیراینده؛ برادر شهید حسین پیراینده

شهید حسین پیراینده از بندگان صالح خداوند بود

درآمد



شهید حسین پیراینده در سال ۱۳۳۶ در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود. وی در نوجوانی در تظاهرات علیه رژیم شاهنشاهی حضور داشت. با آغاز جنگ تحمیلی، رهسپار جبهه‌های حق علیه باطل شد و در عملیات آزادسازی خرمشهر به افتخار جانبازی نائل آمد. بهبودی کامل نیافته بود که به دلیل اشتیاق به جهاد در مسیر الهی، رهسپار جبهه گردید. شهید پیراینده در سال ۱۳۶۵ در عملیات کربلای پنج به اسارت نیروهای بعثی درآمد. ابتدا به اردوگاه ۱۱ منتقل شد. در همان بدو ورود، به علت این که تصویری از صدام ملعون در جهت قبله نصب شده بود، عکس را پاره کرد. نیروهای بعثی، چندین بار به شدت او را مورد شکنجه قرار دادند اما حسین مقاومت کرد و هر بار که تصویر صدام ملعون در آسایشگاه نصب می‌شد، مجدداً آن را از بین می‌برد. یکی از بعثی‌ها قصد شکنجه یک نوجوان بسیجی را داشته است، حسین با شجاعت و ایثار، او را از چنگال آنها نجات داد و به همین علت به شدت شکنجه شد. در حین شکنجه، بعثی‌ها او را وادار به اهانت علیه امام خمینی^(ره) کردند! اما او علیرغم شکنجه فراوان، امتناع کرد. در این هنگام؛ افسر بعثی شروع به فحاشی کرد، حسین خود را به او رساند و با وارد آوردن ضربه‌ای محکم، باعث شکستن فک و در نهایت بیهوشی افسر بعثی شد. پس از این اقدام، شهید پیراینده به اردوگاه "۱۸ بعقوبه" که مرحوم ابوترابی نیز در آن محل حضور داشت، منتقل شد. افسر عراقی که توسط حسین مجروح شده بود به علت کینه‌ای که از حسین در دل داشت، پس از بهبودی با تلاش و رایزنی با استخبارات، خود را به اردوگاه "۱۸ بعقوبه" رسانده و به مدت دو سال او را به شدت مورد شکنجه قرار داد. در تاریخ ۲۶ مردادماه ۱۳۶۹ مصادف با اولین روز تبادل اسرا، عزیزان در بند تصمیم گرفتند تا منافقین کوردلی را که با نیروهای بعثی همکاری داشته و اسرا را مورد شکنجه قرار می‌دادند، تنبیه نمایند. در حین درگیری، افسر عراقی که کینه زیادی از حسین در دل داشت از موقعیت استفاده نمود و او را به ضرب گلوله مورد هدف قرار داد و حسین پیراینده با ذکر "یا حسین" به دیدار معبود شتافت. ۳۰۰۰ آزاده در هنگام بازگشت به وطن، حاضر نشدند تا عازم شهرهای خود شوند و تصمیم گرفتند جهت عرض تهنیت و تسلیت به دیدار خانواده شهید پیراینده بشتابند. صحنه دیدار این عزیزان با خانواده شهید پیراینده که با گلباران منزل شهید همراه شد، بسیار پرشور و وصف‌ناپذیر بود. پس از گذشت ۱۲ سال، اطلاع داده شد که دولت عراق قصد دارد پیکر شهدا و اسرای ایرانی را تحویل دهد و پیکر حسین نیز به ایران بازگردانده خواهد شد. پیکر ایشان در حالی که سالم بود به وطن بازگردانده و در گلزار شهدای بهشت زهرا^(س) به خاک سپرده شد. در ادامه؛ متن گفتگو با برادر شهید را می‌خوانید.



«تصویری از شهید حسین پیراینده»

❖ **لطفا ضمن معرفی خود بفرمایید شهید حسین پیراینده در چه خانواده‌ای متولد و رشد یافت؟**

نوروز پیراینده هستم، برادر شهید غریب در اسارت، حسین پیراینده. در سال ۱۳۲۷ در خانواده‌ای مذهبی متولد شده‌ام. تعداد چهار برادر و پنج خواهر بودیم که حسین فرزند پنجم خانواده بود. پدرم و مادرم از محبین حضرت امام حسین^(ع) بودند و از کودکی فرزندان را با ائمه اطهار آشنا کردند.

❖ **آیا شهید حسین پیراینده در مبارزات علیه رژیم ستم‌شاهی حضور داشت؟**

حسین در ایام مبارزات مردم علیه رژیم پهلوی، در مقطع دبیرستان در حال تحصیل بود و همانند دیگر هموطنان در مبارزات انقلاب حضور فعال داشت. او برای شرکت در تظاهرات علیه رژیم پهلوی در مناطقی از تهران که آتش مبارزات بیشتر بود، حضور یافته و در صدد بود تا نقش تاثیرگذاری در مبارزات داشته باشد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جهت برقراری امنیت در شهر تهران به کمیته انقلاب پیوست و مدتی در این زمینه فعال بود. پس از گذشت مدتی از پیروزی انقلاب، به فروشگاه‌هایی که دایر کرده بودیم بازگشت و مشغول به فعالیت شد.

❖ **آیا ایشان به درجه رفیع جانبازی نیز نائل شده بود؟**

در عملیات آزادسازی خرمشهر از چندین ناحیه دچار مجروحیت گردید و در بیمارستانی در شیراز بستری بود. به دیدار ایشان رفتم اما وضعیت جسمانی مناسبی نداشت و به درجه رفیع جانبازی نائل گردیده بود. حسین معتقد بود که مرگ را در مقابل چشمان خود دیده و اطمینان داشت خداوند فرصتی دوباره به او اعطا کرده تا در مسیر جهاد و خدمت به مردم گام بردارد. پس از بهبودی نسبی، تصمیم گرفت تا بار دیگر به جبهه اعزام شود. قصد داشتم تا حسین را منصرف کنم تا فرصتی باشد که زخم‌هایش التیام یابد اما نپذیرفت و خود را به جبهه رساند.

❖ **چگونه مطلع شدید که ایشان به اسارت دشمن بعثی درآمده است؟**

پس از انجام عملیات «کربلای پنج»، مطلع شدیم که بسیاری از رزمندگان به شهادت رسیده و تعدادی از آنها به اسارت دشمن درآمده‌اند. با پیگیری‌های متعددی که انجام دادیم، موفق نشدیم تا از وضعیت حسین مطلع شویم. پس از گذشت مدتی، از پادگانی در سپاه تماس

حسین از ایام نوجوانی بسیار مهربان بود و سعی داشت تا به نیازمندان کمک کند. به حضرت امام حسین^(ع) ارادت ویژه‌ای داشته و در مراسم مذهبی حضور داشت. زندگی حسین پیراینده سرشار از شجاعت و تقوا بود و هر کجا که حاضر می‌شد افراد را مجذوب خود می‌کرد. او تزکیه نفس را از همان ایام نوجوانی آغاز کرد و بصیرت و تقوای حسین پیراینده از وی فردی توانمند و شجاع ساخته بود.

❖ **چه شد که تصمیم گرفت عازم جبهه شود؟**

حسین از دوران نوجوانی شجاعت و ویژه‌ای داشت و با دارا بودن سن کم، به خوبی مسائل را درک و تشریح می‌کرد. شجاعت و ایمان حسین باعث شده بود تا او به مبارزی شجاع تبدیل شود. به خاطر دارم از رحلت پدرمان زمان زیادی نگذشته بود که تصمیم گرفت عازم جبهه شود. از او خواستم تا حضور خود در جبهه را برای مدتی به تاخیر بیندازد اما موافقت نکرد و در تصمیم خود قاطع بود. او اعلام کرد که اگر برای مبارزه با دشمن بعثی اقدام نکنیم مطمئناً پس از مدتی مجبور خواهیم شد که در شهرها علیه آنها مبارزه کرده و حضور دشمن بعثی در شهرها، باعث شهادت بسیاری از مردم خواهد شد. در لحظاتی که با تصمیم قاطع او مواجه شدم، با رفتن حسین به جبهه موافقت کردم.

❖ **از خصوصیات بارز شهید پیراینده بگویید؟**

حسین از ایام نوجوانی بسیار مهربان بود و سعی داشت تا به نیازمندان کمک کند. به حضرت امام حسین^(ع) ارادت ویژه‌ای داشته و در مراسم مذهبی حضور داشت. زندگی حسین پیراینده سرشار از شجاعت و تقوا بود و



هر کجا که حاضر می‌شد افراد را مجذوب خود می‌کرد. او تزکیه نفس را از همان ایام نوجوانی آغاز کرد و بصیرت و تقوای حسین پیراینده از وی فردی توانمند و شجاع ساخته بود.

گرفته و اعلام کردند نشانی از حسین پیراینده یافته‌اند. با حضور در سپاه، فیلم ضبط شده‌ای را پخش کردند و حسین پیراینده با دستانی بسته به اسارت دشمن درآمده بود. اطمینان یافتیم که او به اسارت درآمده و سال‌های انتظار برای بازگشت حسین آغاز شد.

آیا در طول مدت اسارت، با شما مکاتبه‌ای داشت؟

در طول مدت اسارت هیچ‌گونه نامه‌ای به دست خانواده نرسید و تا مدت‌ها نام او جزو اسرا اعلام نشده بود. او در اردوگاه «تکریت ۱۱» که یکی از مخوف‌ترین اردوگاه‌های عراق بود؛ نگهداری می‌شد و نام هیچ کدام از اسرا در لیست صلیب سرخ ثبت نشده بود. تعدادی از اسرا که در اردوگاه حضور داشتند؛ اشاره داشتند که افسران او را مورد شکنجه قرار داده و او را تهدید می‌کردند که اجازه نخواهند داد به میهن بازگردد.

همزمان با آغاز مبادله اسرا، چه احساسی داشتید؟

در ایامی که قرار بود مبادله اسرا آغاز شود، همانند دیگر خانواده‌هایی که منتظر بازگشت اسرا بودند، نسبت به آذین‌بندی کوچه و منزل اقدام کردیم و منتظر بودیم تا حسین را در آغوش گیریم. حسین پیراینده به مدارج عالی ایثار نائل شده بود؛ با حضور در جبهه به درجه رفیع جانبازی نائل شده و اسارت را لمس کرده بود اما آرزوی شهادت داشت. آزاده سرافراز نعمت‌الله دهقانین روایت می‌کند که حسین در روزهای آخر جمله‌ای به این مضمون به او می‌گوید: «من طعم شیرین جهاد در راه خدا را چشیده‌ام، جانبازی حضرت ابوالفضل^(ع) را تجربه کرده و اسارت حضرت زینب^(س) را لمس کرده‌ام و از طرفی مفقود

هم بوده‌ام. تنها چیزی را که از خدا می‌خواهم تجربه کنم، شهادت است که امیدوارم به آن نائل شوم.»

چگونه مطلع شدید که ایشان به شهادت رسیده‌اند؟

گروه‌های مختلفی از اسرا، آزاد شده و به میهن بازگشتند اما او بازنگشت. از پادگان لويزان تماس گرفته و اعلام کردند که به آن محل مراجعه کنیم! با ورود به پادگان، اسرای ایرانی را دیدیم که آزاد شده و به میهن بازگشته بودند. گمان کردم حسین نیز در میان آنها حضور دارد اما به اطراف نگرستم و اثری از او نیافتم. در همان لحظه، یکی از مسئولین اعلام کرد که در چند روز گذشته، حسین به شهادت رسیده است و ماجرای شهادت را بیان کرد.

چگونه توانستید این خبر ناگوار را به خانواده اعلام کنید؟

خانواده منتظر بازگشت حسین بودند تا او را در آغوش گرفته و اشک شوق بریزند. اعلام خبر شهادت او بسیار دشوار بود اما این خبر را اعلام کرده و شادمانی خانواده تبدیل به غم مضاعف شد.

اسرایی که در کنار حسین در اردوگاه‌های دشمن حضور داشتند، چگونه از او یاد می‌کردند؟

دوستان او خاطرات بسیاری از شجاعت و فداکاری او روایت کرده‌اند که در ادامه به تعدادی از آن خاطرات اشاره خواهیم کرد. آنها اشاره داشتند که او با شجاعت بی‌نظیر خود، مانع از شکنجه مجروحان و افراد ناتوان می‌شد. آنها روایت کرده‌اند که پس از اعلام رحلت حضرت امام خمینی که افسران رژیم بعث، مانع از

برگزاری مراسم عزاداری بودند، حسین با شجاعت خود اقدام به برگزاری مراسم کرد و به این علت نیز مورد شکنجه قرار گرفت. او جزو افرادی بود که در اردوگاه مورد احترام سایر اسرا بود و همه از او به نیکی یاد می‌کردند. ایام اسارت نیز به نوعی ادامه جنگ بود و سختی‌های جنگ در اسارت نیز ادامه داشت و دشمن بعضی برخلاف مقررات بین‌المللی، اقدام شکنجه اسرا کرده و حسین را مظلومانه به شهادت رساندند.

برگزاری مراسم به مناسبت شهادت ایشان چگونه انجام شد؟

حدود ۳۰۰ نفر از اسرا که به میهن بازگشته بودند و تصمیم داشتند قبل از حضور در شهرهای خود، برای دیدار با خانواده شهید پیراینده حضور یافته و دیداری با خانواده داشته باشند، این تعداد از اسرا به همراه مردم محله، به منزل آمدند و نسبت به گلباران محل زندگی ایشان اقدام کردند. «پیراهن خونین حسین» را که در لحظه شهادت بر تن داشت به خانواده تحویل داده و حسین پیراینده به دلیل تقوای والای خویش در اذهان باقی ماند.

نحوه شهادت وی را چگونه برای شما روایت کرده‌اند؟

دشمن بعضی در صدد شکنجه یکی از اسرای نوجوان بوده و حسین مانع آنها شده و با افسر عراقی درگیر شده بود. در آن درگیری، ضربه محکمی به صورت افسر وارد آورده و باعث شده بود تا او مجروح شود. همان کینه باعث شد تا همان افسر بعضی او را به ضرب گلوله به شهادت برساند. آزاده و جانباز دفاع مقدس، احمد دواتگر ماجرای درگیری در اردوگاه و شهادت حسین را اینگونه



زیادی سالم باقی مانده بود و از نقطه‌ای که تیر اصابت کرده بود، خون جاری بود. آزاده و جانباز؛ حجت‌الاسلام والمسلمین علیرضا باطنی، از افرادی بوده که در اردوگاه و لحظه شهادت در کنار ایشان حضور داشته و مطالبی را که روایت کرده‌اند را بازگو می‌نمایم: «قرار بود در چند روز آینده، مبادله اسرا صورت گیرد. بعضی‌ها قصد داشتند تا عده‌ای از منافقین را به عنوان آزاده به کشور منتقل کنند اما اسرا متوجه شده و با بعضی‌ها درگیر شدند. بعضی‌ها شروع به تیراندازی به سمت اسرا کرده و حسین پیراینده مورد اصابت قرار گرفت و به شهادت رسید. به مدت دو هفته درگیری اسرا با بعضی‌ها ادامه داشت و اعتصاب غذا از سوی اسرا صورت گرفت. شهادت حسین پیراینده مصادف با اولین روز آزادشدن اولین گروه از آزادگان بود. پس از گذشت ۱۲ سال از تفحص پیکر شهید پیراینده، زمانی که پیکر ایشان از محل دفن خارج شده بود، سالم بود! بعضی‌ها تصمیم می‌گیرند تا پیکر را زیر نور آفتاب قرار دهند تا شاید از بین برود اما موفق نمی‌شوند. تصمیم می‌گیرند تا سر پیکر را از بدن جدا کنند اما باز هم پیکر سالم مانده بود. داخل پیکر را مملو از آهک می‌کنند تا شاید بتوانند پیکر را تجزیه کنند اما پیکر سالم می‌ماند. به کمک برادر شهید، پیکر را در کفن قرار داده در حالی که خون از محل اصابت گلوله جاری بود در بهشت‌زهرای تهران به خاک سپردیم.»



«تصویری از لباس اسارت شهید حسین پیراینده»

❖ اگر سخن پایانی است بیان بفرمایید؟

در دفاع مقدس تعداد بسیاری از جوانان به جبهه‌های حق علیه باطل شتافته و جان خود را در دفاع از میهن اسلامی فدا کردند. با بیان خاطرات شهدا و فداکاری آنها در جامعه می‌توان یاد شهدا را در کشور زنده نگه داشت و پیام دلاوری رزمندگان را به جهانیان مخابره کرد. خاطرات شهدا می‌تواند برای جوانان کشورمان درس‌های بسیاری به همراه داشته باشد و سبب خواهد شد تا آنها نیز مسیر شهادت و ایثار را در پیش گرفته و گام در مسیر الهی قرار دهند. مسئولین نیز با مطالعه وصیت‌نامه‌های شهدا مسیر خدمت مضاعف را در پیش گرفته و تلاش کنند تا در جهت آبادانی میهن اسلامی گام بردارند. این سرزمین یادگار شهدایی است که خون خود را تقدیم انقلاب و کشور کرده و اکنون وظیفه آنها است که در آبادانی کشور گام بردارند. شهید حسین پیراینده با وجود تلاش‌های بی‌مانند خود در دفاع مقدس، گمنام باقی مانده است و زندگی مبارزاتی ایشان می‌تواند الگویی ماندگار برای جوانان باشد.

با بیان خاطرات شهدا و فداکاری آنها در جامعه می‌توان یاد شهدا را در کشور زنده نگه داشت و پیام دلاوری رزمندگان را به جهانیان مخابره کرد. شهدا می‌تواند برای جوانان کشورمان درس‌های بسیاری به همراه داشته باشد و سبب خواهد شد تا آنها نیز مسیر شهادت و ایثار را در پیش گرفته و گام در مسیر الهی قرار دهند.



که بعضی‌ها اقدام به بیرون آوردن پیکر از خاک کرده‌اند با پیکر سالم ایشان مواجه شده و برای اینکه پیکر را از بین ببرند مدتی در زیر نور آفتاب قرار داده‌اند! اما موفق به از بین بردن پیکر نشده‌اند. تابوت را باز کردیم و پیکر با اینکه ۱۲ سال در زیر خاک مدفون بود، تا حدود

روایت می‌کند: «قرار بود جمعه ۲۶ مرداد ۱۳۶۹ اولین روز تبادل اسرا باشد. خبر از تلویزیون به‌طور مستقیم پخش شد، در این زمان؛ تصمیم گرفته شد درس عبرتی به تعدادی از منافق بدهیم. این افراد با نیروهای بعضی همکاری کرده و دیگران را مورد شکنجه و اذیت و آزار قرار داده بودند. اسرا به آن منافق‌ها حمله کرده و درگیری شکل گرفت. عراقی‌ها به‌منظور متفرق کردن اسرا، شروع به تیراندازی هوایی کردند. در این لحظه؛ اسرا تکبیر «الله‌اکبر» سر دادند و اسرای سوله‌ها نیز با شنیدن صدای آنها شروع به سردادن تکبیر «الله‌اکبر» کردند. یکی از فرماندهان اردوگاه، دستور تیراندازی داد و گلوله‌ای به پهلوی حسین پیراینده اصابت کرد و به شهادت رسید.»

❖ در چه سالی پیکر ایشان به میهن بازگشت؟

به خانواده اعلام شد که پیکر شهید حسین پیراینده مورد تفحص قرار گرفته و وارد کشور شده است. به معراج شهدا رفتم تا مراسم تشییع پیکر ایشان را انجام دهیم. متوجه شدم تابوت سنگین است و کنجکاو شده و موضوع را از مسئولین پیگیری کردم! اعلام شد زمانی

شهید غریب در اسارت محمد شیخ شعاعی



گفتگو با نرگس عامری؛ همسر شهید محمد شیخ شعاعی او با شهادت در اسارت، بالاترین درجه شهادت را کسب کرد



درآمد

"حجت الاسلام والمسلمین محمد شیخ شعاعی" در ۱۶ دی ماه ۱۳۳۴ در کرمان و در خانواده‌ای مذهبی، با به عرصه حیات نهاد. در سال ۱۳۵۳ به دلیل علاقه وافر به اهل بیت، وارد حوزه علمیه قم شد. در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی که اختناق ناشی از حکومت رعب و وحشت پهلوی کشور را فرا گرفته بود، در جلسات مختلف و تظاهرات مردمی شرکت کرد و توسط ساواک دستگیر و تحت شکنجه فراوان قرار گرفت. با شروع جنگ تحمیلی، همانند سایر جوانان، ندای رهبر را لبیک گفت و راهی جبهه شد. شهید در عملیات‌های مختلف از جمله؛ والفجر مقدماتی، والفجر یک، شکست حصر آبادان، عملیات خیبر، آزادی مهران، کربلای یک و کربلای چهار شرکت نمود. سرانجام در آخرین عملیات یعنی کربلای چهار شرکت کرد و در پنجم دی ماه ۱۳۶۵ پس از ساعت‌ها مبارزه مداوم، آماج گلوله‌های دشمن قرار گرفت و با کوله‌باری از فضیلت به اسارت دشمن یعنی در آمد. یعنی در نهایت سنگدلی، اسرا را با دستان بسته زنده به گور کرده و اینگونه بود که محمد شیخ شعاعی به درجه رفیع شهادت نائل آمد. سردار شهید حاج قاسم سلیمانی، از شهید محمد شیخ شعاعی این چنین یاد کرده بود: "صدای مناجات شهید محمد شیخ شعاعی، صوت عادی نبود؛ صدای مقاومت، ایمان و بیان اعتقاد قلبی بود. عارفی نمی‌توان یافت که همانند مناجات شهید محمد شیخ شعاعی در دل آب با پرودگار داشته باشد؛ او سمبل است در معنویت، رشادت، ایستادگی، جهاد و مقاومت". پس از ۲۹ سال چشم‌انتظاری، پیکر ۱۷۵ شهید غواص مورد تفحص قرار گرفت و پیکر این روحانی رزمنده نیز شناسایی و به آغوش خانواده بازگشت. آنچه در پی می‌آید، روایتی است از زندگی و فراق شهید غریب اسارت که در گفت‌وگو با نرگس عامری، همسر شهید به آن پرداخته‌ایم.

است. در زمان شاه ملعون، ایشان اولین فردی در مسجد جامع بود که فریاد مرگ بر شاه سر داد. اطمینان داشتم که حاج آقا فردی است انقلابی و پس از پیروزی انقلاب به دنبال اعتقاد و احیای آرمان‌های حضرت امام خواهد رفت و مسئولیتش بیشتر خواهد شد. او مردمی بود و در تمامی لحظات در کنار مردم حضور داشت. هیچ‌گاه مخالف فعالیت‌هایش نبودم، چون می‌دانستم که ایشان همسری هستند که متعلق به انقلاب و اجتماع است. در ایامی که در جبهه حضور داشت، شاید هفته‌ها از ایشان بی‌اطلاع بودم. او در کارهای عمرانی روستای محل تولدشان فعال بود و اقدامات عام‌المنفعه بسیاری در روستا انجام داده بود.

❖ از حضور شهید در دفاع مقدس برایمان بگویید، آیا خودتان هم در کنار ایشان حضور داشتید؟

او روحانی بود و الگوی مردم جامعه، به همین دلیل باید در صف اول حضور برای دفاع از اسلام و وطن قرار می‌گرفت. از سال ۱۳۶۰ عازم جبهه شد و تا عملیات کربلای چهار در جبهه حضور داشت. شهید شیخ شعاعی، از غواصان لشکر ثارالله کرمان بود و در عملیات‌های والفجر هشت، آزادی مهران، والفجر مقدماتی، والفجر یک، شکست حصر آبادان، کربلای یک و کربلای چهار حضور داشت. در مدتی که در جبهه حضور داشت به علت بیماری نتوانستم در اهواز ساکن باشم.

❖ همسران از شهدای غواص دست بسته‌ای بودند که تفحص‌شان، قلب میلیون‌ها ایرانی را به درد آورد، از نحوه شهادتش بگویید؟

آخرین عملیاتی که ایشان به‌عنوان غواص خشن در آن حضور داشت، کربلای چهار در منطقه عملیاتی «ام‌الرصاص» عراق بود. محمد در جنگ تن به تن با بعثیون در حالی که در اسارت دشمن قرار داشت به شهادت رسید و در نهایت به همراه ۱۷۵ غواص دست بسته مدفون شد، تا همراه با ۱۷۵ یار خود پس از ۲۹ سال به آغوش خانواده‌اش باز گردد.

❖ زندگی با یک روحانی رزمنده که قاعداً بیشتر وقت خود را خارج از خانه می‌گذراند، چه سختی‌هایی داشت؟

من حدود شش سال با ایشان زندگی کردم و بیشتر آن سال‌ها، او در منزل حضور نداشت. مدتی که برای مرخصی به منزل می‌آمد، جهت تبلیغ دین و پاسخگویی به احکام در مناطق دورافتاده و محروم حاضر می‌شد. اکثراً مناطقی را انتخاب می‌کرد که جزو دورافتاده‌ترین،



«شهید شیخ شعاعی در کنار رزمندگان دفاع مقدس»

❖ فصل آشنایی‌تان با شهید شیخ شعاعی چگونه رقم خورد؟

آشنایی من با ایشان به سال‌های قبل از انقلاب باز می‌گردد. من با خواهر شهید دوست بودم و از طریق ایشان با شهید آشنا شدم. او یکی از مبارزان فعال در مبارزات انقلاب در کرمان بود. حاج آقا، اطلاعیه و سخنرانی‌های حضرت امام را در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۶ از قم به کرمان می‌آورد و به دست علاقه‌مندان می‌رساند. ایشان قبل از انقلاب، مشغول فعالیت‌های انقلابی بود و بعد از پیروزی انقلاب من را از پدرم خواستگاری کرد. او فردی مومن، معتقد و انقلابی بود و پس از مشورت با خانواده به خواستگاری او پاسخ مثبت دادم. در آن ایام، دانش‌آموز سال چهارم دبیرستان بودم و ایشان در حوزه علمیه قم مشغول به تحصیل بود، در سال ۱۳۶۰ با ایشان ازدواج کردم.

❖ به عنوان یک خانواده مذهبی، زندگی‌تان را چگونه آغاز کردید؟

مهریه‌ام، همان مهریه حضرت فاطمه زهرا^(س) بود. چون الگویم حضرت زهرا^(س) است تصمیم گرفتم در این زمینه نیز از حضرت زهرا^(س) الگو بگیرم. زندگی ساده‌مان را در یکی از اتاق‌های کوچه ارگ در شهر قم آغاز کردیم. خداوند سه فرزند به ما هدیه داد؛ فاطمه متولد ۱۳۶۰، زینب متولد ۱۳۶۱ و حسین متولد ۱۳۶۴. شهید در زمان

در زمان شاه ملعون، ایشان اولین فردی در مسجد جامع بود که فریاد مرگ بر شاه سر داد. اطمینان داشتم که حاج آقا فردی است انقلابی و پس از پیروزی انقلاب به دنبال اعتقاد و احیای آرمان‌های حضرت امام خواهد رفت و مسئولیتش بیشتر خواهد شد. او مردمی بود و در تمامی لحظات در کنار مردم حضور داشت. هیچ‌گاه مخالف فعالیت‌هایش نبودم، چون می‌دانستم که ایشان همسری هستند که متعلق به انقلاب و اجتماع است.

تولد هیچکدام از فرزندان حضور نداشت و در جبهه حاضر بود.

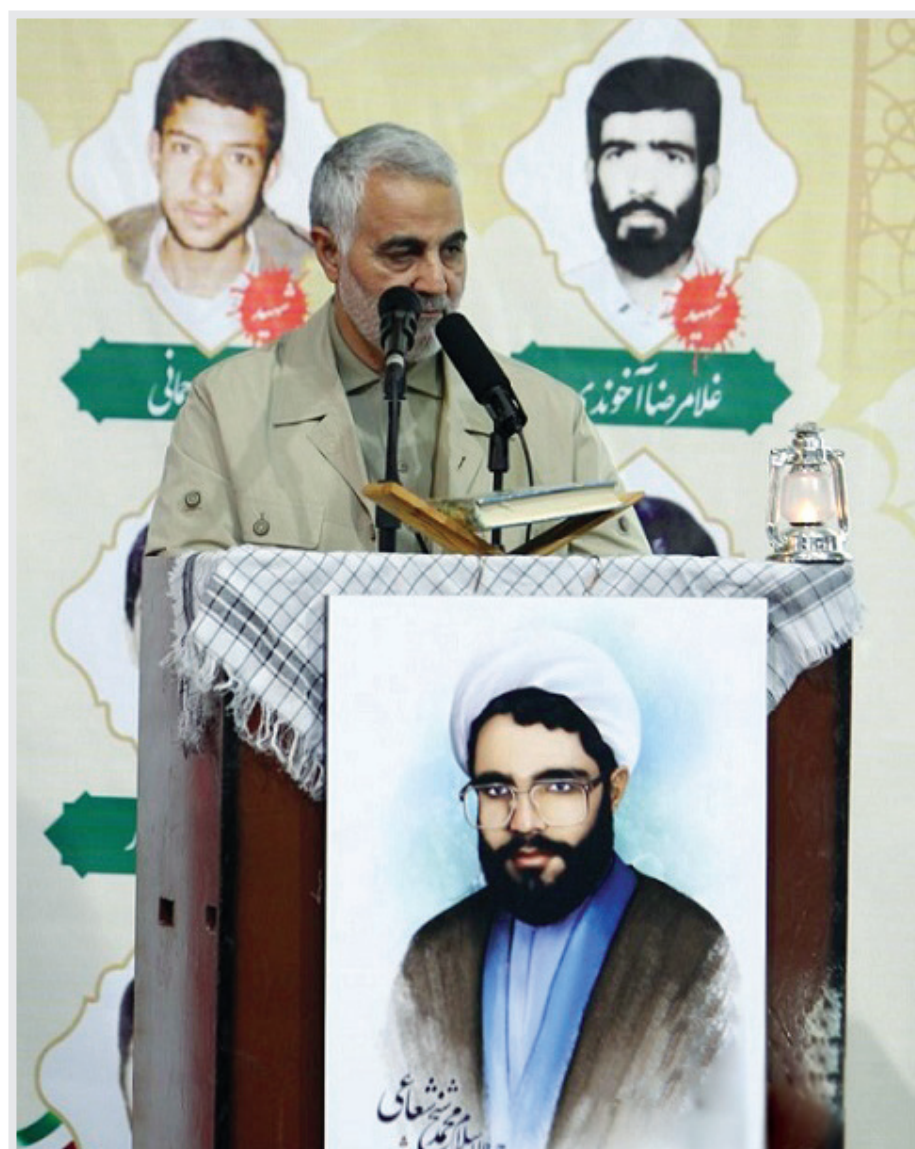
❖ فعالیت‌های انقلابی شهید چگونه ادامه یافت؟ از همان اوایل ازدواج مطلع بودم که ایشان از بطن مردم

محروم‌ترین، سخت‌ترین و گرم‌ترین نقاط در کشور بود. به ایشان پیشنهاد داده بودند تا در شهر بمانند و تبلیغ انجام دهند اما ایشان نپذیرفتند و برای مجاهدت، سخت‌ترین را انتخاب کردند. همسر همواره با آسودگی خاطر به جنگ می‌رفت، با اینکه خیلی به من و بچه‌ها وابسته شده بود. حتی مرتبه آخری که می‌خواست بروم، من برایش نامه فرستادم و در روز آخر به دستش رسیده بود. نامه را خوانده بود و به هم‌زمانش گفته بود من سعی کرده‌ام تا دلبستگی‌ام به خانواده کمتر شود، می‌ترسم این نامه دلبستگی مرا دوباره برقرار کند. برای همین نامه من را نخوانده بود. همواره به من می‌گفت شما در جهاد من اجر می‌برید.

لطفاً از ویژگی‌های اولین شهید غواص روحانی برایمان بگویید؟
ایشان مخلص و درستکار بود. وقتی وصیت‌نامه‌اش را

می‌خوانیم، گویی صحیفه‌ای است که به همه امور توجه دارد. به نماز اول وقت اعتقاد داشت و حضور در نماز جماعت را ارج می‌نهاد. نماز شب او را به یاد دارم که مناجات‌هایش زیبا بود و دلنشین. من از صدای مناجات و اشک‌هایش برای خدا، منقلب می‌شدم. در مسائل حرام و حلال محتاط بود و همواره امر به معروف را انجام می‌داد. هدف‌شان تبیین جوانان بود و قصد داشت آنها را برای اسلام، انقلاب و حفظ آرمان‌های نظام آماده کند.

به عنوان یک روحانی، در اعزام نیرو به جبهه نیز نقش داشتند؟
در این عرصه نیز زحمات بسیاری متحمل شد و هر زمان که به جبهه اعزام می‌شد به همراه خود، اندازه یک گردان نیرو به جبهه اعزام می‌کرد. به‌طوری که شهید حاج قاسم سلیمانی به ایشان گفته بود: «من باید گردانی به اسم شما نامگذاری کنم.» گویا تعدادی از جوانانی که



«سخنرانی شهید سلیمانی در مراسم بزرگداشت شهید شیخ شعاعی»

در آن زمان در مسیر درست گام برنمی‌داشتند را در مسیر درست هدایت کرد و آنها علاقه‌مند به حضور به جبهه شدند و اکنون از شهدای مطرح کشورمان هستند.

آیا برای شهادت همسران، آماده بودید؟
همسرم آمادگی شهادت را داشت، نوری در چهره‌اش بود که همه منتظر شهادتش بودیم. چند روز قبل از شهادتش به ما گفت «خوش به حال کسی که شهید می‌شود و پیکر و جنازه‌اش هم مفقود می‌شود.» پرسیدم که منظور شما از این حرف چیست؟ گفت «شهید به مقام والایش دست پیدا می‌کند، ولی خانواده شهید مفقودالاثراً، در محضر حضرت زهرا(س) رؤسید هستند.» برای همین خداحافظی آخرمان، وداعی بود برای همیشه.

از ۲۹ سال انتظار همسرانه و مادری فرزندان، که در نزد به شما امانت بودند، بگویید.

من زمان شهادت حاج آقا، ۲۱ سال سن داشتم. زن ۲۱ ساله به همراه سه بچه قد و نیم قد. دختر بزرگ من فاطمه پنج‌ساله، زینب چهارساله و حسین شانزده‌ماهه بود. تصمیم گرفتم برای ادامه زندگی راهی قم شوم. چون کوه استوار بودم و مسئولیت من سنگین‌تر از شهید بود، باید سنگ تمام برایشان می‌گذاشتم.

بعد از این همه سال چشم‌انتظاری، چگونه با بازگشت پیکرشان روبه‌رو شدید؟

لحظاتی که در کنار پیکر ایشان رسیدیم، گویی که شهید بال‌هایش را گشوده و فرزندانش را در آغوش گرفته بود. فرزندم سال‌ها نبودن‌های پدر را همانند یک حسرت در دل نگه داشته بودند. دخترانم پدر را در آغوش گرفته بودند و لحظات بسیار غریبی در حال روی دادن بود. وقتی پیکر را دیدم، گفتم: «اصلاً نیامده‌ام که بگویم خسته شده‌ام؛ خوش آمدی. فقط به قول‌هایی که به من دادی عمل کن، این سه امانت هم تقدیم به تو. دستشان را در دست می‌گذارم. الان که آمدی باید هم‌دوش من باشی. الان بچه‌ها به بودند نیاز دارند.» نمی‌دانم آن لحظه صدایی به گوشم رسید که گفت: «ما آن زمان به امام خمینی لبیک گفتیم و امروز هم آمدیم تا به سیدعلی خامنه‌ای لبیک بگوییم. سیدعلی تنه‌است، نیاز دارد که آمدیم.» امیدوارم من و فرزندانش ولایت‌فقیه و امام خامنه‌ای را تنها نگذاریم و آن‌طور باشیم که شهید می‌خواهد.

محل دفن شهید کجاست؟ گویا در ابتدا قرار بوده در قم دفن شوند؟

برایش دعای شهادت کنم، ایشان تاکید داشت طول عمر نمی‌خواهد برای همین من دعا کردم خدا بعد از سال‌ها زندگی پربرت، عاقبتشان را ختم به شهادت کند.

❖ فرازی از وصیت‌نامه شهید محمد شیخ شعاعی:

از همه مردم می‌خواهم تقوای الهی را پیشه خود سازند؛ همیشه به یاد خدا باشید و با ذکر خدا دل‌های خود را آرامش دهید. به برادران و سروران معظم و ارزشمند طلبه، توصیه می‌کنم که قدر و ارزش خود را بدانند و با غوطه‌ور شدن در دریای علم، دانش و مکتب الهی، از سنگرهای فرهنگی دفاع نمایند. امت حزب الله توجه داشته باشید منحرفین و مغرضین، مرموزانه سعی می‌کنند شما را از روحانیت راستین جدا کنند. باید سخت بیدار و هوشیار باشید و با آگاهی، توطئه آنها را خنثی سازید و سعی کنید تا از روحانیت اصیل خط بگیرید و در جریان مسایل سیاسی باشید. از مردم شهیدپرور و همیشه در صحنه می‌خواهم که در تمام صحنه‌ها حضوری فعال داشته باشید.

کردیم؛ بچه‌ها هم نوشتند: «زمانی وارد بهشت شدید، سلام ما را به پدرمان برسانید.» حاج‌قاسم از من که برایشان طول عمر از خداوند طلب می‌کردم، خواست تا

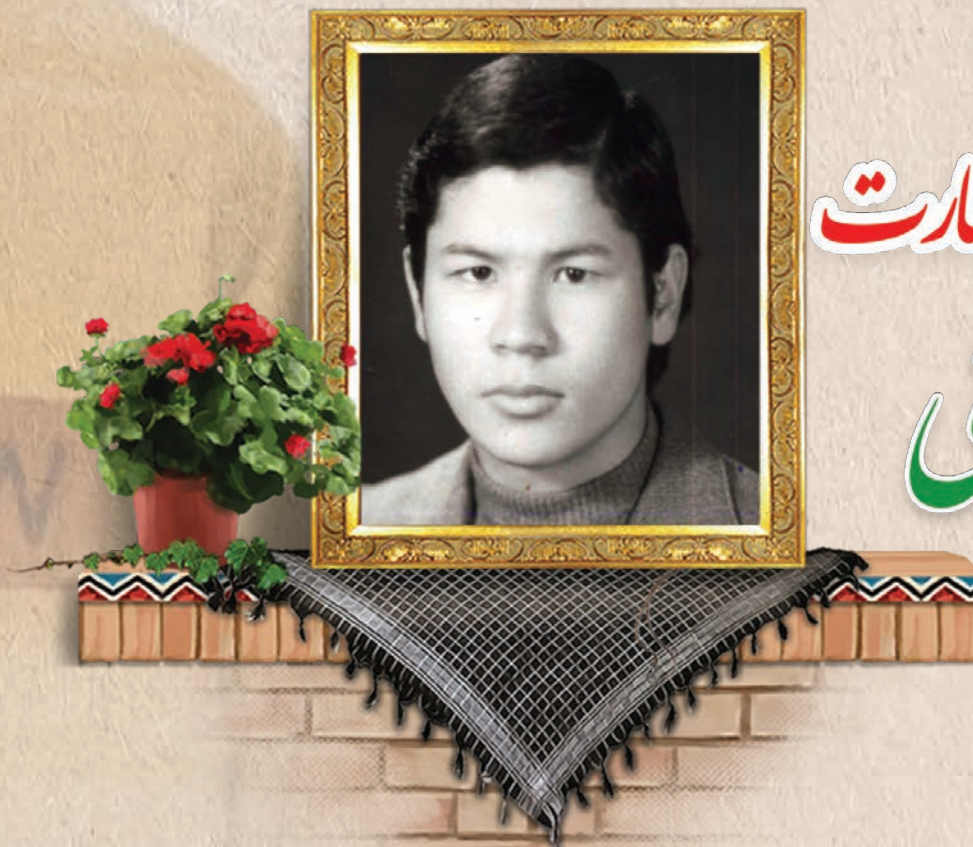
از همه مردم می‌خواهم تقوای الهی را پیشه خود سازند؛ همیشه به یاد خدا باشید و با ذکر خدا دل‌های خود را آرامش دهید. به برادران و سروران معظم و ارزشمند طلبه، توصیه می‌کنم که قدر و ارزش خود را بدانند و با غوطه‌ور شدن در دریای علم، دانش و مکتب الهی، از سنگرهای فرهنگی دفاع نمایند.



بله، قرار بود که شهید در قم دفن شود اما به خاطر دل مادر شهید، پیکر ایشان را به گلزار شهدای کرمان بردیم. چهار روز در قم تشییع شد و در مراسم حرم، جمکران و گلزار شهدای قم شرکت کردیم. با اینکه به کسی نگفته بودیم اما جمعیتی عظیمی از مردم و مسئولین در مراسم حضور داشتند. نماز برای پیکر ایشان را مرحوم آیت‌الله هاشمی شاهرودی قرائت کردند و قرار شد برای مراسم خاکسپاری راهی کرمان شود. فرزندانم سوار آمبولانس شده بودند و من به دنبال آمبولانس دویدم. به تصور اینکه آنها راهی کرمان شده‌اند به سمت خانه آمدم. خواهر شهید همراهم بود و می‌گفت مطمئن باش شیخ محمد بدون خداحافظی نمی‌رود و برمی‌گردد! به منزل که رسیدم، آمبولانس حامل پیکر شهید، وارد کوچه شد. باورم نمی‌شد! به حساب من الان آنها باید درجاده کرمان می‌بودند. حسین، زینب و فاطمه از آمبولانس پیاده شدند و پیکر پدر را روی دوششان گذاشتند و وارد خانه شدند. قرار شد بعد از ناهار و نماز به سمت کرمان حرکت کنیم. شهید مهمان‌نوازی‌اش مانند دورانی که زنده بود آغاز شد. همه ناهار را خوردند و با شهید وداع کردند. خوشحال بودم، هر چهارتایی‌مان سوار آمبولانس شدیم و پیکر شهید را هم سوار کردیم، این اولین سفر خانوادگی ما بود. پنج نفری از قم تا کرمان به راه افتادیم.

❖ از دیدار حاج قاسم با خانواده بگویید؟

قرار بود در یکی از روزها، نماینده ولی‌فقیه در سپاه قدس به منزل ما بیاید، ایشان با پسرم تماس گرفت و سوال کرد که آیا همه فرزندان شهید در منزل هستند و پاسخ مثبت بود. زنگ در که به صدا درآمد، حسین در را باز کرد و صدا زد «مامان حاج قاسم!» همه شوکه شدیم! ایشان وارد منزل شد و با همه احوال‌پرسی کرد و به فرزندان، نوه و عروسم انگشتی هدیه داد. رو به من کردند و گفتند «اول شما شهید شدید، سپس شیخ محمد». آن صحبت‌های حاج قاسم، دلم را قرص کرد. حاج قاسم برای من و بچه‌ها صحبت کرد و گفت: «راهی که من در آن قدم گذاشته‌ام، آخرش مشخص است، آخرش معلوم است که شهادت در پیش است.» ما از شنیدن صحبت‌های حاج قاسم ناراحت شدیم و حسین اشک می‌ریخت، حاج قاسم اشک‌های حسین را پاک کرد و دلداری‌اش داد. حاج قاسم پارچه‌ای سفید را از کیفش بیرون آورد و از ما خواست اسممان را روی آن بنویسیم و شهادت دهیم ایشان انسان خوبی بوده است. آنجا بود که من متوجه شدم این پارچه کفن ایشان است؛ هرچند فکر کردن به نبودن سردار برایمان دشوار بود اما به خاطر حاج قاسم، شهادت دادیم و آن را امضا



شهید غریب در اسارت محمد رضایی

گفتگوی شاهدیاران با فاطمه رضایی

اسارت برای شهید رضایی، همانند نردبانی بود که به خدا رسید

درآمد



شهید محمد رضایی در اول مردادماه ۱۳۴۶ در خانواده‌ای مذهبی در شهر مقدس مشهد متولد شد. پدر شهید رضایی از مبارزین علیه رژیم ستم‌شاهی بوده و با آغاز جنگ تحمیلی در جبهه نیز حضور فعال داشته است. اولین حضور محمد در جبهه، در سن چهارده سالگی و به همراه پدر بوده است. محمد رضایی از سن پانزده سالگی؛ حضور مداوم در جبهه داشته و در کنار تحصیل، به مبارزه علیه رژیم بعثی پرداخته است. وی پس از گذشت مدتی، به عنوان نیروی اطلاعات - عملیات در جبهه مشغول به رشادت شد. او از هوشمندی بالایی برخوردار بود و توانمندی وی در شناسایی و تفسیر نقشه‌های عملیات، فرماندهان را شگفت‌زده می‌کرد. محمد رضایی پس از شرکت در آزمون سراسری؛ در رشته پزشکی پذیرفته شد اما مبارزه علیه بعثی‌ها را وظیفه اصلی خود قلمداد می‌کرد لذا در آخرین عملیات به عنوان مسئول اطلاعات - عملیات دسته‌های غواصان در تیپ "۲۱ امام رضا (ع)" راهی عملیات کربلای چهار شد. وی در دی‌ماه ۱۳۶۵ در عملیات کربلای چهار به اسارت بعثی‌ها درآمد و به اردوگاه "تکریت ۱۱" منتقل شد. وی توسط بعثی‌ها شناسایی و تحت شکنجه‌های شدید قرار گرفت تا شاید اطلاعات مورد نیاز را به بعثی‌ها منتقل کند! اما سخنی نگفت و سرانجام در خردادماه ۱۳۶۶ بر اثر شکنجه‌های سهمگین، به شهادت رسید. محمد با دارا بودن سن کم، روح‌الایبی داشته و از شجاعت کم‌نظیری برخوردار بود. او معتقد بوده که باید گام در مسیر مبارزه قرار دهد و سخنان وی در آن ایام، حاکی از اعتقادات خالصانه او دارد. محمد رضایی؛ عاشق شهادت بود و رفتار و سخنان وی در مسیر شهادت قرار داشته است. خانواده شهید رضایی هم‌زمان با آزادی اسرا، منتظر بازگشت فرزند خویش بودند اما خبر شهادت وی به خانواده اعلام شد. شنیدن نحوه شکنجه و شهادت

وی برای خانواده، بسیار متأثرکننده بوده است. پیکر ایشان در سال ۱۳۸۱ در حالی که تا حدود بسیاری سالم بود به میهن بازگشت و با استقبال پرشور مردم و هم‌زمان وی در شهر "فاروج" در توابع استان خراسان به خاک سپرده شد. در روز تشییع پیکر شهید که در مردادماه انجام شد، قطرات خون شهید که گویا تازه بود از داخل تابوت بر روی افرادی که در زیر تابوت قرار داشتند، سرازیر شده بود. شهید رضایی بی‌تردید از اولیای الهی بود و در بهشتی بودن و همنشینی وی با حضرت اباعبدالله‌الحسین و شهدای کربلا، شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند. در ادامه؛ متن گفتگو با خواهر شهید محمد رضایی را می‌خوانید.

تواضع از خصوصیات بارز شهید رضایی بود. حضور مستمر وی در جنگ تحمیلی در شرایطی که از سن کمی برخوردار بود از وی مبارزی عارف ساخته بود. مهربان بود و نسبت به والدین از عطوفت خاصی برخوردار بود. ایشان در تحصیل، جزو نخبگان بود و در کنار حضور در جبهه به تحصیل پرداخت.

❖ شهید تا چه مقطعی ادامه تحصیل داد؟

محمد در تحصیل، از تیزهوشی بالایی برخوردار بود و در مدت حضور در جبهه، به صورت غیرحضوری به ادامه تحصیل پرداخت و موفق شد در آزمون سراسری در رشته پزشکی پذیرفته شود. خانواده با حضور وی در جبهه مخالف نبودند اما معتقد بودند که تحصیل جزو ضروریات در زندگی ایشان است و با کسب علم نیز می‌توان در مسیر انقلاب تاثیرگذار بود. پدرم تأکید داشت که ادامه تحصیل محمد، همانند جهاد در راه خداوند است. محمد نیز موافقت کرد تا مدتی از جبهه دور باشد تا بتواند به تحصیل در رشته پزشکی بپردازد و اینگونه در سلامت مردم نقش‌آفرین باشد. لذا تصمیم داشت پس از اتمام عملیات کربلای چهار، وارد دانشگاه شود.

❖ آیا از شهادت سخن می‌گفت؟

محمد با دارا بودن سن کم، روح والایی داشت و از شجاعت کم‌نظیری برخوردار بود. او معتقد بود که باید گام در مسیر مبارزه قرار دهد و سخنان وی در آن ایام حاکی از آن بود که اعتقادات خالصانه‌ای دارد. او عاشق

تواضع از خصوصیات بارز شهید رضایی بود. حضور مستمر وی در جنگ تحمیلی در شرایطی که از سن کمی برخوردار بود از وی مبارزی عارف ساخته بود. مهربان بود و نسبت به والدین از عطوفت خاصی برخوردار بود. ایشان در تحصیل، جزو نخبگان بود و در کنار حضور در جبهه به تحصیل پرداخت.



ارسال کمک‌های مردمی به جبهه فعالیت داشت. اولین حضور محمد در جبهه به همراه پدرمان شکل گرفت. به مدت یک ماه در جبهه حضور داشت و مشاهده ایثارگری رزمندگان در جنگ تحمیلی باعث شد تا محمد شیفته جبهه شود و پس از گذشت یک سال به جبهه شتافت و در عملیات‌های مختلف حاضر بود. پس از مدتی به عنوان مسئول اطلاعات - عملیات در تیپ امام رضا انتخاب شد. وی حضور در جبهه را وظیفه شرعی خود برمی‌شمرد و معتقد بود؛ وظیفه هر فرد مسلمانی است که در برابر ظلم و استکبار ایستادگی کند.

❖ لطفاً از خصوصیات بارز شهید بفرمایید؟

❖ لطفاً خودتان را معرفی کنید؟

فاطمه رضایی، خواهر شهید محمد رضایی هستم، در سال ۱۳۴۳ در خانواده‌ای مذهبی در مشهد متولد شده‌ام. سه برادر و سه خواهر بودیم که شهید محمد رضایی فرزند سوم خانواده بود.

❖ شهید محمد رضایی در چه خانواده‌ای متولد و رشد یافت؟

محمد از همان ایام کودکی با محیط مسجد آشنا شد و حضور فعالی در مراسم مذهبی داشت. او همانند دیگر اعضای خانواده، پشتیبان ولایت فقیه بود و جان خود را جهت استحکام پایه‌های انقلاب تقدیم کرد. پدرم؛ جزو مبارزین علیه رژیم ستم‌شاهی بود و پس از پیروزی انقلاب نیز حضور فعال در جبهه داشت. ایشان علاوه بر حضور در جبهه، نسبت به جمع‌آوری و ارسال کمک‌های مردمی به جبهه نقش‌آفرین بود. مادرم مشوق فرزندان بود و با اینکه عاشقانه فرزندانش را دوست داشت اما به تصمیم محمد مبنی بر حضور در جبهه احترام گذاشت و او را بدرقه کرده و دعاگوی وی بود. مادرم جزو ایثارگرانی بود که با استقامت سعی داشت تا رزمندگان را در جنگ تحمیلی یاری رساند.

❖ اولین حضور شهید رضایی در جبهه چگونه بود؟

همانگونه که اشاره داشتیم، پدرمان جزو مبارزین انقلاب بود و با آغاز جنگ تحمیلی در جبهه حضور داشت. ایشان علاوه بر حضور در صحنه رزم، در جمع‌آوری و





« شهید محمد رضایی (نفر اول سمت راست) در کنار رزمنده دفاع مقدس

شهادت بود و رفتار و سخنان وی در مسیر شهادت قرار داشت. به خاطر دارم در آخرین دیداری که با وی داشتم؛ پیکر یکی از همزمانش که به درجه رفیع شهادت نائل شده بود در حال تشییع بود. در آن لحظات، علی‌رغم آنکه بسیار غمگین بود اما افسوس می‌خورد که چرا خود به شهادت نرسیده است. در همان لحظات بیان کرد که آرزو دارد به شهادت برسد و اطمینان داشت که پیکر ایشان به دست خانواده خواهد رسید و تا مدت‌ها پنهان خواهد بود.

چه شد که به عنوان نیروی اطلاعات - عملیات مشغول به فعالیت شد؟

محمد جزو نیروهای اطلاعات - عملیات در جبهه بود اما تأکید داشت که من سرباز امام خمینی و امام زمان می‌باشم. محمد؛ فردی تیزهوش بود و علاوه بر تحصیل، قدرت خارق‌العاده‌ای در تحلیل نقشه‌های جغرافیایی و مناطق عملیاتی داشت. او یکی از نیروهای زبده اطلاعات - عملیات بود و فرماندهان جنگ به توانمندی ایشان واقف بودند. فعالیت در زمینه اطلاعات - عملیات در ایام جنگ تحمیلی، جزو فعالیت‌های خطرناک به شمار رفته و نیاز به تبحر و شجاعت دارد. محمد؛ علاوه بر شجاعت از توانمندی و هوشمندی برخوردار بود که باعث شد در این زمینه به فعالیت مشغول شود.

خانواده چگونه از اسارت وی مطلع شد؟

پس از عملیات «کربلای چهار»، تا مدت‌ها از وضعیت او بی‌اطلاع بودیم و برای کسب اطلاعات از سرنوشت وی در مراکز مختلفی حاضر شده و پیگیر بودیم اما اطلاعی از وی کسب نکردیم! پس از گذشت مدتی، توسط یکی از بستگان متوجه شدیم که تصویری از ایشان در حالی که در اسارت دشمن قرار دارد در یکی از روزنامه‌های کشورهای حاشیه خلیج فارس به چاپ رسیده است. آن روزنامه به دست ما رسید و اینگونه اطمینان یافتیم که محمد در اسارت دشمن قرار دارد. با صلیب سرخ مکاتبه انجام داده و با در اختیار قرار دادن مدارک مورد نیاز، اعلام کردیم که فرزندان ما در حالی که در اسارت دشمن قرار دارد، مورد شناسایی قرار داده‌ایم. پس از گذشت مدتی، تصویری از محمد را از طریق صلیب سرخ دریافت کردیم که اعلام شده بود ایشان به دلیل بیماری در ایام اسارت به شهادت رسیده است. شهادت وی را نپذیرفته و آن را توطئه دیگری از دشمن قلمداد کردیم لذا منتظر بازگشت وی بودیم.

با آزادی و بازگشت اسرا به کشور، چگونه از

شهادت وی مطلع شدید؟

سال‌های انتظار برای بازگشت محمد ادامه داشت که خبر مبادله اسرا پس از پایان جنگ تحمیلی اعلام شد. در لحظات آزادی اسرا، نسبت به آذین‌بندی منزل و محله اقدام کرده و خود را برای بازگشت محمد آماده کرده بودیم. یکی از همزمان محمد که در ایام اسارت نیز در کنار ایشان حضور داشت، پس از آزادی حاضر نشده بود به نزد خانواده خویش برود و برای دیدار با خانواده ما آمد. ماجرای شکنجه‌های سهمگین و نحوه شهادت محمد را برایمان روایت کرد و اینگونه شادمانی خانواده تبدیل به سوگاری شد. پس از گذشت مدتی، افراد دیگری که در کنار ایشان در اسارت بودند به دیدار خانواده ما آمدند و خاطرات بسیاری از شجاعت محمد را روایت کردند. آنها به نیکی از او یاد می‌کردند و اشاره داشتند که با وجود آنکه خود مجروح بود اما سعی داشت تا به افراد ناتوان یاری رسانده و آنها را دلداری می‌داد. روایت شکنجه او به قدری تلخ است که اکنون پس از گذشت سال‌ها، حاضر نیستم نحوه شکنجه محمد را بشنوم.

از مراسم تشییع پیکر شهید رضایی و حضور مردم بگوئید؟

سال‌های انتظار برای بازگشت محمد ادامه داشت که خبر مبادله اسرا پس از پایان جنگ تحمیلی اعلام شد. در لحظات آزادی اسرا، نسبت به آذین‌بندی منزل و محله اقدام کرده و خود را برای بازگشت محمد آماده کرده بودیم. یکی از همزمان محمد که در ایام اسارت نیز در کنار ایشان حضور داشت، پس از آزادی حاضر نشده بود و به نزد خانواده خویش برود و برای دیدار با خانواده ما آمد.

زمانی که برای زیارت پیکر ایشان در معراج شهدا حضور یافتیم، با پیکر محمد در حالی که سال‌ها در خاک مدفون بود اما تا حدود بسیاری سالم بود مواجه

کردند را باید بازگو کرد. شب قبل از عملیات؛ برای دیدن پدرم که در عملیات «کربلای چهار» جزو غواصان اطلاعات عملیات لشکر پنج نصر خراسان بود به خرمشهر رفته بودم؛ شهید رضایی را برای چندمین مرتبه ملاقات کردم. قرار بود در آغاز عملیات «کربلای چهار»، نیروهای عمل کننده خراسان از نهر «خین» به دشمن حمله کنند. غواصان خط شکن در شب آغاز عملیات، در آن محل مستقر بودند. شهید رضایی یکی از مسئولان اطلاعات - عملیات غواصان در تیپ ۲۱ امام رضا بود که به همراه نیروهای عمل کننده در عملیات «کربلای چهار» با رشادت فراوان به عنوان خط شکن وارد درگیری با دشمن شد و علیرغم عدم پوشش از سوی نیروهای پشتیبانی، موفقیت هایی نیز به دست آورد. انجام عملیات کربلای چهار، توسط آمریکا و با پشتیبانی ماهواره ای به اطلاع بعضی ها رسیده بود. بنا بر تدبیر فرماندهان، نیروهای خط شکن ما در این عملیات، به دشمن بعضی یورش برده و بر اثر آتش سنگین دشمن، دچار جراحت شده و تعدادی اسیر و شهید شدند.

شهید محمد رضایی نیز در این عملیات به اسارت دشمن درآمد. پس از انتقال اسرای ایرانی به اردوگاه؛ بعضی ها و شکنجه گران آنها از جمله «علی آمریکایی» و «عدنان» که جزو شکنجه گران وحشی رژیم بعثی به شمار می رفتند، متوجه شدند که محمد رضایی یکی از مسئولین دسته غواص ها بوده و در شب عملیات کربلای چهار، رشادت هایی از خود نشان داده است. او را به شکنجه گاه منتقل کرده و چندین روز تحت شکنجه های فراوان قرار دادند. هدف دشمن از انجام این رفتارها؛ علاوه بر تضعیف روحیه اسرای اردوگاه، درهم شکستن مقاومت سرسختانه محمد رضایی بود. این دو دژخیم وحشی با استفاده از کابل به جان محمد افتادند و جسم نحیف او را مورد ضربات پی در پی قرار دادند. سپس وی را به داخل حمام منتقل کرده و شکنجه های سهمگین را ادامه دادند. با هر ضربه کابلی که فرود می آمد، شیشه حمام می شکست! با شکستن شیشه ها و افتادن محمد بر روی آن، او را بر روی شیشه های شکسته به حرکت واداشتند. «عدنان» با وحشی گیری به محمد گفت که اگر سخن نگوید او را خواهد کشت! اما محمد با صدایی ضعیف و ناله ای دردآور ذکر «یا زهرا» می گفت!

محمد را داخل حمام عراقی ها، بر روی صندلی قرار داده و آب داغ را بر پیکر نحیف وی سرازیر کردند! حتی پای را از این فراتر گذاشته و سیم برق را در حالی که دست های وی به صندلی بسته شده بود، متصل کردند. در حالی که وی از درد به خود می پیچید، نمک بر روی زخم ها و



«شهید محمد رضایی (نفر اول سمت چپ) در کنار رزمندگان دفاع مقدس

در برنامه ها و مناسبت هایی که برای بزرگداشت شهدا برگزار می شود، با دوستان و همزمان ایشان صحبت می کنیم و آنها به نیکی از محمد یاد می کنند. آنها نسبت به خانواده ما محبت دارند و در اسارت از سوی محمد رضایی مورد محبت قرار گرفته اند. همزمان ایشان از تلاش های وی در ایام اسارت در روحیه دادن به اسرا روایت های بسیاری دارند.



دست رژیم ملعون بعثی برای شما دشوار است، در صورت امکان آن لحظاتی که همزمان ایشان برای شما روایت کرده اند را بازگو بفرمایید؟

سید محسن حیدری؛ آزاده دفاع مقدس اینگونه از شهید رضایی یاد می کند: «می دانم طاقت شنیدنش را دارید یا خیر! اینها قصه نیست، داستان نیست! باید راز و رمز مظلومیت شهید رضایی را گفت. باید همه بدانند که چگونه شهید شد و چه بر اسرا گذاشت! سختی هایی که این «الماس های درخشان» در ایام اسارت تحمل

شدیم. با مشاهده پیکر ایشان و سوال از علما؛ اطمینان یافتیم که وی جزو صالحین بوده است. هنگامی که پیکر مطهرش در شهرستان «فاروج» تشییع شد، بر روی لباس افرادی که در زیر تابوت قرار داشتند، خون جاری شد که نشان می داد، خون محمد رضایی کماکان برای انقلاب جاری است. برادرم؛ با دارا بودن سن کم، به مدارج عالی معنویت رسید و جزو افرادی بود که در استحکام پایه های انقلاب و حفظ اسلام، نقش آفرین بود. شهادت نیز مزد زحمات وی بود که از سوی خداوند به ایشان اعطا شد.

❖ اکنون پس از گذشت سال ها از شهادت وی، چگونه از او یاد می شود؟

در برنامه ها و مناسبت هایی که برای بزرگداشت شهدا برگزار می شود، با دوستان و همزمان ایشان صحبت می کنیم و آنها به نیکی از محمد یاد می کنند. آنها نسبت به خانواده ما محبت دارند و در اسارت از سوی محمد رضایی مورد محبت قرار گرفته اند. همزمان ایشان از تلاش های وی در ایام اسارت در روحیه دادن به اسرا روایت های بسیاری دارند. تعدادی از اسرای که در ایام اسارت در کنار ایشان بوده اند مرتب به خانواده شهید رضایی سرکشی می کنند و نسبت به خانواده شهید ابراز محبت دارند. با بیان خاطرات ایام اسارت که مملو از شجاعت محمد رضایی است، نسبت به این شهید بزرگوار احساس غرور می کنیم.

❖ با اینکه بیان نحوه شکنجه و شهادت وی به

ساعات‌های متوالی او را با استفاده از کابل مورد شکنجه قرار دادند و بدن شهید رضایی، مملو از زخم‌های ناشی از شکنجه بود. بعضی‌ها مدعی بودند که او در عملیات کربلای چهار، تعداد بسیاری از نیروهای عراقی را کشته است. در اثر شکنجه سخت و طاقت‌فرسای بعضی‌ها بر او، بسیاری از نگهبان‌های اردوگاه نقش داشتند؛ از جمله افرادی ملقب به «عدنان» و «ابلیس». اما بعدها مطلع شدیم که یکی دیگر از افسران بعضی ملقب به «علی آمریکایی» جزو شکنجه‌گران اصلی بوده است. پس از شکنجه‌های فراوان، او را بر روی صندلی نشانده و از طریق اتصال برق، او را مورد شکنجه قرار داده‌اند. بر روی جسم نیمه‌جان محمد، آب داغ ریخته و اینگونه او را به شهادت رساندند.



جانم را مدیون شهید «محمد رضایی» هستم چون اگر برای نجات خویش سخن می‌گفت، من یکی از افرادی بودم که زیر شکنجه به شهادت می‌رسیدم. عراقی‌ها توسط یکی از عوامل ضدانقلاب، وی را شناسایی کرده و مطلع بودند که شهید رضایی جزو رزمندگان اطلاعات - عملیات بوده است و در صدد بودند تا دیگر رزمندگان واحد اطلاعات - عملیات را معرفی کند اما وی مقاومت کرد تا دیگر رزمندگان محبوس در رژیم بعضی، مورد شکنجه قرار نگیرند.

❖ اگر سخن پایانی است بیان بفرمایید؟

از خدا طلب می‌کنم توفیق دهد تا راه شهدا را ادامه داده و پشتیبان ولایت فقیه باشیم. رزمندگانی که در زندان‌های مخوف بعضی، تحت شکنجه‌های سهمگین به شهادت رسیده‌اند که نشان از سنگدلی دشمن دارد، اما رزمندگان ما در اسارت نیز ایثارگری و مبارزه را ادامه داده و نبرد علیه دژخیم را متوقف نکردند. شهید محمد رضایی یکی از اسرایی بود که برای دفاع از جان دیگر اسرا، تحت شکنجه قرار گرفت و ایثار و فداکاری را به حد اعلا رساند تا جان دیگر اسرا حفظ شود. او اسارت را به نردبانی تبدیل کرد که با استفاده از آن به خدا رسید. فداکاری و ایثار شهدا در جامعه ماندگار است اما ایثار شهدای غریب در اسارت باید در جامعه برای مردم بازگو شود.

کرد. هیچ کدام از اسرا، حق صحبت با دیگری را نداشتند و در صورت مشاهده، از سوی بعضی‌ها به شدت مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتیم. فردای همان روز، او را به شکنجه‌گاه مخوف تکریت منتقل کرده و پس از ضرب و شتم بسیار، از سقف آویزان کردند. بدن او را به وسیله میله‌های داغ به شدت سوزانده و بر روی شیشه‌های شکسته غلتانیدند. ساعات‌های متوالی او را با استفاده از کابل مورد شکنجه قرار دادند و بدن شهید رضایی، مملو از زخم‌های ناشی از شکنجه بود. بعضی‌ها مدعی بودند که او در عملیات کربلای چهار، تعداد بسیاری از نیروهای عراقی را کشته است. در اثر شکنجه سخت و طاقت‌فرسای بعضی‌ها بر او، بسیاری از نگهبان‌های اردوگاه نقش داشتند؛ از جمله افرادی ملقب به «عدنان» و «ابلیس». اما بعدها مطلع شدیم که یکی دیگر از افسران بعضی ملقب به «علی آمریکایی» جزو شکنجه‌گران اصلی بوده است. پس از شکنجه‌های فراوان، او را بر روی صندلی نشانده و از طریق اتصال برق، او را مورد شکنجه قرار داده‌اند. بر روی جسم نیمه‌جان محمد، آب داغ ریخته و اینگونه او را به شهادت رساندند.

پیکر نحیفش ریختند. محمد در حالی که در برابر دشمن بعضی و «علی آمریکایی» و «عدنان» تسلیم نشده و از ائمه اطهار، یاری و کمک می‌طلبید؛ «عدنان» صابون را در دهان وی قرار داد و با فرو رفتن صابون به حلق و بسته شدن راه تنفسش، صدای محمد؛ برای همیشه خاموش شد. محمد رضایی به ندای خداوند؛ لبیک گفت و مظلومانه و در غربت، در اردوگاه «تکریت ۱۱» شربت شهادت را نوشید.

آزاده و رزمنده دفاع مقدس؛ محمد رضا یزدیان از هم‌زمان شهید بوده و در خاطراتی که در کتاب «بازماندگان نیمه‌جان» نگاشته است، شهید محمد رضایی را اینگونه روایت می‌کند: «یک روز قبل از شناسایی محمد رضایی و آغاز شکنجه بر او، در محوطه اردوگاه در حالی مشغول به قدم زدن بودم؛ وی را ملاقات کردم. او به آرامی از کنار من عبور کرد و بدون آنکه توجه بعضی‌ها را به خود جلب کند گفت: «یزدیان، نگاه نکن! راه برو و فقط جلو را نگاه کن؛ ما تحت نظرم! خیلی مراقب باش و به هیچ کس اعتماد نکن. به گمانم لو رفته‌ایم!» او این جملات را بیان و به سرعت از کنار من عبور





شهید غریب در اسارت حبیب جریری

شهید دکتر حبیب جریری به روایت زهرا قبادی حبیب ارتش



درآمد

شهید حبیب جریری در هفدهم بهمن ماه ۱۳۱۱ در شهر شیراز به دنیا آمد. تا پایان دبیرستان در شیراز و آباده به تحصیل مشغول بود. بعد از اخذ دیپلم و شرکت در آزمون، در رشته داروسازی دانشگاه تهران پذیرفته شد. به علت مشکلات مالی تصمیم گرفت تا از بورسیه ارتش استفاده کرده و به گذراندن دوره دکترای داروسازی مشغول شود. بعد از پایان دوره داروسازی، دوره تخصصی علوم آزمایشگاهی را طی کرد. در سال ۱۳۳۸ به علت فعالیت‌های سیاسی دستگیر و به مدت یک سال در زندان رژیم شاه اسیر بود. در سال ۱۳۴۰ ازدواج و صاحب سه فرزند شد. در سال‌های ۱۳۴۹-۱۳۴۸ با حضور در کلاس‌های دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد و آشنایی با اندیشه‌های دینی و اسلامی، به فعالیت در اندیشه‌های والای حضرت امام (ره) مشغول بود. به علت فعالیت‌های مبارزاتی در سال ۱۳۵۳ برای دومین مرتبه دستگیر و به مدت چهار سال تحت شکنجه‌های جسمی و روحی فراوان قرار گرفت اما هیچ‌گاه از آرمان الهی و انسانی خود کوتاه نیامد. در اولین کابینه دولت جمهوری اسلامی به ریاست مهندس بازرگان، ایشان به سرپرستی نهضت سوادآموزی انتخاب و مشغول به کار شد. در شهریورماه ۱۳۵۸ به سمت استاندار سیستان و بلوچستان انتخاب گردید. در اسفندماه ۱۳۵۸ به تهران منتقل و به عنوان استاندار تهران انتخاب و تا شهریورماه ۱۳۵۹ در این سمت به خدمت مشغول بود. با شروع جنگ تحمیلی و گذشت دو هفته از آن، در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۱۴ به همراه گروه پزشکی به صورت جهادی به منطقه جنگی عزیمت نمود. ایشان به همراه سه پزشک دیگر در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۱۹ زمانی که عازم بیمارستان صحرایی بود، در جاده آبادان - ماهشهر به اسارت نیروهای بعثی درآمد. مدتی در اسارت دشمن بود و پس از آن در استخبارات به شهادت رسید. در ادامه به بررسی زندگی مبارزاتی ایشان با روایت همسر شهید خواهیم پرداخت.

❖ مکتب‌خانه‌ای برای فراگیری آیات الهی

حبیب جریبری از همان ابتدای سن بلوغ، نماز اول وقت را فراموش نمی‌کرد، صبح‌ها با صوت قرآن، آغاز روزی خوب و پرنشاط را به همه از جمله همسایگان اعلام می‌کرد و آنها از شنیدن صوت قرآن او لذت می‌بردند. هنوز هم مسن‌ترها در آباده، نام و یاد او را با صوت قرآن به یاد می‌آورند. سال‌های رشد حبیب، مصادف با تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران بود. حبیب گرایش مذهبی داشت و کمتر وارد سیاست می‌شد و بیشتر کتاب‌های مذهبی را مطالعه می‌کرد. حبیب تحصیلات دبیرستان را تا مقطع سیکل در دبیرستان آباده گذراند و از آنجا که خود را در قبال خانواده مسئول می‌دانست، برای ادامه تحصیل به دبیرستان نظام در اصفهان رفت تا با کسب درآمد، ادامه تحصیل دهد.

❖ بورسیه ارتش

پس از اتمام دوره دبیرستان نظام با بورسیه ارتش، دوره دکتری داروسازی را در تهران گذراند. او در ایام تحصیل به تحقیق و آموختن زبان‌های مختلف علاقه داشت. در مدت کوتاهی توانست به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و عربی آشنایی پیدا کند. تصمیم گرفته بود زبان روسی را نیز بیاموزد و با جدیت بسیار در آموختن این زبان کوشش می‌کرد. برای استفاده از نشریات روسی به انجمن ایران - شوروی و سفارت شوروی در ایران رفت‌وآمد داشت. برای دولت آن زمان، پذیرش این موضوع که فرد ارتشی به سفارت شوروی و انجمن دوستی ایران و شوروی رفت‌وآمد داشته باشد، دشوار بود و گمان می‌کردند که وی ممکن است جاسوس شوروی باشد! این بود که وی را دستگیر و به ۱۳ ماه زندان محکوم کردند تا بتوانند او را از ارتش اخراج کنند.

❖ ایام پس از آزادی

پس از آزادی از زندان، موفق شد دوباره به دانشگاه برود و دکتری علوم آزمایشگاهی را نیز دریافت کند. در سال ۱۳۴۰ ازدواج کرد و صاحب سه فرزند به نام‌های فریدون، فیروزه و سلمان شد. در سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰، مسئول آزمایشگاه درمانگاه تراب بود و ضمن اشتغال در تعدادی از بیمارستان‌های تهران با مشارکت برخی از دوستان، آزمایشگاه خصوصی دایر و عصرها در آنجا مشغول به کار شد.

❖ مسیری که با شهادت رقم خورد

او انسانی آزاده و انقلابی بود که می‌کوشید اندیشه‌های انقلاب را در محیط اطراف خود به کار گیرد. در بیمارستان‌ها، آزمایشگاه و داروخانه کار می‌کرد

و اگر کوچک‌ترین فرصتی به‌دست می‌آورد به مطالعه می‌پرداخت. با این که درآمد مناسبی داشت اما متمایز از دیگران زندگی نکرد و همیشه سعی داشت با امکانات کم، فضا را برای شاد بودن و زندگی بهتر فراهم و دیگران به‌خصوص نزدیکان را در این شادی شریک کند. او همیشه به یاد همه کسانی بود که برای بهتر زندگی کردن تلاش می‌کردند. او با رویی گشاده به آن‌ها کمک می‌کرد و به همین سبب وقتی در زندان بود، نبودنش بیشتر احساس می‌شد چون در هر کجا که حرکت یا موقعیتی برای شکوفایی وجود داشت او حاضر بود و غیاب او؛ روند این شکوفایی را مختل می‌کرد.

❖ شاگردی شایسته برای دکتر شریعتی و استاد مطهری

در عرصه سیاسی نیز فعال بوده و کتاب‌های مختلف مذهبی را مطالعه می‌کرد. در سال ۱۳۴۹ با اندیشه‌های دکتر شریعتی آشنا شد و این اندیشه‌ها را نجات‌بخش خویش یافت. با تمام وجود در راه نشر، تبلیغ و ترویج آن گام برداشت و سایر افراد خانواده را نیز در این راه هدایت کرد. سرانجام ماموران ساواک حبیب را در سال ۱۳۵۳ دستگیر و با وجود شکنجه نتوانستند از او اطلاعاتی راجع به دیگران به‌دست آورند، اما به پنج سال زندان محکوم شد. در آذرماه ۱۳۵۷ و همزمان با اوج‌گیری انقلاب، از زندان آزاد و به ادامه فعالیت‌های انقلابی پرداخت.

❖ انتخاب به‌عنوان سکاندار نهضت سوادآموزی

پس از پیروزی انقلاب، به سمت دبیرکل کمیته جهانی پیکار با بی‌سوادی منصوب شد. همچنین مدتی نیز به‌عنوان استاندار سیستان و بلوچستان به آن استان رفت و در دی ماه ۱۳۵۸ به سمت استاندار تهران منصوب شد.

❖ آغاز جنگ تحمیلی و انجام فعالیت‌های جهادی

با شروع جنگ تحمیلی در ۱۵ مهرماه ۱۳۵۹ به همراه گروه پزشکی به جبهه رفت و پس از مدت کوتاهی به اسارت نیروهای عراقی درآمد. مدتی پس از اسارت، خبرهای غیرمستقیم از او دریافت می‌شد اما به تدریج؛ خانواده از سرنوشت وی بی‌خبر ماند. پس از پایان جنگ و آزادی اسراء، افرادی که با او در اردوگاه‌های عراق حضور داشتند روایت می‌کنند که در اردوگاه به آموزش، تعلیم و تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه و روحیه دادن به سایر اسراء می‌پرداخت. همین فعالیت‌ها باعث شد که او و تعدادی دیگر از فعالان اردوگاه را از جمع سایر اسراء جدا کرده و به مکان‌های نامعلومی منتقل کنند به طوری که ماموران صلیب سرخ نیز نتوانستند اثری از آنان بیابند.

❖ ازدواج و تشکیل خانواده

در سال ۱۳۳۷ به عقد یکدیگر درآمدیم. حبیب به دلیل مشکلات خانوادگی، ارتش را انتخاب کرده بود تا بتواند در رشته داروسازی تحصیل کند، اما در سال ۱۳۳۸ به دلیل عقاید و یادگیری زبان روسی دستگیر



« شهید جریبری در بازدید از مناطق محروم استان سیستان و بلوچستان



« شهید جریری در بازدید از مناطق محروم استان سیستان و بلوچستان

سخت‌گیری‌هایی که در آن مقطع زمانی وجود داشت، تصمیم داشتیم به خارج از کشور برویم. برادر دکتر جریری در آمریکا بود و شنیده بودیم که انجمن‌هایی در آمریکا و کانادا است و بهتر است برای ادامه فعالیت مبارزاتی به خارج از کشور برویم. پاسپورت گرفته و قصد مهاجرت داشتیم. عده‌ای از دوستان به منزل ما آمدند و درخصوص مهاجرت ما نگران بودند. نگرانی این افراد این بود که ممکن است فعالیت‌های مبارزاتی که در حال انجام است متوقف شود و گروه از بین برود! با دعوت‌نامه‌ای که از سوی برادر دکتر جریری دریافت کردیم، به منزل آنها در آمریکا رفتیم. برادر دکتر در خط سیاسی و مبارزاتی نبود. در مطالعات، بررسی‌ها، تلفن‌ها و برخوردهایی که داشتیم، متوجه شدیم که اگر می‌خواهیم برای مردم کاری انجام دهیم باید بین مردم باشیم. این بود که بعد از ۵۰ روز و در سال ۱۳۵۳ به ایران بازگشتیم.

❖ دستگیری توسط ساواک

حبیب با دایی من؛ آقای عمرانی، در پخش سخنان و کتاب‌های مذهبی حضرت امام فعالیت می‌کرد. بعد از دستگیری عمرانی، یقین داشتیم که دکتر را نیز دستگیر می‌کنند. روزی به منزل مادر بزرگم رفته بودم که دکتر جریری با من تماس گرفت و خواست که به منزل بروم! با ورود به منزل مشاهده کردم که ساواک در حال تجسس کامل منزل است. بعد از اتمام تجسس منزل، ایشان را به همراه خود بردند. به این ترتیب ماموران

بعضی از مطالب دکتر شریعتی را با دست می‌نوشتیم و در استخراج سخنان ایشان نیز فعالیت می‌کردم. در آن ایام، سخنان و افکار دکتر شریعتی برای ما جالب بود و به آنها علاقه‌مند بودیم. در فعالیت‌هایی که در حسینیه انجام می‌دادیم، دوستان و آشنایان نیز به ما کمک می‌کردند. حتی از خواهران دکتر جریری برای مخفی کردن کتاب‌های حسینیه ارشاد کمک می‌گرفتیم.



دکتر شریعتی طرح کرده بود، یعنی مشی آگاهی‌بخشی به جامعه که آن را وظیفه روشنفکران در آن دوران می‌دانست؛ باور داشت. در مجموع؛ گروه ما به این مشی باور داشت و دنبال کار مسلحانه نبود. دکتر جریری نیز به هیچ عنوان، مشی مسلحانه را قبول نداشت و به فعالیت‌های فرهنگی و آگاهی‌بخش باور داشت.

❖ مهاجرت به غرب و بازگشت به کشور

با توجه به دستگیری‌های گسترده رژیم شاه و

و به مدت چهار سال در زندان بود. محکومیت ایشان باعث شد تا از ارتش اخراج شود. زمانی که با او ازدواج کردم تحصیلاتش در رشته داروسازی به اتمام رسیده و صبح‌ها در داروخانه بیمارستان و عصرها نیز در داروخانه دیگری کار می‌کرد.

❖ آشنایی با دکتر شریعتی

منزل مادر بزرگم جنب حسینیه ارشاد بود و دایی‌هایم با سخنرانی‌های دکتر شریعتی آشنا بودند. وقتی به منزل‌شان می‌رفتیم ما را به خواندن کتاب و گوش دادن به سخنان ایشان ترغیب می‌کردند. بعد از مدتی ایشان نیز به شریعتی علاقه‌مند شده و کتاب‌هایش را مطالعه می‌کرد و به بحث و گفتگو می‌پرداخت. فرد فعالی بود و اگر از صحیح بودن مسیری اطمینان حاصل می‌کرد، تلاش وافر در آن جهت صرف می‌کرد. برای فعالیت در حسینیه تلاش می‌کرد و جهت چاپ کتاب تشیع علوی و صفوی، پیگیر بود. اقدامات مبارزاتی بسیاری در حسینیه انجام می‌دادیم و درخصوص چاپ کتاب‌های دکتر شریعتی که به‌صورت مخفیانه چاپ می‌شد، پشتکار ویژه‌ای داشت.

❖ فعالیت در حسینیه ارشاد

به مطالعه علاقه‌مند بودم و حتی روز عقدم نیز مطالعه را کنار نگذاشتم. دکتر جریری نیز به مطالعه علاقه‌مند بود و هر دو نفرمان به‌صورت روزانه مطالعه داشتیم. خاطرم است ایامی که در آستانه مراسم عقد و خرید برای انجام مراسم ازدواج بودیم به همراه دکتر جریری مقداری پول برداشته و به شاه‌آباد رفتیم. شاه‌آباد مرکز خرید کتاب بود و ما به جای خرید لوازم عقد و ازدواج، کتاب خریدیم. من و او بیشتر مشغول خواندن کتاب بودیم و به فعالیت در حسینیه می‌پرداختیم. بعضی از مطالب دکتر شریعتی را با دست می‌نوشتیم و در استخراج سخنان ایشان نیز فعالیت می‌کردم. در آن ایام، سخنان و افکار دکتر شریعتی برای ما جالب بود و به آنها علاقه‌مند بودیم. در فعالیت‌هایی که در حسینیه انجام می‌دادیم، دوستان و آشنایان نیز به ما کمک می‌کردند. حتی از خواهران دکتر جریری برای مخفی کردن کتاب‌های حسینیه ارشاد کمک می‌گرفتیم.

❖ مخالفت با جنبش‌های مسلحانه

با این که آشنایی با دکتر شریعتی و حسینیه‌ارشاد، موجب ایجاد تحول فکری در دکتر جریری شده بود و از طرف دیگر، آغاز جنبش مسلحانه در سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ در حال شکل‌گیری بود، اما جریری اعتقادی به جنبش مسلحانه نداشت. او به همان اصولی که

ساواک حبیب را در تاریخ ۲۱ آذرماه سال ۱۳۵۳ دستگیر و به آزار و شکنجه پرداختند، ولی نتوانستند اطلاعاتی راجع به دیگران به دست آورند. نهایتاً او را به جرم اقدام علیه امنیت ملی به چهار سال زندان محکوم کردند.

علاقه‌ای که به امام خمینی داشت

یکی از دوستانش نقل می‌کند: «حبیب روحیه بالایی هم برای خود و هم برای دیگران در زندان ایجاد می‌کرد. او یکی از چهره‌های بسیار شاداب و پایدار در زندان بود و کاملاً صراحت و صداقت داشت. بسیار به امام خمینی^(ع) علاقه داشت و در گفتگوها از دکتر شریعتی و استاد مطهری یاد و از آثار و جملات آنها بازگو می‌کرد. در زندان؛ قرآن، نهج‌البلاغه، احکام و مسائل شرعی و روانپزشکی را به دیگران آموزش می‌داد. به سؤالات دیگران پاسخ می‌گفت و در ابتدای صحبت‌هایش آیه ۱۷۷ سوره بقره را تلاوت می‌کرد.»

آزادی از زندان

با حضور صلیب سرخ در زندان‌ها، حبیب به علت تسلط به زبان انگلیسی به عنوان مترجم با آنها همکاری می‌کرد. حبیب در آذرماه سال ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد.

بعد از پیروزی انقلاب و سفر به سرزمین بلوچستان

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در کنار مهدی بازرگان اقدامات بسیاری انجام دادند. در اوایل انقلاب اسلامی به عنوان استاندار سیستان و بلوچستان انتخاب و مجسمه‌های شاه را به پایین کشید. او با وجود موقعیت

خطرناک آنجا، مسئولیت استانداری را پذیرفت و پس از گذشت چند ماه، سرپرستی نهضت سوادآموزی به او پیشنهاد شد که مدتی سکandar نهضت سوادآموزی بود. جریری در دی‌ماه ۱۳۵۸ به سمت استانداری تهران منصوب شد که در این پست نیز بسیار پرتلاش بود و با پشتکار به انجام فعالیت‌های اداری و عمرانی در استانداری مشغول شد.

حضور در جنگ تحمیلی

با پیشنهادی که از طرف دکتر پاک‌نژاد و جهاد قم به ایشان شد، در حالی که تنها ۱۵ روز از جنگ گذشته بود به جبهه رفت. از ایشان سوال کردیم چه زمانی از جبهه بازخواهید گشت؟ ایشان گفتند تا پایان جنگ حضور خواهم داشت. در آن ایام، ادارات و سازمان‌ها هنوز سازماندهی نشده و اگر فردی قصد رفتن به جبهه را داشت باید به صورت جهادی اعزام می‌شد. دکتر جریری

با پیشنهادی که از طرف دکتر پاک‌نژاد و جهاد قم به ایشان شد، در حالی که تنها ۱۵ روز از جنگ گذشته بود به جبهه رفت. از ایشان سوال کردیم چه زمانی از جبهه بازخواهید گشت؟ ایشان گفتند تا پایان جنگ حضور خواهم داشت.



به همراه تعدادی دیگر از تیم پزشکی عازم جبهه شدند. این گروه عبارت بودند از: دکتر عباس پاک‌نژاد، دکتر ناصر خالقی، دکتر هادی بیگدلی، دکتر حبیب جریری و سه تکنسین همراه با دو خودرویی که حامل دارو بود.

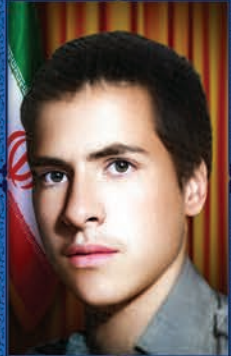
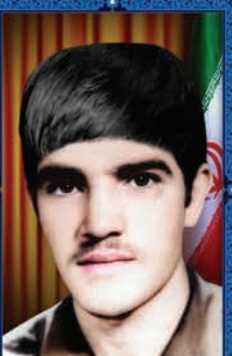
اسارت و مفقودالاثر

پنج روز بعد از حضور در جبهه، به اسارت نیروهای عراقی درآمد. دوستان ایشان گفتند که گروه؛ ساعت هشت شب در آبادان (برای رفتن به اهواز) جلسه داشتند، چرا که در آبادان به آنها نیازی نداشتند و باید به بیمارستان صحرائی اهواز رفته و در آنجا فعالیت می‌کردند. آنها می‌خواستند شب حرکت کنند و مسئولین اعلام می‌کنند شب برای تردد خطرناک است و بهتر است در روز حرکت کنید و بالاخره بعد از نماز صبح حرکت می‌کنند. در مسیر، توسط نیروهای بعثی به اسارت گرفته می‌شوند. عراقی‌ها حدود ۶۰ کیلومتر در خاک ایران پیشروی کرده بودند و حدود ۲۰۰ خودرو را به همراه سرنشینان به اسارت گرفته بودند. نیروهای جهادی از اهواز و آبادان متوجه می‌شوند و جاده را آزاد می‌کنند، اما سرنشینان این ۲۰۰ خودرو به اسارت دشمن درمی‌آیند. مرحوم نصراللهی که با دکتر جریری دوست و در زندان رژیم پهلوی هم‌بند بودند، در آن موقع نماینده مردم آبادان در مجلس بود، وقتی مطلع شد به ما نیز اطلاع داد. ایام اسارت را سه یا پنج‌ماهه تصور می‌کردیم و کم‌کم با این رنج آشنا شدیم. مدتی منتظر بودیم و بعد از چهار الی پنج‌ماه متوجه شدیم که برای دیگران از اسراشان خبر می‌رسد اما خبری از دکتر جریری نیست! شروع به نوشتن نامه به اسرای کردیم که برای خانواده‌هایشان نامه می‌فرستادند، دفتر مرکز جستجو در هلال احمر نیز تشکیل شده بود که به آنجا مراجعه می‌کردیم و نامه را با این توضیح که «آیا شما در این تاریخ از این چهار نفر خبری دارید؟» برای اسرای می‌فرستادیم که در اردوگاه بودند. بعد از مدتی، ده الی دوازده نامه رسمی با آرم و شماره صلیب سرخ آمد که برای ما نوشته بودند که ما دکتر را در فلان تاریخ و در فلان روز در زندان دیده‌ایم، ولی اکنون از سرگذشت ایشان خبری نداریم. از دکتر جریری خبری نرسید، اما بعد از مدتی از دیگران خبر رسید که ما را از یکدیگر جدا کرده و تا مدتی با یکدیگر (۶ ماه) بودیم و بعد از آن خبری نداریم. با ارسال نامه به دفاتر صلیب سرخ بین‌المللی و هلال احمر، تلاش‌های خود را انجام دادیم. در داخل نیز به کسانی که سرپرست کارها بودند از جمله رئیس جمهور، وزارت خارجه و ریاست مجلس مراجعه می‌کردیم و وقت ملاقات گرفتیم اما همه رفت‌وآمد و پیگیری‌ها بدون نتیجه باقی ماند.



«شهدای غریب در اسارت» در قاب تصویر

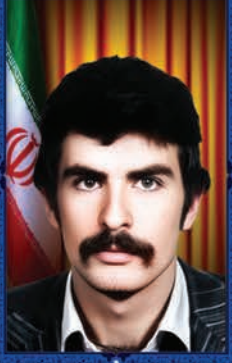
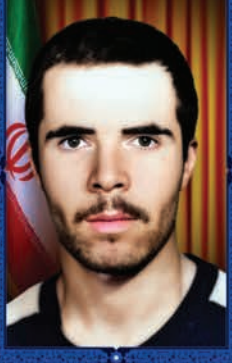


 آذربایجان شرقی حسین فخری تبریز جزیره مجنون عراق	 آذربایجان شرقی حسین یوسفی تبریز موسیان اروگاه شماره ۳ عراق	 آذربایجان شرقی حمید شیری بناب یوکان یوکان
 آذربایجان شرقی حمید وفاعی مرند جزیره مجنون عراق	 آذربایجان شرقی حنا آقا محمدی هشتگرد پیرانشهر پیرانشهر	 آذربایجان شرقی حنا فخری تبریز گیلانغرب موصل ۲ عراق
 آذربایجان شرقی امیر آگاهی جلفا یوکان یوکان	 آذربایجان شرقی امیر آگاهی میانه سومار عراق	 آذربایجان شرقی امیر آگاهی اسکو سومار عراق
 آذربایجان شرقی امیر آگاهی مرند پیرانشهر عراق	 آذربایجان شرقی امیر آگاهی مرند جزیره مجنون جزیره مجنون	 آذربایجان شرقی امیر آگاهی میانه مهران عراق
 آذربایجان شرقی امیر آگاهی جلفا شهرکندوکان بین سقز و یوکان	 آذربایجان شرقی امیر آگاهی تبریز قصر شیرین عراق	 آذربایجان شرقی امیر آگاهی جلفا شلمچه عراق



 آذربایجان شرقی شهر: تبریز نام: محمد عذاتی تاریخ تولد: ۱۳۲۹/۰۲/۱۰ شماره: ۱۳۵۵/۰۵/۲۳ عراق ۰۰/۰۰/۰۰	 آذربایجان شرقی شهر: تبریز نام: محمد گزلیزاده تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۰۴/۲۳ شماره: ۱۳۵۲/۰۷/۰۷ عراق ۰۰/۰۰/۰۰	 آذربایجان شرقی شهر: تبریز نام: محمد حسینی تاریخ تولد: ۱۳۲۹/۰۵/۰۱ شماره: ۱۳۵۲/۰۷/۰۷ عراق ۱۳۵۲/۰۷/۰۷
 آذربایجان شرقی شهر: تبریز نام: محمد نامینی تاریخ تولد: ۱۳۴۷/۱۱/۰۵ شماره: ۱۳۵۷/۰۴/۳۱ عراق ۱۳۵۷/۰۸/۳۰	 آذربایجان شرقی شهر: تبریز نام: محمد نوشاد تاریخ تولد: ۱۳۳۳/۰۵/۰۲ شماره: ۱۳۶۱/۰۳/۰۵ عراق ۰۰/۰۰/۰۰	 آذربایجان شرقی شهر: تبریز نام: محمد ممینی تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۰۵/۰۵ شماره: ۱۳۶۱/۰۹/۲۸ عراق ۰۰/۰۰/۰۰
 آذربایجان شرقی شهر: تبریز نام: محمد گنباری تاریخ تولد: ۱۳۴۷/۰۲/۰۵ شماره: ۱۳۵۷/۰۴/۰۳ عراق ۱۳۵۷/۰۵/۲۱	 آذربایجان شرقی شهر: تبریز نام: مهدی هزور تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۱۱/۲۱ شماره: ۱۳۵۵/۱۰/۰۴ عراق ۰۰/۰۰/۰۰	 آذربایجان شرقی شهر: تبریز نام: مهدی نیشاد تاریخ تولد: ۱۳۲۹/۰۵/۰۲ شماره: ۱۳۵۲/۱۲/۰۴ عراق ۰۰/۰۰/۰۰
 آذربایجان شرقی شهر: تبریز نام: مهدی محمدزاده تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۰۵/۲۵ شماره: ۱۳۵۵/۱۰/۲۳ عراق ۱۳۵۷/۰۸/۰۹	 آذربایجان شرقی شهر: تبریز نام: مهدی پورزاده تاریخ تولد: ۱۳۴۶/۱۱/۱۰ شماره: ۱۳۵۷/۰۴/۳۱ عراق ۱۳۵۷/۰۴/۰۱	 آذربایجان شرقی شهر: تبریز نام: مهدی پورزاده تاریخ تولد: ۱۳۳۸/۰۷/۲۹ شماره: ۱۳۵۹/۰۷/۲۴ عراق ۱۳۵۳/۰۷/۲۴
 آذربایجان شرقی شهر: تبریز نام: ابراهیم حسینی تاریخ تولد: ۱۳۳۷/۰۷/۰۹ شماره: ۱۳۵۷/۰۸/۰۹ عراق ۱۳۵۷/۰۸/۰۹	 آذربایجان شرقی شهر: تبریز نام: ابراهیم حسینی تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۰۵/۰۰ شماره: ۱۳۵۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۵۷/۰۵/۲۶	 آذربایجان شرقی شهر: تبریز نام: ابراهیم حسینی تاریخ تولد: ۱۳۱۵/۰۳/۰۴ شماره: ۱۳۶۱/۱۰/۰۰ عراق ۱۳۵۲/۰۷/۰۳

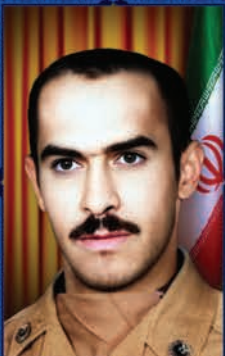
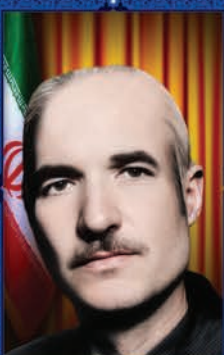


 آذربایجان غربی شهید: حسین شامی ارومیه ۱۳۳۴/۰۳/۳۵ ارومیه، کوهسار ۱۳۶۱/۰۷/۲۶ ۵۵/۰۵/۵۵	 آذربایجان غربی شهید: امیرحسین خاتمی ارومیه ۱۳۳۸/۰۳/۵۷ سردشت ۱۳۵۹/۰۶/۵۴ زندانی دولتو ۱۳۵۹/۱۱/۰۱	 آذربایجان غربی شهید: حسین شامی ارومیه ۱۳۳۸/۰۳/۵۷ سردشت ۱۳۵۹/۰۶/۵۴ زندانی دولتو ۱۳۵۹/۱۱/۰۱
 آذربایجان غربی شهید: حسین شامی ارومیه ۱۳۳۴/۰۳/۳۵ ارومیه، کوهسار ۱۳۶۱/۰۷/۲۶ ۵۵/۰۵/۵۵	 آذربایجان غربی شهید: امیرحسین خاتمی ارومیه ۱۳۳۸/۰۳/۵۷ سردشت ۱۳۵۹/۰۶/۵۴ زندانی دولتو ۱۳۵۹/۱۱/۰۱	 آذربایجان غربی شهید: حسین شامی ارومیه ۱۳۳۸/۰۳/۵۷ سردشت ۱۳۵۹/۰۶/۵۴ زندانی دولتو ۱۳۵۹/۱۱/۰۱
 آذربایجان غربی شهید: حسین شامی ارومیه ۱۳۳۴/۰۳/۳۵ ارومیه، کوهسار ۱۳۶۱/۰۷/۲۶ ۵۵/۰۵/۵۵	 آذربایجان غربی شهید: امیرحسین خاتمی ارومیه ۱۳۳۸/۰۳/۵۷ سردشت ۱۳۵۹/۰۶/۵۴ زندانی دولتو ۱۳۵۹/۱۱/۰۱	 آذربایجان غربی شهید: حسین شامی ارومیه ۱۳۳۸/۰۳/۵۷ سردشت ۱۳۵۹/۰۶/۵۴ زندانی دولتو ۱۳۵۹/۱۱/۰۱
 آذربایجان غربی شهید: حسین شامی ارومیه ۱۳۳۴/۰۳/۳۵ ارومیه، کوهسار ۱۳۶۱/۰۷/۲۶ ۵۵/۰۵/۵۵	 آذربایجان غربی شهید: امیرحسین خاتمی ارومیه ۱۳۳۸/۰۳/۵۷ سردشت ۱۳۵۹/۰۶/۵۴ زندانی دولتو ۱۳۵۹/۱۱/۰۱	 آذربایجان غربی شهید: حسین شامی ارومیه ۱۳۳۸/۰۳/۵۷ سردشت ۱۳۵۹/۰۶/۵۴ زندانی دولتو ۱۳۵۹/۱۱/۰۱
 آذربایجان غربی شهید: حسین شامی ارومیه ۱۳۳۴/۰۳/۳۵ ارومیه، کوهسار ۱۳۶۱/۰۷/۲۶ ۵۵/۰۵/۵۵	 آذربایجان غربی شهید: امیرحسین خاتمی ارومیه ۱۳۳۸/۰۳/۵۷ سردشت ۱۳۵۹/۰۶/۵۴ زندانی دولتو ۱۳۵۹/۱۱/۰۱	 آذربایجان غربی شهید: حسین شامی ارومیه ۱۳۳۸/۰۳/۵۷ سردشت ۱۳۵۹/۰۶/۵۴ زندانی دولتو ۱۳۵۹/۱۱/۰۱

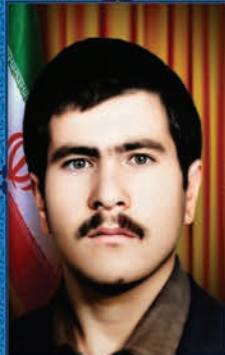
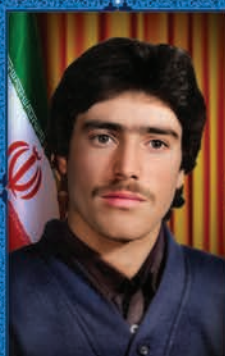






 آذربایجان غربی شهرک آذربایجان محمد نوری آذر شهر ۱۳۳۹/۰۵/۰۲ تپه های مهیاد ۱۳۵۱/۰۳/۰۵ حوالی مهیاد ۰۰/۰۰/۰۰	 آذربایجان غربی شهرک آذربایجان محمد علی نوری ارومیه ۱۳۴۱/۰۱/۱۵ مهیاد ۱۳۵۱/۰۱/۰۹ مهیاد کوسه کهریز ۱۳۵۱/۰۷/۱۲	 آذربایجان غربی شهرک آذربایجان محمد علی نوری بوکان ۱۳۴۴/۱۰/۰۳ بیونج کرند ۱۳۵۷/۰۵/۰۶ عراق ۰۰/۰۰/۰۰
 آذربایجان غربی شهرک آذربایجان شاهین دز شاهین دز ۱۳۴۷/۰۷/۰۴ شاهین دز ۱۳۵۳/۰۸/۰۸ پارک شاهین دز ۱۳۵۴/۰۲/۲۳	 آذربایجان غربی شهرک آذربایجان شاهین دز خوی ۱۳۴۵/۰۱/۰۹ نفت شهر ۱۳۵۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۵۹/۰۳/۲۱	 آذربایجان غربی شهرک آذربایجان شاهین دز ارومیه ۱۳۴۶/۰۷/۱۹ حاج عمران ۱۳۵۵/۰۲/۲۱ عراق ۱۳۵۸/۰۸/۰۴
 آذربایجان غربی شهرک آذربایجان شاهین دز ارومیه ۱۳۴۴/۱۰/۰۳ دوره ارومیه ۱۳۵۲/۰۱/۲۱ ارپیلان ارومیه ۱۳۵۲/۰۲/۲۱	 آذربایجان غربی شهرک آذربایجان شاهین دز شیرین ۱۳۴۴/۰۲/۰۳ نقده ۱۳۵۲/۰۷/۰۷ ----- ۰۰/۰۰/۰۰	 آذربایجان غربی شهرک آذربایجان شاهین دز ارومیه ۱۳۴۴/۰۲/۱۰ جاده سلماس ۱۳۵۳/۱۰/۱۳ روستای چتر ارومیه ۱۳۵۳/۱۰/۱۵
 آذربایجان غربی شهرک آذربایجان شاهین دز ارومیه ۱۳۴۴/۰۲/۱۵ مهیاد بوکان ۱۳۵۸/۰۵/۰۵ ----- ۰۰۰۰/۰۰/۰۰	 آذربایجان غربی شهرک آذربایجان شاهین دز ارومیه ۱۳۴۴/۰۲/۱۰ مروان والفجر ۱۳۵۵/۰۱/۰۸ عراق ۱۳۵۸/۱۰/۰۵	 آذربایجان غربی شهرک آذربایجان شاهین دز ارومیه ۱۳۴۴/۰۲/۱۰ سردشت ۱۳۵۹/۰۵/۰۴ زندان دوله نو ۱۳۵۸/۱۱/۰۱
 آذربایجان غربی شهرک آذربایجان شاهین دز ارومیه ۱۳۴۴/۰۲/۱۵ مهیاد بوکان ۱۳۵۸/۰۵/۰۵ ----- ۰۰۰۰/۰۰/۰۰	 آذربایجان غربی شهرک آذربایجان شاهین دز ارومیه ۱۳۴۴/۰۲/۱۰ مروان والفجر ۱۳۵۵/۰۱/۰۸ عراق ۱۳۵۸/۱۰/۰۵	 آذربایجان غربی شهرک آذربایجان شاهین دز ارومیه ۱۳۴۴/۰۲/۱۰ سردشت ۱۳۵۹/۰۵/۰۴ زندان دوله نو ۱۳۵۸/۱۱/۰۱

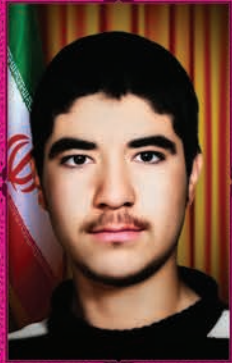
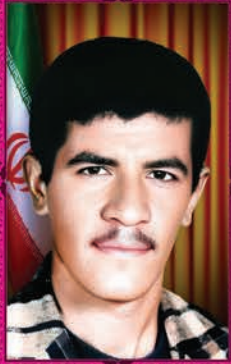
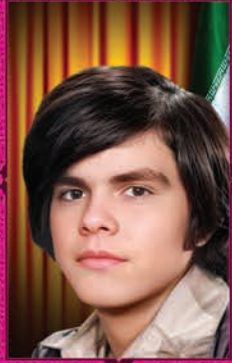
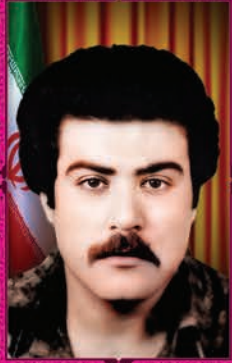
آذربایجان شمس شهادت: ۱۳۴۷/۰۴/۱۵ تکاپ چادندکاب شاهین در کتاب: سفیدسلس ۱۳۶۱/۱۵/۰۱	آذربایجان شمس شهادت: ۱۳۴۵/۰۴/۱۵ کریمی شندوری پوشی ارومیه پیرانشهر ۰۵/۰۵/۰۵	آذربایجان شمس شهادت: ۱۳۴۴/۰۴/۰۱ کریم نام کردیان ارومیه برون مرزی ترکیه کاوان ترکیه ۱۳۶۵/۰۳/۱۵
آذربایجان شمس شهادت: ۱۳۴۳/۰۵/۰۱ کمال همدانی نقده کزند غرب عراق ۱۳۶۷/۰۵/۰۶	آذربایجان شمس شهادت: ۱۳۴۴/۰۴/۱۵ یوسف باورینا کرمان قوچانی سقر بایشخان سقر ۱۳۶۲/۰۵/۱۵	آذربایجان شمس شهادت: ۱۳۴۵/۰۴/۰۲ یوسف روشنی آذربایجان شرقی پیرانشهر ۰۵/۰۵/۰۵
آذربایجان شمس شهادت: ۱۳۴۶/۰۵/۰۱ ابراهیم ابراهیمی اناری اردبیل مهلباد مهلباد ۰۵/۰۵/۰۵	آذربایجان شمس شهادت: ۱۳۴۷/۱۲/۰۵ ابراهیم رفایی جرجان اردبیل عملیات خیر موصل ۲ ۱۳۶۷/۰۴/۲۴	آذربایجان شمس شهادت: ۱۳۴۶/۰۸/۰۴ احمد عالی زاده اردبیل سومار زندان عراق ۱۳۶۹/۰۵/۱۳
آذربایجان شمس شهادت: ۱۳۴۶/۱۱/۰۴ اسداله وزیری مشگین شهر سردشت سردشت ۰۵/۰۵/۰۵	آذربایجان شمس شهادت: ۱۳۴۷/۰۷/۰۱ افشار فرجی نیر کوشک المرادی ۱۳۶۸/۰۹/۰۱	آذربایجان شمس شهادت: ۱۳۴۵/۱۰/۱۲ بهمن شهابی فرد اردبیل سرشخان پیرانشهر سرشخان پیرانشهر ۱۳۶۵/۰۳/۲۶
آذربایجان شمس شهادت: ۱۳۴۶/۰۵/۰۶ جمال شهریار سرمین سردشت عراق ۰۵/۰۵/۰۵	آذربایجان شمس شهادت: ۱۳۴۷/۰۵/۰۴ حسینعلی نیازی مشگین شهر پیرانشهر پیرانشهر ۰۵/۰۵/۰۵	آذربایجان شمس شهادت: ۱۳۴۶/۰۵/۰۱ زبان عظیمی لهریز اردبیل زاوه کوه بوکان حوالی بوکان ۱۳۶۳/۰۷/۲۸

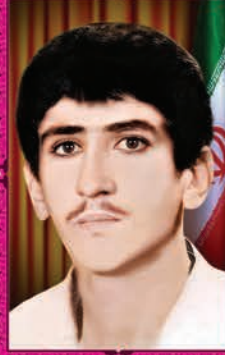
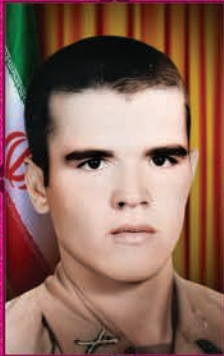
 امیرحسین قاضی مشکین شهر ۱۳۴۵/۰۱/۰۱ سقز ۱۳۵۱/۰۳/۰۵ سقز ۱۳۵۱/۰۳/۰۵	 امیرحسین قاضی عزیز همدانی اردبیل ۱۳۴۷/۰۲/۱۷ قصرشیرین ۱۳۵۷/۰۴/۳۱ الرمادی ۱۳۵۸/۰۴/۰۵	 امیرحسین قاضی علی میرعلیزاده مشکین شهر ۱۳۳۲/۰۱/۰۵ سردشت ۱۳۵۰/۱۱/۰۳ زندادان حوله تو ۱۳۵۱/۰۸/۰۵
 امیرحسین قاضی فرمان آذری پیکه روه اردبیل ۱۳۴۵/۰۳/۰۵ سیدکان عراق ۱۳۵۵/۰۴/۰۴ عراق، بیمارستان نخور ۱۳۵۵/۰۴/۳۰	 امیرحسین قاضی فرمان سروری مغانلو پارس آباد ۱۳۴۷/۰۴/۰۳ قصرشیرین ۱۳۵۷/۰۴/۳۱ عراق ۱۳۵۸/۰۵/۱۳	 امیرحسین قاضی محمد سلطانی مشکین شهر ۱۳۱۶/۰۸/۲۵ شرق دجله ۱۳۵۳/۱۲/۲۴ عراق ۱۳۵۳/۱۲/۲۴
 امیرحسین قاضی محمد پیریز اردبیل ۱۳۳۸/۰۴/۰۱ منطقه عین خوش ۱۳۵۷/۰۴/۲۱ الرمادی ۱۳۵۷/۰۵/۲۵	 امیرحسین قاضی محمود پهریز زاده گرگی ۱۳۳۳/۰۱/۰۵ سردشت ۱۳۵۵/۱۰/۰۳ سردشت ۰۵/۰۵/۰۵	 امیرحسین قاضی مختار حلیلت شاعر اصل اردبیل ۱۳۲۵/۰۵/۰۸ مهاباد ۱۳۵۲/۱۱/۱۴ مهاباد ۰۵/۰۵/۰۵
 امیرحسین قاضی مرتضی مازانی لورانی اردبیل ۱۳۴۲/۰۷/۲۳ کانی سیب پانه ۱۳۵۳/۱۱/۰۷ کانی سیب پانه ۱۳۵۳/۱۱/۰۷	 امیرحسین قاضی مرتضی لهرزاده قمانی اردبیل ۱۳۵۵/۰۲/۲۸ ماووت ۱۳۵۷/۰۳/۲۹ عراق، بیمارستان الرشید ۱۳۵۷/۰۴/۲۱	 امیرحسین قاضی مسعود تبریز تبریز ۱۳۴۷/۱۲/۱۵ شهرهانی ۱۳۵۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۵۸/۰۵/۱۷
 امیرحسین قاضی خاویس مدینی خلیلو خلخال ۱۳۴۳/۰۴/۲۵ فکه ۱۳۵۷/۰۴/۲۱ عراق، اردوگاه ۱۷ ۰۵/۰۵/۰۵	 امیرحسین قاضی پولس احمدزاده گلستان نیر ۱۳۴۷/۰۱/۰۱ شهرهانی ۱۳۵۷/۰۴/۱۵ عراق، بیمارستان صالح الدین ۱۳۵۷/۱۰/۲۹	 امیرحسین قاضی ابراهیم حاجی لورستان ۱۳۳۵/۰۱/۰۲ هویزه ۱۳۵۹/۱۰/۱۵ ۰۵/۰۵/۰۵

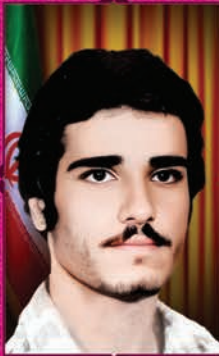


 اسفهان شهید کورستان ۶۷ حسین ریحانی نسب خمینی شهر ۱۳۴۵/۰۲/۰۲ سومار ۱۳۶۷/۰۴/۳۱ اردوگاه عراق ۱۳۶۸/۰۵/۲۴	 اسفهان شهید کورستان ۶۷ حسین سراجی میمه ۱۳۴۷/۰۵/۲۸ قصر شیرین ۱۳۵۷/۰۴/۳۱ عراق، تگیت ۵۰ ۱۳۵۹/۰۲/۲۵	 اسفهان شهید کورستان ۶۷ حسین مرادمنند خورزازی اصفهان ۱۳۴۳/۰۵/۱۵ پانه ۱۳۶۷/۰۵/۰۹ معاون ریاست‌جمهوری ۱۳۶۷/۱۱/۰۶
 اسفهان شهید کورستان ۶۷ حسین زوحی حبیب‌زاده اصفهان ۱۳۴۵/۰۳/۰۱ زیندات ۱۳۶۶/۰۳/۲۸ عراق ۰۵/۰۵/۰۵	 اسفهان شهید کورستان ۶۷ حسین دهقانی دهقانی دهقانان ۱۳۴۴/۰۴/۰۴ شرقی بصره، رهبران ۱۳۶۱/۰۴/۲۳ عراق ۰۵/۰۵/۰۵	 اسفهان شهید کورستان ۶۷ حسین زوحی زاهدی اصفهان ۱۳۳۷/۰۳/۱۵ سنندج ۱۳۶۱/۰۵/۰۵ عراق ۱۳۶۲/۰۷/۲۶
 اسفهان شهید کورستان ۶۷ حسین دهقانی پوده دهقانان ۱۳۳۲/۰۲/۱۵ هریوان ۱۳۶۲/۰۱/۰۵ هریوان ۱۳۶۲/۰۱/۱۵	 اسفهان شهید کورستان ۶۷ حسین دهقانی قرانی کران و بیگلر ۱۳۴۷/۰۴/۰۱ پاسگاه زید ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ عراق ۱۳۶۷/۰۳/۰۷	 اسفهان شهید کورستان ۶۷ حسین ریحانی ماری اردستان ۱۳۴۷/۰۲/۲۵ ام‌الرضا، گرگان ۴ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عراق ۰۵/۰۵/۰۵
 اسفهان شهید کورستان ۶۷ حسین زوحی زور مسجد سلیمان ۱۳۴۷/۱۲/۲۵ تنگه چایه ۱۳۶۵/۱۲/۰۱ ۰۵/۰۵/۰۵	 اسفهان شهید کورستان ۶۷ حسین محمدی جویباری خمینی شهر ۱۳۴۵/۰۱/۲۵ سرذشت ۱۳۶۵/۰۸/۱۷ سرذشت ۱۳۶۵/۰۸/۲۹	 اسفهان شهید کورستان ۶۷ حسین زوحی زاهدی شهرکرد ۱۳۴۵/۰۴/۰۴ خرمشهر ۱۳۵۹/۰۶/۲۴ الرمادی ۰۵/۰۵/۰۵
 اسفهان شهید کورستان ۶۷ حسین وجاهی آبادان ۱۳۴۳/۰۵/۲۵ دیواندره ۱۳۶۱/۰۵/۱۳ دیواندره ۱۳۶۱/۰۵/۱۳	 اسفهان شهید کورستان ۶۷ حمید انگریز ویشی تیران و کرون ۱۳۴۵/۰۸/۱۹ دیواندره ۱۳۶۱/۰۵/۱۳ ۰۵/۰۵/۰۵	 اسفهان شهید کورستان ۶۷ حمید سعادتمندفر اصفهان ۱۳۴۷/۰۲/۰۴ فکه ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۶۷/۱۰/۱۶



 شهید آیت الله العظمی زهیر ترکان عراق ۱۳۴۸/۰۲/۰۳ ام الرصاص، کربلای ۴ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عراق ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید آیت الله العظمی تجف آباد شلمچه ۱۳۶۶/۰۱/۲۱ عراق ۱۳۶۶/۰۱/۲۴	 شهید آیت الله العظمی سعید گاسینی اصفهان ۱۳۳۵/۰۳/۱۵ مرز کامیاران ۱۳۵۹/۰۲/۰۱ مرز کامیاران ۱۳۵۹/۰۴/۰۸
 شهید آیت الله العظمی مهدی پورنسا آبادان ۱۳۶۰/۰۱/۲۴ قصر شیرین ۱۳۵۹/۰۷/۰۳ بیمارستان موصل ۱۳۶۲/۱۱/۱۰	 شهید آیت الله العظمی سعید گاسینی اصفهان ۱۳۴۵/۰۵/۱۵ ام الرصاص، کربلای ۴ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عراق ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید آیت الله العظمی کاشان جاده سندج، کامیاران ۱۳۶۱/۰۹/۲۹ جاده سندج، کامیاران ۰۰/۰۰/۰۰
 شهید آیت الله العظمی سعید عبدالله محمدی سمیرم ۱۳۴۴/۰۳/۰۴ فاو ۱۳۶۷/۰۲/۲۸ ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید آیت الله العظمی کاشان جاده خورج، پیرانشهر ۱۳۶۲/۰۹/۲۷ ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید آیت الله العظمی آژان و بیدگل فتح المبین ۱۳۶۱/۰۱/۲۶ اردوگاه موصل ۱۳۶۱/۰۴/۰۷
 شهید آیت الله العظمی سید شمس الدین محمدی شهرضا ۱۳۳۸/۰۵/۲۰ مهاباد ۱۳۶۲/۰۴/۲۲ مهاباد ۱۳۶۲/۰۴/۲۲	 شهید آیت الله العظمی سعید محمد مومن زاده اصفهان ۱۳۳۸/۰۴/۲۳ مهاباد ۱۳۵۸/۰۷/۱۱ مهاباد ۱۳۵۸/۰۷/۰۰	 شهید آیت الله العظمی شاپور آهری آبادان ۱۳۳۶/۰۵/۱۸ جاده دارخوین، مارد ۱۳۵۹/۰۷/۱۹ ۰۰/۰۰/۰۰
 شهید آیت الله العظمی شیخ عباس رضاییان اصفهان ۱۳۳۸/۰۲/۱۲ جاده اهواز، آبادان ۱۳۵۹/۰۷/۱۹ ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید آیت الله العظمی عباس محمدی اصفهان ۱۳۴۸/۰۲/۰۷ سرپل ذهاب ۱۳۶۶/۱۲/۳۰ عراق ۱۳۶۷/۱۰/۲۵	 شهید آیت الله العظمی عباس محمدی خهینی شهر ۱۳۳۴/۰۵/۰۱ خرمشهر ۱۳۵۹/۰۷/۱۵ ۰۰/۰۰/۰۰

 عبدالحکیم محمدی شهر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۰۵/۰۵ جاده: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۵۹/۰۷/۱۹ ----- ۰۰/۰۰/۰۰ شهادت: ۱۳۶۱/۰۷/۲۲ شهادت: ۱۳۶۱/۰۷/۲۲	 عبدالحکیم محمدی شهر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۰۴/۰۹ خبر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۵۱/۱۱/۱۸ فکر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۶۱/۱۱/۲۵ اردوگاه: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۶۱/۱۱/۲۵ شهادت: ۱۳۶۱/۱۱/۲۵ شهادت: ۱۳۶۱/۱۱/۲۵	 عبدالحکیم محمدی شهر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۱۰/۲۵ شهر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۶۱/۰۴/۳۱ اردوگاه: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۶۱/۰۷/۲۲ شهادت: ۱۳۶۱/۰۷/۲۲ شهادت: ۱۳۶۱/۰۷/۲۲
 عبدالحکیم محمدی شهر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۰۵/۱۵ اردوگاه: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۶۱/۰۵/۲۸ شهادت: ۱۳۶۱/۰۵/۲۸ شهادت: ۱۳۶۱/۰۵/۲۸	 عبدالحکیم محمدی شهر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۱۰/۰۱ برخور: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۶۲/۰۱/۰۶ اردوگاه: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۶۲/۰۱/۰۶ شهادت: ۱۳۶۲/۰۱/۰۶ شهادت: ۱۳۶۲/۰۱/۰۶	 عبدالحکیم محمدی شهر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۴۶/۰۵/۰۲ اردوگاه: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۶۳/۰۵/۲۱ شهادت: ۱۳۶۳/۰۵/۲۱ شهادت: ۱۳۶۳/۰۵/۲۱
 عبدالحکیم محمدی شهر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۳۸/۰۱/۱۹ خونسار: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۵۹/۰۵/۲۸ اردوگاه: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۶۱/۰۸/۰۶ شهادت: ۱۳۶۱/۰۸/۰۶ شهادت: ۱۳۶۱/۰۸/۰۶	 عبدالحکیم محمدی شهر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۰۴/۰۱ اصفهان: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۵۵/۱۰/۲۳ نفت: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۶۵/۱۲/۰۰ اردوگاه: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۶۵/۱۲/۰۰ شهادت: ۱۳۶۵/۱۲/۰۰ شهادت: ۱۳۶۵/۱۲/۰۰	 عبدالحکیم محمدی شهر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۴۶/۰۵/۰۴ برخور: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۶۳/۰۵/۲۱ شهر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۶۳/۰۵/۲۱ شهادت: ۱۳۶۳/۰۵/۲۱ شهادت: ۱۳۶۳/۰۵/۲۱
 عبدالحکیم محمدی شهر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۴۶/۱۰/۲۵ جاده: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۵۹/۰۷/۱۷ الرمادی: خرمشهر تاریخ تولد: ۰۰/۰۰/۰۰ شهادت: ۱۳۶۱/۰۷/۲۲ شهادت: ۱۳۶۱/۰۷/۲۲	 عبدالحکیم محمدی شهر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۴۶/۱۰/۲۵ اصفهان: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۵۹/۱۰/۰۴ ام الرصاص: خرمشهر تاریخ تولد: ۰۰/۰۰/۰۰ شهادت: ۱۳۶۱/۰۷/۲۲ شهادت: ۱۳۶۱/۰۷/۲۲	 عبدالحکیم محمدی شهر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۳۹/۰۵/۱۵ کاشان: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۵۹/۱۱/۲۵ جاده: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۶۰/۰۴/۱۷ شهادت: ۱۳۶۰/۰۴/۱۷ شهادت: ۱۳۶۰/۰۴/۱۷
 عبدالحکیم محمدی شهر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۴۶/۱۲/۱۳ فریدن: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۶۱/۰۴/۲۱ نور: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ شهادت: ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ شهادت: ۱۳۶۱/۰۴/۲۴	 عبدالحکیم محمدی شهر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۴۶/۰۴/۰۳ اصفهان: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۵۹/۰۴/۲۴ قصر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۶۰/۰۴/۰۵ شهادت: ۱۳۶۰/۰۴/۰۵ شهادت: ۱۳۶۰/۰۴/۰۵	 عبدالحکیم محمدی شهر: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۳۵/۱۱/۲۲ آبادان: خرمشهر تاریخ تولد: ۱۳۵۹/۰۷/۲۱ جاده: خرمشهر تاریخ تولد: ۰۰/۰۰/۰۰ شهادت: ۱۳۶۱/۰۷/۲۲ شهادت: ۱۳۶۱/۰۷/۲۲

 اسفهان شهید غلامرضا جیوانمردی آبادان ۱۳۴۵/۰۶/۲۷ جاده آبادان، ماهشهر ۱۳۵۹/۰۷/۳۰ ۰۵/۰۵/۰۵	 اسفهان شهید غلامرضا جیوانمردی آران و بیدگل ۱۳۴۶/۰۴/۰۱ محور سنج، حسن آباد ۱۳۶۶/۰۷/۱۵ سنجد ۰۵/۰۵/۰۵	 اسفهان شهید غلامرضا جیوانمردی اصفهان ۱۳۳۵/۰۴/۱۰ مریان ۱۳۵۰/۰۴/۰۵ مریان ۱۳۵۰/۰۴/۲۴
 اسفهان شهید غلامرضا جیوانمردی اصفهان ۱۳۴۵/۰۵/۰۶ شرقی بصره، رمضان ۱۳۶۱/۰۴/۲۳ بصره ۰۵/۰۵/۰۵	 اسفهان شهید غلامرضا جیوانمردی آبادان ۱۳۳۹/۰۴/۰۳ دارخوین ۱۳۵۹/۰۷/۰۴ ۰۵/۰۵/۰۵	 اسفهان شهید غلامرضا جیوانمردی نجف آباد ۱۳۳۵/۰۴/۱۳ جاده رود و سد سیدشت ۱۳۵۰/۰۸/۰۵ کردستان ۱۳۶۱/۱۲/۰۴
 اسفهان شهید غلامرضا جیوانمردی نجف آباد ۱۳۳۵/۰۹/۲۸ شلمچه، کرمانی ۱۳۶۵/۱۲/۱۳ عراق ۱۳۶۶/۰۵/۰۵	 اسفهان شهید غلامرضا جیوانمردی مبارکه ۱۳۴۱/۰۷/۰۴ دهران ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ اردوگاه عراق ۱۳۶۹/۱۰/۱۱	 اسفهان شهید غلامرضا جیوانمردی ماشاالله ابراهیم خمینی شهر ۱۳۳۶/۰۳/۲۰ جزیره سهیل ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ حومه بصره ۰۵/۰۵/۰۵
 اسفهان شهید غلامرضا جیوانمردی اصفهان ۱۳۳۸/۰۹/۰۱ سنجد، گوه سادات آباد ۱۳۶۱/۱۲/۲۶ قروه سنجد ۱۳۶۲/۰۴/۰۱	 اسفهان شهید غلامرضا جیوانمردی آبادان ۱۳۴۵/۰۹/۲۶ فکه و الفهرده ۱۳۶۱/۱۲/۲۱ اردوگاه عراق ۱۳۶۲/۰۵/۱۸	 اسفهان شهید غلامرضا جیوانمردی مجدد جمالی گلپایگان ۱۳۴۶/۰۱/۲۵ فکه ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ الرمادی ۱۳۶۸/۰۳/۱۰
 اسفهان شهید غلامرضا جیوانمردی اصفهان ۱۳۴۶/۰۴/۰۱ آویهنک سنجد ۱۳۶۲/۰۵/۱۰ آویهنک سنجد ۱۳۶۲/۰۵/۱۰	 اسفهان شهید غلامرضا جیوانمردی محمد اسماعیلان نرجه خمینی شهر ۱۳۴۰/۰۸/۲۲ دیواندره ۱۳۶۲/۰۳/۰۳ ۰۵/۰۵/۰۵	 اسفهان شهید غلامرضا جیوانمردی محمد جوان زمانی اصفهان ۱۳۴۶/۱۲/۰۸ ام الرصاص کرمانی ۱۳۶۵/۰۵/۰۴ ۰۵/۰۵/۰۵

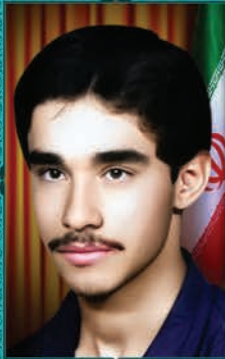
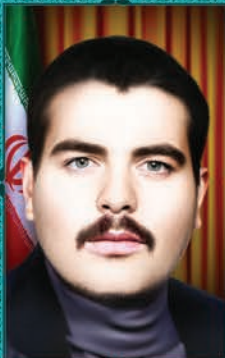
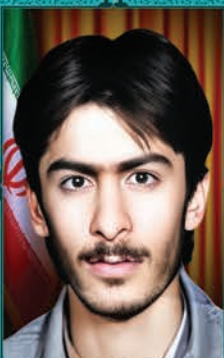








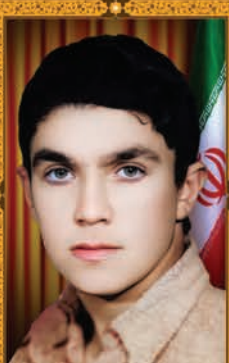


 اکبر رضائی قم ۱۳۴۶/۰۴/۲۳ زیبدات ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ عراق ۰۰/۰۰/۰۰	 اکبر فضل علی همدان ۱۳۴۵/۰۱/۰۲ سرپل ذهاب ۱۳۶۴/۰۴/۲۵ عراق ۱۳۶۴/۰۵/۰۵	 باقر حاتمی زنجان ۱۳۴۰/۰۴/۰۲ نفت شهر مرصاد ۱۳۶۷/۰۴/۲۹ عراق ۱۳۶۷/۰۵/۰۴
 جواد نادر نجف ۱۳۵۲/۰۱/۰۱ خرمشهر ۱۳۵۹/۰۷/۲۰ عراق ۱۳۶۱/۰۹/۲۴	 حبیب الک جبریری شیراز ۱۳۹۱/۱۱/۱۷ دارفون ۱۳۵۹/۰۷/۱۹ عراق ۱۳۷۰/۰۵/۰۵	 حبیب رازی بفاقر تهران ۱۳۳۹/۱۰/۲۵ سومار ۱۳۶۵/۱۰/۲۴ الرمادی ۱۳۶۸/۰۷/۰۶
 حسین فاضل ناسر سمنان ۱۳۴۲/۰۵/۲۵ قزوین ۱۳۶۷/۰۱/۲۷ عراق-بغداد/الرشید ۰۰/۰۰/۰۰	 حسین باقری اسلامشهر ۱۳۴۷/۱۲/۲۷ فکه ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۶۸/۰۵/۲۳	 حسین بیگ محمدی قزوین ۱۳۳۳/۰۱/۱۲ خرمشهر ۱۳۵۵/۰۸/۰۸ عراق ۱۳۵۹/۰۸/۲۱
 حسین سعیدی تهران ۱۳۱۵/۰۳/۰۹ مدرسه پادشاهی ۱۳۵۹/۰۱/۲۱ جنگل آکواتان ۱۳۵۹/۰۵/۱۵	 حسین بفاقر تهران ۱۳۳۳/۰۹/۰۷ شعبه کربلای ه ۱۳۶۵/۱۱/۱۱ اردگاه/بغضوبه ۱۳۶۹/۰۵/۲۶	 حمید میثاقی تهران ۱۳۴۴/۰۹/۱۶ هورالوزیه ۱۳۶۴/۰۲/۲۱ عراق ۰۰/۰۰/۰۰
 حمیدرضا اعتمادی تهران ۱۳۴۶/۰۱/۰۲ صالح آباد/مرصاد ۱۳۶۷/۰۵/۰۳ عراق ۱۳۶۸/۰۵/۰۴	 اسدالله پیری محلات ۱۳۳۶/۰۷/۲۰ عملیات یون هری ۱۳۵۹/۰۷/۲۷ عراق/موسل ۱۳۵۹/۰۷/۰۵	 امیر اسدالله یسائی خراسان رضوی ۱۳۳۳/۰۴/۰۱ عملیات یون هری ۱۳۵۹/۰۷/۰۸ عراق ۰۰/۰۰/۰۰





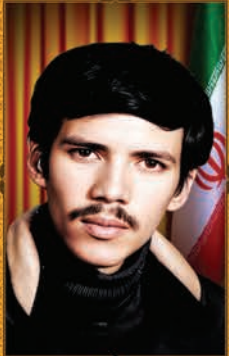
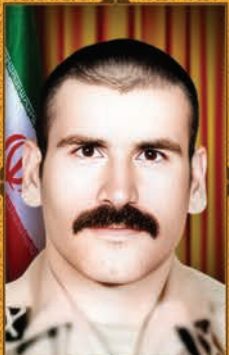
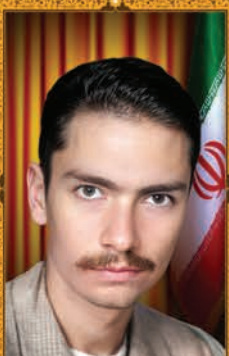


 مهندس عیضانی تهران ۱۳۴۲/۰۲/۲۲ سردشت ۱۳۶۵/۰۱/۲۸ عراق ۱۳۶۵/۰۳/۲۸	 میرا محمدی زنگنه گیلان ۱۳۳۵/۰۵/۱۱ خرمشهر ۱۳۵۹/۰۷/۰۵ عراق ۱۳۶۵/۰۴/۰۱	 ناصر مختاری تهران ۱۳۴۶/۰۱/۲۶ منطقه ۵ ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۶۷/۰۴/۰۵
 کاظم بدر خرمشهر ۱۳۳۹/۱۱/۲۶ خرمشهر ۱۳۶۵/۰۲/۱۶ عراق ۱۳۶۱/۰۴/۲۴	 مختار عسکری قائبات ۱۳۳۳/۰۸/۰۳ عملیات بیرون مرزی ۱۳۶۱/۰۱/۰۴ عراق ۱۳۶۴/۰۷/۱۹	 سید عباس هاشمی فردوس ۱۳۴۳/۰۴/۰۱ دیواندره ۱۳۶۲/۱۱/۱۷ دیواندره ۱۳۶۲/۱۱/۱۷
 مهدی تقی نیا زیرکوه ۱۳۴۷/۱۰/۰۷ شلمچه گری ۵ ۱۳۶۵/۱۱/۰۴ بیهارستان الزیرکوه ۰۵/۰۵/۰۵	 علی اسفندیار محمدی فردوس ۱۳۳۸/۰۷/۲۱ بانہ ۱۳۶۲/۱۰/۰۹ بانہ ۱۳۶۲/۱۰/۰۹	 مهدی علی آهویی فردوس ۱۳۳۸/۰۵/۰۸ مهاباد ۱۳۶۲/۰۱/۰۵ مهاباد ۱۳۶۲/۰۱/۲۷
 امیر احمدرزایی نیشاربور ۱۳۵۵/۰۴/۱۵ ماووت ۱۳۶۷/۰۳/۲۴ عراق ۰۵/۰۵/۰۵	 امیر افشاری مشهد ۱۳۳۴/۰۱/۱۱ جزیره محزون، خیبر ۱۳۶۲/۱۲/۲۴ عراق، بیهارستان العمارة ۰۵/۰۵/۰۵	 احمد عسکری زاده داورزن ۱۳۴۵/۰۶/۰۳ میاندوآب ۱۳۶۵/۰۸/۰۱ میاندوآب ۱۳۶۵/۰۸/۰۳
 احمد معصومی درگز ۱۳۴۵/۰۹/۰۱ نوسود ۱۳۶۵/۰۹/۲۵ عراق ۰۵/۰۵/۰۵	 احمد رضا اسدی تایباد ۱۳۴۱/۰۶/۱۱ جزیره محزون، خیبر ۱۳۶۲/۱۲/۰۴ عراق، بیهارستان العمارة ۱۳۶۳/۰۷/۱۵	 اسدالله پازیر نورث حددریہ ۱۳۴۵/۰۹/۰۱ سومار ۱۳۶۵/۱۰/۲۴ عراق ۱۳۶۵/۱۰/۲۷







 غلامرضا عیاسی کاشمر ۱۳۴۴/۱۱/۲۵ کوشک ۱۳۶۱/۰۵/۰۴ عراق ۱۳۵۲/۰۴/۰۵	 کریم فرزام نایینی تربت جام ۱۳۴۵/۰۵/۰۴ سومار ۱۳۵۷/۰۴/۲۱ الانبار ۱۳۵۷/۰۵/۲۴	 مهدی حسینی مشهد ۱۳۴۳/۰۵/۰۱ خبر، هور، هوریزه ۱۳۵۲/۱۲/۰۴ عراق، القرنه ۱۳۶۲/۱۲/۰۵
 مهدی حسینی مشهد ۱۳۴۴/۰۱/۱۵ سومار ۱۳۶۵/۰۱/۲۴ مشهد ۱۳۶۵/۰۱/۳۵	 مهدی حسینی مشهد ۱۳۴۹/۱۵/۰۴ جاده آبادان، ماهشهر ۱۳۵۹/۱۵/۲۵ عراق ۱۳۶۵/۰۴/۰۴	 مهدی حسینی مشهد ۱۳۴۴/۰۱/۰۱ سرپل ذهاب ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ — ۵۵/۵۵/۵۵
 مهدی حسینی مشهد ۱۳۴۶/۰۵/۰۱ شلمچه، گریزای ۴ ۱۳۶۵/۱۵/۰۴ اردوگاه تگیت ۱۳۶۶/۰۴/۰۷	 مهدی حسینی مشهد ۱۳۴۶/۰۳/۰۱ فکه ۱۳۵۷/۰۱/۰۸ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 مهدی حسینی مشهد ۱۳۴۶/۰۱/۰۱ چناران ۱۳۴۹/۰۱/۰۴ هوریزه ۱۳۶۱/۰۱/۰۳ عراق ۱۳۶۱/۰۹/۲۱
 مهدی حسینی مشهد ۱۳۴۸/۰۴/۰۱ شهرابی ۱۳۶۲/۰۱/۲۴ — ۵۵/۵۵/۵۵	 مهدی حسینی سبزوار ۱۳۱۵/۰۱/۲۵ جزیره مجنون، خبر ۱۳۶۲/۱۲/۰۹ موصل ۱۳۶۳/۰۸/۲۴	 مهدی حسینی طرقه شاندیز ۱۳۴۵/۰۲/۰۸ پانه ۱۳۶۵/۰۵/۲۴ پانه ۱۳۶۵/۰۵/۲۴
 مهدی حسینی نیشابور ۱۳۴۹/۱۵/۰۵ جزیره مجنون ۱۳۶۲/۱۲/۰۴ موصل ۱۳۶۲/۱۲/۰۸	 مهدی حسینی تربت حیدریه ۱۳۴۳/۱۱/۲۹ پاسگاه زید ۱۳۶۵/۱۵/۰۴ بصره ۱۳۶۵/۱۵/۰۷	 مهدی حسینی نیشابور ۱۳۴۵/۰۵/۲۵ میگ ۱۳۶۶/۱۱/۱۸ بیمارستان بصره ۱۳۶۶/۱۲/۰۴



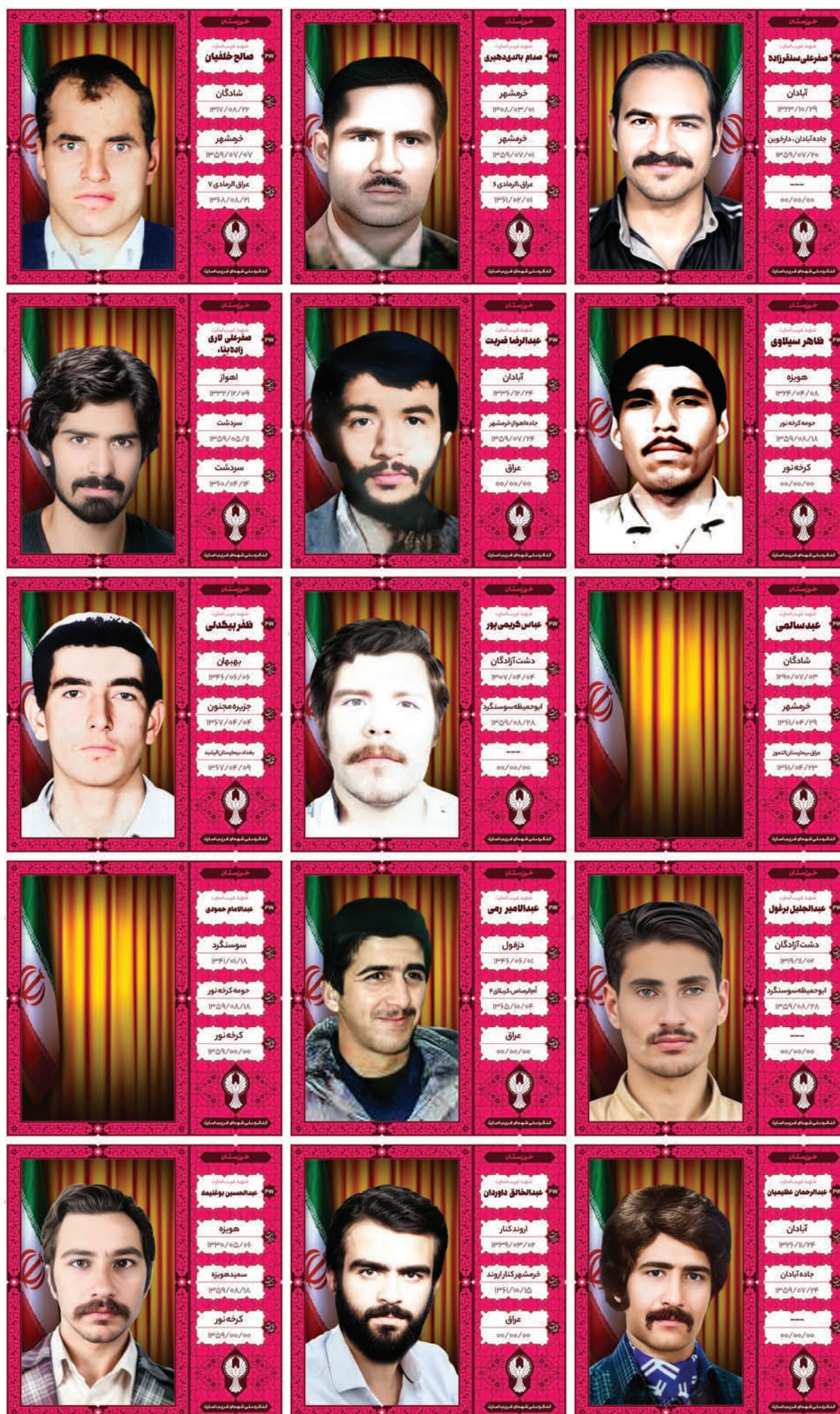
 محمود مفاريزاده پجنورد ۱۳۳۵/۰۱/۱۶ سبز ۱۳۵۰/۰۵/۰۱ ۰۵/۰۵/۰۵	 مجتهد حسين زاده پجنورد ۱۳۴۴/۰۹/۰۲ سومار ۱۳۵۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۵۸/۰۳/۰۲	 ولاي محمدي گره ۱۳۴۵/۰۵/۰۹ سومار ۱۳۵۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۵۸/۰۸/۲۳
 پيرعلي جوانمرد قاروج ۱۳۴۶/۰۳/۰۱ شلمچه گيلاني ۱۳۵۵/۰۵/۰۴ اردوگاه تگريت II ۱۳۵۵/۱۲/۰۸	 يوسف دهگاني پجنورد ۱۳۴۷/۱۲/۰۱ کوشک، رمضان ۱۳۵۱/۰۴/۲۰ عراق ۱۳۵۱/۰۵/۰۵	 اميرعلي جفاني آميده ۱۳۵۹/۰۵/۱۱ سردشت ۱۳۵۹/۰۵/۱۱ عراق ۱۳۵۹/۰۵/۰۱
 اميراهيم جمشيد رامشير ۱۳۴۵/۰۵/۰۴ فکة والفجر مقدماني ۱۳۵۱/۱۲/۱۹ عراق، اردوگاه عنبر ۱۳۵۲/۰۱/۲۳	 احمدعلي حوزي زاده شوشتر ۱۳۴۶/۰۳/۱۵ فکة والفجر مقدماني ۱۳۵۱/۱۲/۱۸ عراق ۰۵/۰۵/۰۵	 اسماعيل دشمن باري بهجهان ۱۳۴۵/۰۵/۱۸ کوشک، رمضان ۱۳۵۱/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۵۱/۰۴/۲۳
 اسماعيل مرادي آبادان ۱۳۳۵/۱۰/۲۶ جاده ناران، ماهشهر ۱۳۵۹/۰۷/۲۲ عراق ۰۵/۰۵/۰۵	 اسماعيل ليک پور بهجهان ۱۳۴۱/۰۵/۳۰ شوش ۱۳۵۱/۰۱/۰۴ ۰۵/۰۵/۰۵	 امير پامري زاده ماهشهر ۱۳۴۵/۰۵/۰۴ باري دژ ۱۳۵۰/۰۲/۰۲ عراق موصل I ۱۳۵۱/۰۵/۰۴
 اميندا الحمي خوشهر ۱۳۳۵/۰۱/۰۴ خوشهر ۱۳۵۹/۰۷/۲۲ ۰۵/۰۵/۰۵	 بنات پوعذار هوريزه ۱۳۳۹/۰۳/۱۸ حومه کرخه نور ۱۳۵۹/۰۸/۱۸ کرخه نور ۰۵/۰۵/۰۵	 بنات پوعذار هوريزه ۱۳۳۹/۰۳/۱۸ حومه کرخه نور ۱۳۵۹/۰۸/۱۸ کرخه نور ۰۵/۰۵/۰۵



 شهید کربلایی علی الریدون مسباهی آبادان ۱۳۳۶/۰۵/۱۳ جاده اهواز، خرمشهر ۱۳۵۹/۰۷/۲۴ عراق ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید کربلایی محمود حسین زاده آبادان ۱۳۳۶/۰۵/۱۰ جاده اهواز، خرمشهر ۱۳۵۹/۰۷/۲۴ عراق ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید کربلایی کاکرم سعیدی نیا آبادان ۱۳۴۱/۰۱/۰۱ خرمشهر ۱۳۶۱/۰۲/۲۰ ۰۰/۰۰/۰۰
 شهید کربلایی حسین احمدی فر عراق ۱۳۳۶/۰۱/۰۱ بغداد ۱۳۵۹/۰۳/۰۱ بغداد ۱۳۵۹/۰۵/۰۰	 شهید کربلایی حسین نگرایی دشت آزادگان ۱۳۳۶/۰۴/۳۱ ابوحنیفه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید کربلایی حسین جردان باوی ۱۳۴۶/۰۹/۰۱ سومار ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۶۸/۰۵/۰۰
 شهید کربلایی حسین خاکساری بهبهان ۱۳۴۱/۰۸/۰۴ شوق، پسر، رومانی ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ ایرنگاه موصل ۱۳۶۱/۱۲/۱۴	 شهید کربلایی حسین کاویانی دزفول ۱۳۴۳/۰۷/۱۵ فکه و الفجر مدامانی ۱۳۶۱/۱۱/۱۸ عراق ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید کربلایی حسینعلی باهمانی زاده اهواز ۱۳۴۶/۰۸/۲۳ جزیره سهیل، کرمان ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عراق ۰۰/۰۰/۰۰
 شهید کربلایی حامد مزارکی سوسنگرد ۱۳۳۷/۰۱/۰۱ ابوحنیفه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید کربلایی حامد نایینی سوسنگرد ۱۳۳۳/۰۷/۰۱ ابوحنیفه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید کربلایی حامد بونازار سوسنگرد ۱۳۳۷/۰۱/۰۱ حومه کرخه نور ۱۳۵۹/۰۸/۱۸ کرخه نور ۱۳۵۹/۰۵/۰۰
 شهید کربلایی حامد غموری آبادان ۱۳۴۷/۰۵/۱۲ جزیره مجنون ۱۳۶۳/۱۲/۲۳ عراق ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید کربلایی حامد غلامی فر اهواز ۱۳۴۰/۰۱/۰۵ حومه کرخه نور ۱۳۵۹/۰۸/۱۸ کرخه نور ۱۳۵۹/۰۵/۰۰	 شهید کربلایی حامد مصطفی خرمشهر ۱۳۴۶/۰۱/۰۲ نفت شهر ۱۳۶۷/۰۴/۳۱ عراق ۰۰/۰۰/۰۰



 سینا احمدی گنبد ۱۳۴۳/۰۵/۰۴ شمالی، بیت المقدس ۱۳۹۱/۰۴/۲۶ عراق ۱۳۹۱/۰۵/۰۵	 سید موشای شوشتر ۱۳۴۳/۰۴/۱۷ والفجر مقداتی شیب جیب ۱۳۹۱/۱۱/۱۸ شیب هیمسان ۱۳۹۱/۱۱/۱۸	 سلطان سعیدپور خرمشهر ۱۳۹۹/۰۶/۰۹ خرمشهر ۱۳۵۹/۰۷/۰۹ عراق اردادی ۱۳۹۱/۰۵/۰۹
 سلطان علی رومی آبادان ۱۳۸۸/۰۷/۰۸ خرمشهر ۱۳۵۹/۰۷/۰۵ ۰۵/۰۵/۰۵	 سایمان چهرازی آبادان ۱۳۴۲/۱۰/۲۴ فکه والفجر مقداتی ۱۳۹۱/۱۱/۱۸ عراق اردگاه عنبر ۱۳۶۵/۱۲/۰۸	 سید نظام موسوی دشت آزادگان ۱۳۴۰/۰۵/۰۹ روستای ابوحنیفه ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۰۵/۰۵/۰۵
 سید کریم موسوی دشت آزادگان ۱۳۳۵/۰۵/۰۱ ابوحنیفه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۰۵/۰۵/۰۵	 سید کریم طایفانی آبادان ۱۳۴۶/۰۷/۱۳ جاده آبادان ماهشهر ۱۳۵۹/۰۷/۲۳ عراق ۰۵/۰۵/۰۵	 شاهر نگاروی دشت آزادگان ۱۳۹۱/۰۳/۰۱ ابوحنیفه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۰۵/۰۵/۰۵
 شاهپور صادقی بنذر امام ۱۳۴۱/۰۹/۰۶ فکه والفجر مقداتی ۱۳۹۱/۱۱/۱۸ عراق بیهارستان التمز ۱۳۶۵/۰۴/۰۵	 شاهر خلیلی صالحی خرمشهر ۱۳۳۶/۰۶/۱۵ حوالی رودخانه کارون ۱۳۵۹/۰۷/۰۹ عراق ۱۳۶۵/۰۳/۱۷	 شایع عیاش اهواز ۱۳۳۹/۰۷/۰۹ حوالی کرخه نور ۱۳۵۹/۰۸/۱۸ کرخه نور ۱۳۵۹/۰۵/۰۵
 شجاع مالتی نژاد خرمشهر ۱۳۴۱/۱۱/۱۵ خرمشهر ۱۳۵۹/۰۷/۰۷ عراق ۱۳۶۵/۰۴/۰۷	 شرجی غلامی هویزه ۱۳۳۵/۰۱/۰۱ حومه کرخه نور ۱۳۵۹/۰۸/۱۸ کرخه نور ۱۳۵۹/۰۵/۰۵	 شویع بوغدار هویزه ۱۳۵۵/۰۷/۰۴ روستای سیار ۱۳۵۹/۰۸/۱۸ کرخه نور ۰۵/۰۵/۰۵



 عبداله زارعی دشت آزادگان ۱۳۴۷/۰۵/۰۵ ایرجیقه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 عبداله زارعی دشت آزادگان ۱۳۴۷/۰۵/۰۵ ایرجیقه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 عبداله زارعی دشت آزادگان ۱۳۴۷/۰۵/۰۵ ایرجیقه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵
 عبداله زارعی دشت آزادگان ۱۳۴۷/۰۵/۰۵ ایرجیقه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 عبداله زارعی دشت آزادگان ۱۳۴۷/۰۵/۰۵ ایرجیقه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 عبداله زارعی دشت آزادگان ۱۳۴۷/۰۵/۰۵ ایرجیقه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵
 عبداله زارعی دشت آزادگان ۱۳۴۷/۰۵/۰۵ ایرجیقه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 عبداله زارعی دشت آزادگان ۱۳۴۷/۰۵/۰۵ ایرجیقه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 عبداله زارعی دشت آزادگان ۱۳۴۷/۰۵/۰۵ ایرجیقه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵
 عبداله زارعی دشت آزادگان ۱۳۴۷/۰۵/۰۵ ایرجیقه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 عبداله زارعی دشت آزادگان ۱۳۴۷/۰۵/۰۵ ایرجیقه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 عبداله زارعی دشت آزادگان ۱۳۴۷/۰۵/۰۵ ایرجیقه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵
 عبداله زارعی دشت آزادگان ۱۳۴۷/۰۵/۰۵ ایرجیقه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 عبداله زارعی دشت آزادگان ۱۳۴۷/۰۵/۰۵ ایرجیقه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 عبداله زارعی دشت آزادگان ۱۳۴۷/۰۵/۰۵ ایرجیقه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵

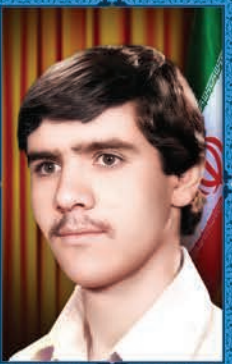
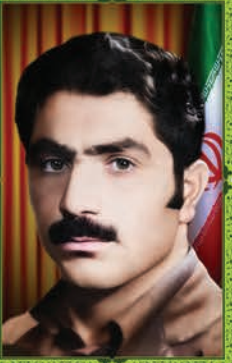
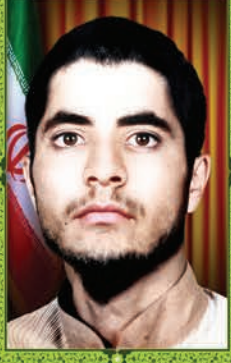


 فرهاد هزیری اهورا ۱۳۴۵/۰۱/۰۱ سنندج ۱۳۵۸/۰۲/۲۳ سنندج ۱۳۵۸/۰۲/۲۳	 امیر موسوی دشت آزادگان ۱۳۵۴/۰۴/۰۸ ارواحیه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ --- ۵۵/۵۵/۵۵	 امیر موسوی دشت آزادگان ۱۳۴۴/۰۵/۰۴ ارواحیه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ --- ۵۵/۵۵/۵۵
 فارس دشت آزادگان ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ارواحیه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ --- ۵۵/۵۵/۵۵	 امیر موسوی ایزه ۱۳۴۵/۰۷/۰۷ سومار ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ عراق ۱۳۶۷/۰۴/۰۴	 امیر موسوی اندیمشک ۱۳۴۸/۰۱/۰۱ ظالیه خیر ۱۳۶۲/۰۲/۱۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵
 امیر موسوی دشت آزادگان ۱۳۴۲/۰۱/۰۱ ارواحیه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ --- ۵۵/۵۵/۵۵	 امیر موسوی خوشهر ۱۳۴۱/۰۷/۰۴ خوشهر ۱۳۵۹/۰۷/۰۵ عراق زندان ابوغریب ۱۳۶۵/۰۴/۱۵	 امیر موسوی دشت آزادگان ۱۳۴۷/۰۵/۰۵ جوه کره نور ۱۳۵۹/۰۸/۱۸ کرخه نور ۵۵/۵۵/۵۵
 امیر موسوی اهورا ۱۳۳۴/۰۷/۰۱ ظالیه ۱۳۶۲/۰۸/۰۵ عراق ۱۳۶۲/۰۸/۰۵	 امیر موسوی والفجر مقتدائی ۱۳۶۱/۱۱/۲۱ عراق، لائبار ۵۵/۵۵/۵۵	 امیر موسوی باغ ملک ۱۳۴۴/۰۵/۰۹ جزیره مینون ۱۳۶۲/۱۲/۰۸ عراق، موصل ۱۳۶۵/۰۵/۱۴
 امیر موسوی شوش ۱۳۶۵/۰۹/۰۷ فکه والفجر مقتدائی ۱۳۶۱/۱۱/۱۸ عراق، العمارة ۵۵/۵۵/۵۵	 امیر موسوی شوش ۱۳۴۶/۰۴/۱۵ فکه والفجر مقتدائی ۱۳۶۱/۱۱/۲۱ عراق ۱۳۶۱/۱۱/۲۱	 امیر موسوی دزفول ۱۳۳۳/۰۲/۱۵ گشت عملیات بهمن ۱۳۶۱/۰۴/۲۶ موصل ۱۳۶۳/۰۴/۱۹

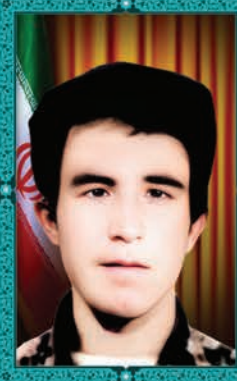
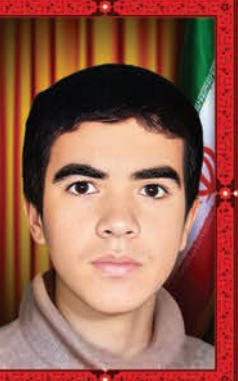


 هوشنگ بافقول دشت آزادگان ۱۳۳۷/۰۹/۰۹ روستای ابوحنیفه ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ انگیزه ملی شهیدان	 هوشنگ مزاعوی دشت آزادگان ۱۳۴۲/۰۹/۰۹ ابوحنیفه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ انگیزه ملی شهیدان	 ناجی بنی اسد دشت آزادگان ۱۳۳۷/۰۹/۰۹ ابوحنیفه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ انگیزه ملی شهیدان
 نادعلی ساکی لرستان ۱۳۳۳/۰۹/۱۵ خوشهر ۱۳۵۹/۰۹/۱۹ ۵۵/۵۵/۵۵ انگیزه ملی شهیدان	 نعمت‌الله مهران‌ی دزفول ۱۳۴۱/۰۵/۰۱ برون مری، سلمچه ۱۳۵۹/۰۷/۱۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵ انگیزه ملی شهیدان	 هشام بوغفیمه هویزه ۱۳۳۹/۰۹/۰۴ روستای سمیده ۱۳۵۹/۰۸/۱۸ کرکته نور ۵۵/۵۵/۵۵ انگیزه ملی شهیدان
 هوشنگ احسان‌الهی مسجد سلیمان ۱۳۳۶/۰۵/۰۴ والفجرمقامتی ۱۳۶۱/۰۳/۲۳ عراق، اردوگاه موصل ۱۳۶۷/۰۳/۲۴ انگیزه ملی شهیدان	 جاسب بوعذار هویزه ۱۳۶۵/۰۲/۰۱ روستای سیار ۱۳۵۹/۰۸/۱۸ کرکته نور ۵۵/۵۵/۵۵ انگیزه ملی شهیدان	 کام ارجع نژاد دشت آزادگان ۱۳۴۵/۰۴/۰۴ ابوحنیفه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ انگیزه ملی شهیدان
 کاکیم بوعذار هویزه ۱۳۵۵/۰۳/۰۴ حومه کرکته نور ۱۳۵۹/۰۸/۱۸ کرکته نور ۵۵/۵۵/۵۵ انگیزه ملی شهیدان	 کاکیم دریس خوشهر ۱۳۸۴/۰۹/۰۴ جاده هوای خوشهر ۱۳۵۹/۰۷/۰۵ اردوگاه عراق ۱۳۵۹/۰۷/۰۵ انگیزه ملی شهیدان	 کاکیم مزرعه دشت آزادگان ۱۳۳۴/۰۹/۰۱ ابوحنیفه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ انگیزه ملی شهیدان
 کرم آزادی خالص آبادان ۱۳۴۴/۰۵/۰۹ آبادان ۱۳۵۹/۰۸/۰۷ عراق، اردوگاه صبر ۱۳۶۷/۰۷/۱۵ انگیزه ملی شهیدان	 کرم بوعذار هویزه ۱۳۳۸/۰۴/۱۵ حومه کرکته نور ۱۳۵۹/۰۸/۱۸ کرکته نور ۵۵/۵۵/۵۵ انگیزه ملی شهیدان	 کرم میانی میناوی دشت آزادگان ۱۳۳۸/۰۳/۰۴ ابوحنیفه سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ انگیزه ملی شهیدان



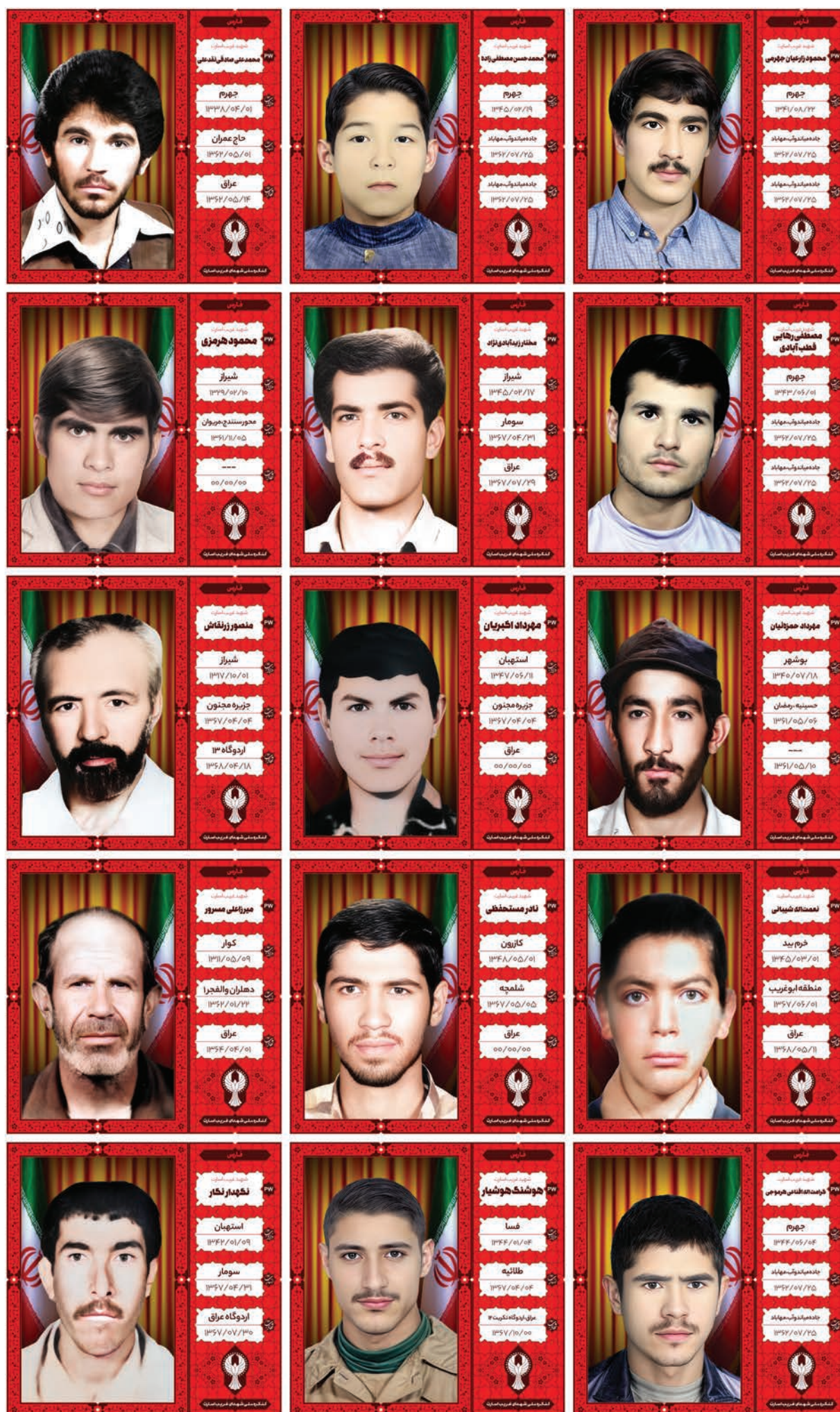
 غلامرضا خرد خداپنده ۱۳۳۶/۰۲/۲۵ جزیره مجنون ۱۳۵۷/۱۲/۰۷ موصل ۱۳۶۵/۰۲/۳۵	 فرامرز افشاری زنگان ۱۳۴۲/۰۳/۰۲ سومار ۱۳۶۷/۰۴/۳۱ عراق ۱۳۶۹/۰۴/۲۷	 فرهاد محمدی زنگان ۱۳۴۱/۰۱/۰۴ دارقوس، بیت المقدس ۱۳۶۱/۰۲/۱۲ عراق ۰۰/۰۰/۰۰
 مرتضی نوروزی ابهر ۱۳۴۳/۰۱/۰۶ پانه ۱۳۶۲/۰۸/۲۶ پانه ۱۳۶۳/۰۳/۰۹	 ابوالفضل نافری سمنان ۱۳۴۷/۰۴/۰۱ شرق دجله، بدر ۱۳۶۳/۱۲/۲۵ عراق ۱۳۶۳/۱۲/۲۵	 تقی فدالی اسلام سمنان ۱۳۶۱/۱۰/۰۷ دارقوس ۱۳۵۹/۰۷/۱۹ اردوگاه عراق ۱۳۶۹/۰۵/۲۶
 عبدالله آکباری سقز ۱۳۴۴/۰۵/۰۵ فکه ۱۳۶۷/۰۶/۰۱ عراق ۱۳۶۹/۰۱/۲۷	 علی اسفرخواجه شاهرود ۱۳۳۸/۰۱/۰۴ پانه ۱۳۶۳/۰۴/۱۶ پانه ۱۳۶۳/۰۴/۱۶	 غلامحسین فادالی شاهرود ۱۳۴۵/۱۱/۰۳ مهاباد ۱۳۶۳/۰۷/۳۵ مهاباد ۱۳۶۳/۰۸/۰۵
 مجتبی کاریمی نوران ۱۳۴۴/۰۶/۰۱ فکه ۱۳۶۷/۰۶/۰۱ اردوگاه تکریت ۱۳۶۸/۰۲/۳۵	 محمود کاریمی شاهرود ۱۳۵۱/۰۱/۰۵ شلمچه، گرگان ۴ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عراق ۱۳۶۷/۰۴/۰۹	 یداله شورابی نیشابور ۱۳۱۳/۰۱/۱۲ جزیره مجنون، عقیبات خیر ۱۳۵۷/۱۲/۰۴ عراق ۱۳۶۳/۰۱/۲۱
 یداله متهدی شاهرود ۱۳۳۸/۰۶/۱۵ پنجون، والفجر ۱۳۶۷/۰۸/۱۶ بیمارستان عراق ۱۳۶۲/۰۸/۲۷	 امیرحسین سیدانی زابل ۱۳۴۶/۱۰/۰۲ سومار ۱۳۶۷/۰۴/۳۱ سومار ۰۰/۰۰/۰۰	 زاهدان نهر جاسم، گرگان ۴ ۱۳۶۵/۱۱/۰۸ بیمارستان الرشید ۰۰/۰۰/۰۰

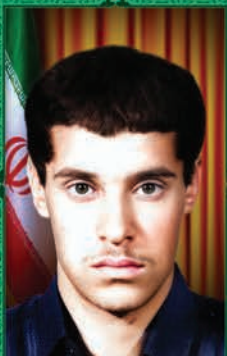
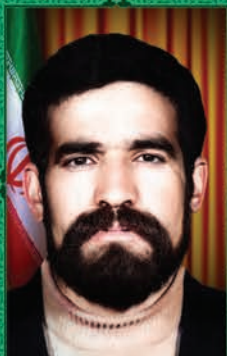
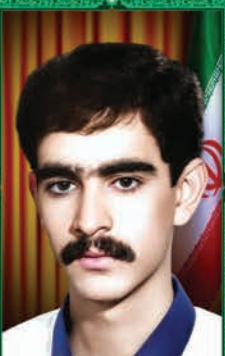


 شهید علی ازیمنانی رجان ۱۳۴۶/۱۲/۰۱ سومار ۱۳۶۷/۰۴/۲۳ عراق ۱۳۶۸/۱۰/۱۷	 شهید یوسف غلامی دماوند ۱۳۴۶/۰۳/۰۴ پاسگاه زید ۱۳۶۵/۱۱/۱۱ عراق ۱۳۶۶/۱۰/۲۸	 شهید امیرحسین جهرم ۱۳۴۶/۰۹/۲۷ شهرهای عملیات والفجر ۱۳۶۲/۰۱/۲۱ ۰۰/۰۰/۰۰
 شهید امیرحسین شیراز ۱۳۴۹/۰۵/۰۴ شوش ۱۳۵۹/۰۷/۰۶ عراق ۱۳۶۵/۰۱/۰۳	 شهید امیرحسین جهرم ۱۳۴۷/۰۱/۰۵ جاده میاندوین و میهاد ۱۳۶۲/۰۷/۲۵ جاده میاندوین و میهاد ۱۳۶۲/۰۷/۲۵	 شهید امیرحسین آبادان ۱۳۴۷/۰۴/۰۱ ماشورای، چگونگه ۱۳۶۴/۰۵/۲۴ عراق ۱۳۶۴/۰۵/۲۵
 شهید امیرحسین اسماعیل زنگ دبیج جهرم ۱۳۴۶/۱۲/۰۱ جاده میاندوین و میهاد ۱۳۶۲/۰۷/۲۵ جاده میاندوین و میهاد ۱۳۶۲/۰۷/۲۵	 شهید امیرحسین اصغر فتاحی شیراز ۱۳۴۳/۰۸/۰۱ فکه ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۶۷/۰۵/۲۱	 شهید امیرحسین الاس قنبرق داراب ۱۳۴۵/۰۳/۱۰ میمک ۱۳۶۶/۰۵/۰۳ عراق زندان الرشید ۱۳۶۶/۰۵/۱۱
 شهید امیرحسین پیمان علی لاسری جزی جهرم ۱۳۴۵/۰۹/۲۰ جاده میاندوین و میهاد ۱۳۶۲/۰۷/۲۵ جاده میاندوین و میهاد ۱۳۶۲/۰۷/۲۵	 شهید امیرحسین جلیل یاستون شیراز ۱۳۴۶/۰۵/۱۷ عین خوش ۱۳۶۷/۰۴/۱۱ عراق ۱۳۶۷/۰۴/۲۴	 شهید امیرحسین حسین رهنما داراب ۱۳۴۵/۱۱/۱۹ رمضان کوشک ۱۳۶۱/۰۴/۲۳ عراق ۱۳۶۱/۰۴/۰۰
 شهید امیرحسین حسین زارع فارس ۱۳۴۵/۱۰/۰۲ شاهیه ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ عراق بیاضستان الرشید ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید امیرحسین حسین صادقی بیشا ۱۳۵۲/۰۱/۱۵ شلمچه ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ شلمچه ۱۳۶۷/۰۳/۰۴	 شهید امیرحسین حمید مغرب جهرم ۱۳۴۷/۰۹/۲۱ جاده میاندوین و میهاد ۱۳۶۲/۰۷/۲۵ جاده میاندوین و میهاد ۱۳۶۲/۰۷/۲۵



 شهید قربان عباس فلاهی شیراز ۱۳۴۸/۰۵/۱۷ جزیره مجنون ۱۳۵۷/۰۴/۰۴ عراق ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید قربان امیرحسین نعمت‌آبادی قزوین ۱۳۸۸/۰۶/۱۵ مهاباد ۱۳۶۰/۰۸/۱۰ مهاباد ۱۳۶۰/۰۸/۱۰	 شهید قربان امیراله‌وندی نجف‌منش داراب ۱۳۴۳/۰۵/۰۱ چنگوله ۱۳۶۴/۰۵/۲۴ عراق ۱۳۶۹/۰۲/۱۷
 شهید قربان علی کیانی لامرد ۱۳۴۲/۰۱/۰۵ مهاباد ۱۳۶۱/۰۵/۰۰ عراق ۱۳۶۳/۱۲/۲۸	 شهید قربان علی حسین نعمت‌آبادی اقلید ۱۳۴۵/۰۳/۱۲ شلمچه گریانی ۴ ۱۳۵۵/۰۵/۰۴ بیمارستان التمز ۱۳۶۵/۱۲/۱۵	 شهید قربان علی اصغر زنجیر استهبان ۱۳۴۵/۰۳/۰۲ دهاران ۱۳۶۵/۰۲/۲۴ عراق العماره ۱۳۶۵/۰۲/۲۵
 شهید قربان علی اکبر اسماعیلی لامرد ۱۳۴۱/۰۱/۰۵ شلمچه ۱۳۵۷/۰۳/۰۴ عراق ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید قربان غلام جوان آبادان ۱۳۳۳/۰۹/۲۱ آبادان ۱۳۵۹/۰۷/۲۳ عراق الرمادی ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید قربان غلامعباس کارفرار چهره ۱۳۴۲/۰۹/۱۷ جاده میاندوخت-مهاباد ۱۳۵۷/۰۷/۲۵ جاده میاندوخت-مهاباد ۱۳۶۲/۰۷/۲۵
 شهید قربان فتح‌الله شریانی یزد یزد ۱۳۴۹/۰۲/۱۰ سرپل ذهاب ۱۳۵۹/۰۸/۰۵ --- ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید قربان فریدون هاشمی شافعی ممسنی ۱۳۴۴/۰۵/۲۰ سومار ۱۳۵۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۶۷/۰۵/۱۶	 شهید قربان فریدتاکه خانجاری شیراز ۱۳۴۴/۰۲/۰۳ میمک ۱۳۶۰/۰۵/۲۱ عراق ۱۳۶۰/۰۵/۲۳
 شهید قربان قلندر لوری غنای فسا ۱۳۴۹/۰۴/۱۰ شلمچه ۱۳۵۷/۰۳/۰۴ بیمارستان صالح‌الدین ۱۳۶۸/۰۵/۰۲	 شهید قربان محمد حسین دهگانی شیراز ۱۳۴۷/۰۱/۰۳ قو ۱۳۶۷/۰۱/۲۸ عراق ۱۳۶۹/۰۲/۱۸	 شهید قربان محمد مصطفی صهرانیان چهره ۱۳۴۳/۰۲/۲۲ شرهانی و الفجر ۱۳۶۲/۰۱/۲۱ عراق ۰۰/۰۰/۰۰



 امیرحسین شیراز ۱۳۴۷/۱۱/۱۹ کوشک ۱۳۶۱/۰۹/۲۱ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 کوروش حیدری شیراز ۱۳۴۶/۰۴/۰۸ شلمچه کربلای ۴ ۱۳۶۵/۱۵/۰۴ بیمارستان صلاح الدین ۱۳۶۶/۰۴/۱۱	 بیژان حسینی کازرون ۱۳۴۵/۰۷/۰۱ شلمچه کربلای ۴ ۱۳۶۵/۱۵/۰۴ ۵۵/۵۵/۵۵
 فریدون رودبار ۱۳۴۴/۱۲/۲۵ میمک ۱۳۶۷/۰۴/۳۱ عراق ۱۳۶۸/۰۵/۱۳	 بابک رستمی تاکستان ۱۳۳۹/۱۵/۰۱ سردشت ۱۳۵۹/۰۴/۱۶ ۵۵/۵۵/۵۵	 حسن شالی قزوین ۱۳۳۳/۰۲/۰۸ سردشت ۱۳۶۵/۰۴/۲۴ سردشت ۱۳۶۵/۰۴/۵۵
 حسن متک محمدی تاکستان ۱۳۴۶/۰۳/۰۱ میمک ۱۳۶۶/۰۵/۰۳ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 حمزه کشاورز افشار طارم سفلی ۱۳۴۷/۱۵/۱۱ میمک ۱۳۶۷/۰۴/۳۱ عراق ۱۳۶۸/۱۵/۱۶	 رضا خیارچی قزوین ۱۳۳۳/۰۴/۲۸ ماووت ۱۳۶۷/۰۳/۲۴ ۵۵/۵۵/۵۵
 ستار تیموری آذربایجان شرقی ۱۳۴۶/۰۱/۱۸ زبدات ۱۳۶۵/۰۴/۳۶ ۵۵/۵۵/۵۵	 سلیمان فرمائی تاکستان ۱۳۴۳/۰۳/۰۱ سفیدرودخانه ۱۳۶۱/۱۱/۰۴ ۵۵/۵۵/۵۵	 سیدرضا سیدموسوی طارم سفلی ۱۳۳۶/۰۳/۲۵ سردشت ۱۳۵۹/۰۷/۰۸ عراق ۵۵/۵۵/۵۵
 صادق کلهر قزوین ۱۳۴۴/۰۱/۱۵ سردشت ۱۳۶۶/۰۴/۲۱ سردشت ۱۳۶۶/۰۴/۲۱	 عباس پروین فرد قزوین ۱۳۴۶/۰۱/۱۵ سرپل خه‌اب ۱۳۶۷/۰۴/۳۱ عراق ۱۳۶۷/۱۵/۰۵	 عبدالرحمان نصرآبادی قزوین ۱۳۱۸/۱۸/۱۵ مهاباد ۱۳۶۵/۰۸/۱۵ مهاباد ۱۳۶۵/۰۸/۱۵







 هوسین عیسانی النگودرز ۱۳۵۱/۰۵/۰۵ پاسگاه زندریشان ۱۳۶۱/۰۴/۲۶ موصل ۱۳۶۷/۰۵/۲۷	 غلامرضا چاغروند خرم آباد ۱۳۳۱/۱۱/۰۲ دهران ۱۳۵۹/۰۷/۱۲ عراق ۰۵/۰۵/۰۵	 روح خدا محمدی خودرزی بروجرد ۱۳۵۵/۱۱/۰۷ والفجرمقداتی ۱۳۶۱/۱۱/۱۸ النبار ۱۳۶۶/۰۵/۱۱
 سعید کیل آبادی خرم آباد ۱۳۴۵/۰۵/۰۱ قصدشیرین ۱۳۵۹/۰۷/۰۴ عراق ۰۵/۰۵/۰۵	 امیرحسین اسماعیل زاده آسغری بروجرد ۱۳۳۵/۱۰/۲۵ حاج عمران ۱۳۵۵/۰۳/۰۴ موصل ۱۳۶۵/۰۳/۰۹	 امیرمحمد اسدی چلی خرم آباد ۱۳۴۵/۱۲/۰۱ یوکان ۱۳۶۱/۱۲/۲۴ یوکان ۰۵/۰۵/۰۵
 علاء محمد تقوی بروجرد ۱۳۱۵/۰۱/۰۱ دارخوین ۱۳۶۳/۰۷/۱۹ الرمادی ۱۳۶۲/۱۲/۰۹	 علی قدم خروسی نورآباد ۱۳۴۵/۰۱/۰۲ زیبدات ۱۳۶۳/۱۲/۲۴ الرمادی ۱۳۶۷/۰۸/۲۵	 علیرمضان مرادی ایلام ۱۳۳۱/۰۴/۰۵ خوشهر ۱۳۵۹/۰۷/۱۶ خوشهر ۱۳۵۹/۰۷/۱۶
 عبدی جعفری النگودرز ۱۳۴۵/۰۱/۰۴ باری بلالی سقر ۱۳۶۱/۰۵/۳۳ باری بلالی ۱۳۶۱/۰۵/۳۳	 غلام مشکینی النگودرز ۱۳۴۳/۰۲/۰۴ سومار ۱۳۵۵/۱۰/۲۴ عراق ۱۳۶۵/۱۲/۲۴	 همن حسین رادمانی دورود ۱۳۴۷/۰۸/۱۵ فتح ماموت ۱۳۶۶/۰۳/۱۲ موصل ۱۳۶۸/۰۲/۱۱
 فرج الله مقومی بروجرد ۱۳۵۹/۰۹/۱۶ حاج عمران ۱۳۶۵/۰۲/۳۵ موصل ۱۳۶۵/۰۳/۰۶	 محمد نبی باقری ازنا ۱۳۴۵/۰۵/۲۴ جزیره مجنون ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ یغداد ۱۳۶۷/۰۴/۱۵	 همدرفضا مرادی خرم آباد ۱۳۴۵/۱۰/۰۱ مملات والقدوای غرب ۱۳۶۲/۰۱/۲۲ منطقه یوغرب ۱۳۶۲/۰۱/۲۲





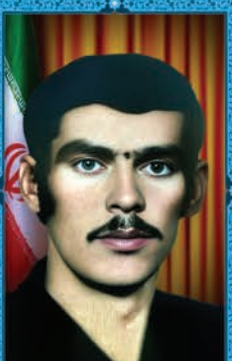
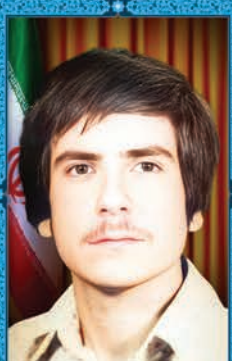


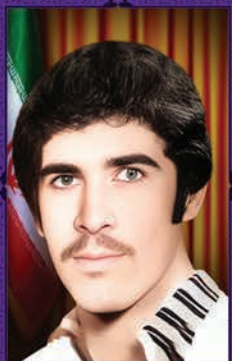
علی لجاتی محمدپور ساری نهرمدیه موسیان العماره	علی خزالی شوهیر نوشهر کربلای ۴ عراق	علی اسفندیاری زینلی بهشهر شلمچه، کربلای ۵ عراق، اردوگاه تکریت
غلامعلی مرادیان بهشهر مروان مروان	غلامرضا اسدی ولی آبادی نوشهر شلمچه	غلامعلی محمدپور تنگین کامیاران کامیاران
امیر پشکود ساری زندان ابوغریب	امیر کرمانی فرح آبادی ساری فکه	امیر محمدی محمودآباد عملیات والفجر عراق، سلیمانیه
محمد حاجی خانی چالوس سردشت سردشت	محمد اسحاقی کناری بابل قزو شلمچه	مهدی پیل افکن آمل تنگه چایه
محمد حسین نازاری بهشهر سومار عراق، اردوگاه تکریت	محمد حسن طاقیان بهشهر اسلامآباد غرب اسلامآباد غرب	محمد حسین جعفری زینلی تنگین جزیره مجنون

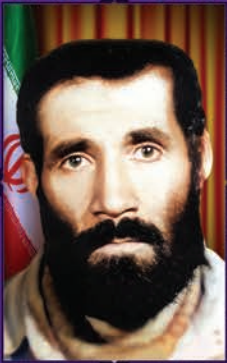
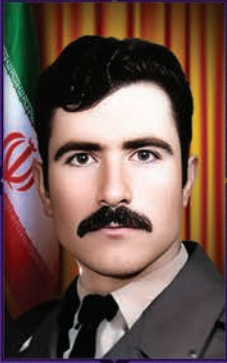
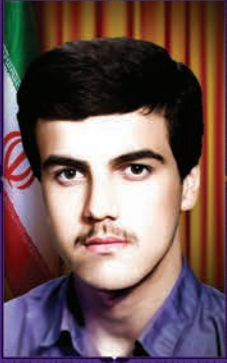
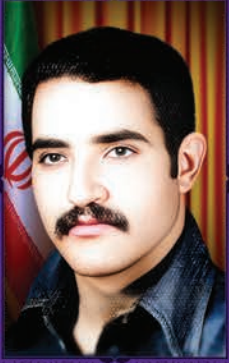
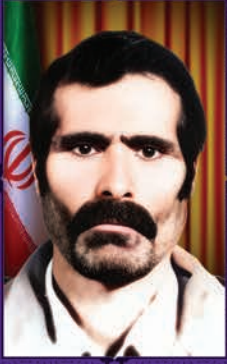


 سازمان کمیته امداد امام خمینی (ره) مهدی رهمانی جوبیار ۱۳۴۵/۰۸/۲۵ شلمچه کربلای ۵ ۱۳۵۷/۰۴/۲۷ عراق ۱۳۵۷/۰۴/۰۷ شهادت در راه خدا فروردین ۱۴۰۳	 سازمان کمیته امداد امام خمینی (ره) مهدی بسمل بابل ۱۳۴۵/۱۲/۰۴ سومار ۱۳۵۷/۰۴/۲۹ عراق ۱۳۵۸/۰۷/۲۱ شهادت در راه خدا فروردین ۱۴۰۳	 سازمان کمیته امداد امام خمینی (ره) مهدی رهمانی قائم شهر ۱۳۵۱/۰۱/۰۱ شلمچه ۱۳۵۷/۰۴/۰۴ عراق ۱۳۵۷/۰۴/۲۳ شهادت در راه خدا فروردین ۱۴۰۳
 سازمان کمیته امداد امام خمینی (ره) مهدی زیاری آمل ۱۳۴۶/۰۵/۲۵ نهر خمیر موسیان ۱۳۵۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۵۷/۰۴/۰۵ شهادت در راه خدا فروردین ۱۴۰۳	 سازمان کمیته امداد امام خمینی (ره) مهدی رهمانی سوادکوه ۱۳۴۳/۰۲/۰۷ قائمه علیه السلام ۱۳۵۷/۰۴/۰۴ عراق ۱۳۵۷/۰۷/۲۷ شهادت در راه خدا فروردین ۱۴۰۳	 سازمان کمیته امداد امام خمینی (ره) نادر حسینی بابل ۱۳۴۷/۱۲/۲۶ کوشک ۱۳۵۷/۱۲/۲۴ عراق ۱۳۵۸/۰۷/۲۴ شهادت در راه خدا فروردین ۱۴۰۳
 سازمان کمیته امداد امام خمینی (ره) نادر رهمانی جوبیار ۱۳۳۷/۰۴/۱۵ مربوان ۱۳۵۵/۰۵/۰۴ مربوان ۱۳۵۵/۰۵/۰۴ شهادت در راه خدا فروردین ۱۴۰۳	 سازمان کمیته امداد امام خمینی (ره) نادر رهمانی نعمت الله استی (الجف زاندا) قائم شهر ۱۳۳۳/۰۲/۰۵ شلمچه کربلای ۵ ۱۳۵۵/۱۲/۱۴ عراق تکریت II ۱۳۵۵/۱۲/۲۹ شهادت در راه خدا فروردین ۱۴۰۳	 سازمان کمیته امداد امام خمینی (ره) هوشنگ قنای تنکابن ۱۳۳۴/۰۵/۱۵ پاوه ۱۳۵۹/۰۳/۲۹ کردستان ۵۵/۵۵/۵۵ شهادت در راه خدا فروردین ۱۴۰۳
 سازمان کمیته امداد امام خمینی (ره) کاظم حلاجیان بابل ۱۳۴۶/۱۱/۱۸ نفت شهر ۱۳۵۷/۰۴/۲۹ عراق ۵۵/۵۵/۵۵ شهادت در راه خدا فروردین ۱۴۰۳	 سازمان کمیته امداد امام خمینی (ره) کوروش کشاورز قائم شهر ۱۳۳۸/۰۵/۰۱ خرمشهر ۱۳۵۹/۰۸/۰۷ عراق ۱۳۵۷/۰۴/۵۵ شهادت در راه خدا فروردین ۱۴۰۳	 سازمان کمیته امداد امام خمینی (ره) کوروش کشاورز تنکابن ۱۳۴۳/۰۳/۰۴ خرمشهر ۱۳۵۶/۱۲/۱۱ عراق ۵۵/۵۵/۵۵ شهادت در راه خدا فروردین ۱۴۰۳
 سازمان کمیته امداد امام خمینی (ره) یحیی ترکچجوری نوشهر ۱۳۴۵/۱۲/۲۵ مهران ۱۳۵۷/۰۴/۲۱ اردوگاه عراق ۵۵/۵۵/۵۵ شهادت در راه خدا فروردین ۱۴۰۳	 سازمان کمیته امداد امام خمینی (ره) یوسف امین مسکن پالادی بهشهر ۱۳۳۸/۱۱/۰۶ مهران ۱۳۴۴/۰۱/۱۷ عراق ۵۵/۵۵/۵۵ شهادت در راه خدا فروردین ۱۴۰۳	 سازمان کمیته امداد امام خمینی (ره) یوسف رهمانی بابل ۱۳۳۸/۰۸/۰۷ سومار ۱۳۴۶/۰۴/۲۱ اردوگاه عراق ۱۳۵۷/۰۵/۱۹ شهادت در راه خدا فروردین ۱۴۰۳



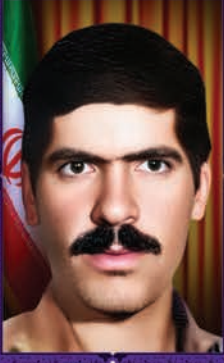
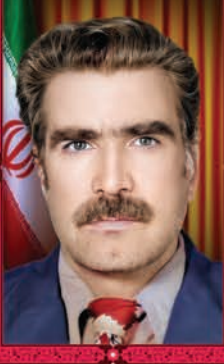
 سرگاز امیرحسین حسینی ساوه ۱۳۳۹/۰۴/۲۱ سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۵ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم‌های شهدای عزیز	 سرگاز امیرحسین موسوی ساوه ۱۳۳۷/۰۵/۲۱ سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۵ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم‌های شهدای عزیز	 سرگاز امیرحسین میرزاسکری تهران ۱۳۴۰/۰۶/۰۱ سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۵ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم‌های شهدای عزیز
 سرگاز شکریه مهدی لژاد خرمشهر ۱۳۴۲/۰۶/۲۸ خرمشهر ۱۳۵۹/۰۷/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم‌های شهدای عزیز	 سرگاز صفیه مولوچچی خرمشهر ۱۳۶۱/۰۵/۵۵ اهواز ۱۳۵۹/۰۷/۲۸ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم‌های شهدای عزیز	 سرگاز عباس اسحاقی ساوه ۱۳۳۳/۰۷/۱۶ سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۵ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم‌های شهدای عزیز
 سرگاز عباس بخشی ساوه ۱۳۳۴/۰۴/۵۵ سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۵ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم‌های شهدای عزیز	 سرگاز عباس ریحانی اهواز ۱۳۳۲/۰۳/۵۳ آبادان ۱۳۵۹/۰۷/۲۹ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم‌های شهدای عزیز	 سرگاز علی معصومی ساوه ۱۳۴۵/۰۴/۵۲ شهرامی ۱۳۶۷/۰۴/۳۱ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم‌های شهدای عزیز
 سرگاز علی ناجی پور ساوه ۱۳۳۹/۰۵/۵۹ سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۵ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم‌های شهدای عزیز	 سرگاز علی گزازی خنداب ۱۳۴۶/۰۲/۵۳ قصر شیرین ۱۳۶۷/۰۲/۳۱ عراق ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم‌های شهدای عزیز	 سرگاز محمد پادیلو کمیلان ۱۳۴۵/۰۲/۵۴ حومه سنگ ۱۳۶۴/۰۷/۲۳ سنلج ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم‌های شهدای عزیز
 سرگاز محمد حسن قاضی ساوه ۱۳۳۵/۰۵/۲۷ سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۵ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم‌های شهدای عزیز	 سرگاز محمد علی پیاپی خرمشهر ۱۳۳۵/۰۳/۲۳ خرمشهر ۱۳۵۹/۰۷/۲۹ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم‌های شهدای عزیز	 سرگاز محمد خاتری کمیلان ۱۳۴۵/۰۲/۵۴ سومار ۱۳۶۷/۰۴/۳۱ آذکاه عراق ۱۳۵۹/۰۱/۵۹ آلبوم‌های شهدای عزیز

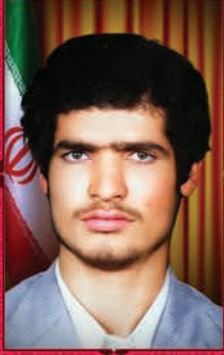
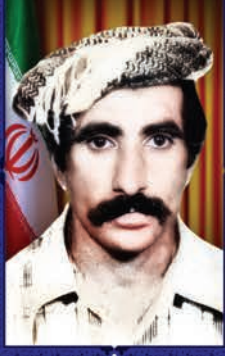
 محمد فرغانی خمین ۱۳۴۵/۱۲/۰۱ شهرآباد ۱۳۶۷/۰۵/۰۱ عراق، بیمارستان الرشید ۱۳۹۸/۰۴/۲۶	 محمد اصغری ساوه ۱۳۴۵/۰۵/۲۳ مریوان ۱۳۶۵/۰۱/۱۵ ۵۵/۵۵/۵۵	 محمد هزارخانی تفرش ۱۳۴۷/۰۱/۰۳ دهلران ۱۳۶۷/۰۴/۲۶ عراق ۱۳۶۷/۰۴/۲۷
 امیراحمد احمدی اراک ۱۳۶۵/۰۳/۱۴ جندعلی بایان ۱۳۵۹/۰۷/۱۹ اردوگاه موصل ۵۵/۵۵/۵۵	 ولی الله عاشوری کمجان ۱۳۴۴/۰۵/۱۵ ارتفاعات سوسخت ۱۳۶۲/۰۲/۳۰ ۵۵/۵۵/۵۵	 ابراهیم نجفی هرمزگان ۱۳۵۸/۰۷/۰۱ شلمچه ۱۳۶۱/۰۲/۱۵ ۵۵/۵۵/۵۵
 حسین آلیزاده حاجی آباد ۱۳۴۹/۱۵/۰۱ سومار ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ ۵۵/۵۵/۵۵	 ابراهیم اسدی همدان ۱۳۴۴/۰۵/۱۵ اروند رود گریز ۴ ۱۳۵۵/۱۰/۰۴ عراق، بیمارستان تکریت ۱۳۶۷/۱۱/۱۹	 ابوالقاسم علیزاده همدان ۱۳۴۴/۱۵/۰۱ فاو و الفجر ۸ ۱۳۶۴/۱۱/۲۸ عراق، بیمارستان الرشید ۱۳۵۵/۰۶/۵۵
 احمد روستایی ملایر ۱۳۴۲/۰۱/۰۹ گیلانغرب، مصلح الفجر ۱۳۶۵/۰۹/۲۶ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 اروجعلی شکاری نالچین ۱۳۴۲/۰۱/۱۵ آق کندی سقر ۱۳۶۱/۱۱/۰۱ آق کندی سقر ۱۳۶۱/۱۱/۰۱	 اسماعیل جعفری بهار ۱۳۴۷/۰۵/۰۳ مهران ۱۳۵۵/۰۲/۲۷ عراق، بیمارستان الرمادی ۱۳۵۵/۰۸/۰۷
 اکبر فارسی همدان ۱۳۴۷/۰۵/۰۷ اروند رود گریز ۴ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ اردوگاه تکریت II ۱۳۶۶/۰۴/۱۲	 بهروز فرزانی همدان ۱۳۴۸/۰۷/۰۵ نفت شهر ۱۳۶۷/۰۴/۳۱ عراق، بیمارستان الرشید ۱۳۶۷/۰۹/۰۵	 جان محمد فرزانی نهاوند ۱۳۴۳/۰۵/۰۲ عملیات رمضان ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ عراق ۱۳۶۱/۰۴/۲۴

 شهید کربلایی PW جعفر روشنائی همدان ۱۳۳۹/۱۵/۲۵ جوانرود ۱۳۵۲/۰۳/۲۵ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم: سید شهیدان ایران	 شهید کربلایی PW جلیل شادمانی همدان ۱۳۴۴/۰۷/۱۷ بیت المقدس ۱۳۶۱/۰۲/۱۵ بیمارستان بصره ۱۳۶۱/۰۲/۱۲ آلبوم: سید شهیدان ایران	 شهید کربلایی PW محمد حسین نرایی نهادند ۱۳۳۹/۱۱/۰۱ جزیره مجنون ۱۳۶۵/۰۵/۲۵ عراق ۱۳۶۷/۰۴/۲۳ آلبوم: سید شهیدان ایران
 شهید کربلایی PW حسین اکبری ملایر ۱۳۵۵/۰۴/۰۹ گوشک، رمضان ۱۳۶۱/۰۴/۲۵ موصل ۱۳۶۱/۰۹/۲۵ آلبوم: سید شهیدان ایران	 شهید کربلایی PW حسن یغیان همدان ۱۳۳۹/۰۳/۰۴ جاده آبدان ۱۳۵۹/۰۷/۲۴ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم: سید شهیدان ایران	 شهید کربلایی PW حسن دغانی بهار ۱۳۴۶/۱۲/۰۴ قصر شیرین ۱۳۶۱/۰۵/۱۵ عراق ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم: سید شهیدان ایران
 شهید کربلایی PW حسن مراد پیاچ نهادند ۱۳۳۹/۰۱/۰۱ محوراته سرتخت ۱۳۵۸/۰۷/۱۶ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم: سید شهیدان ایران	 شهید کربلایی PW حسن لوروزی بهار ۱۳۴۶/۰۳/۰۴ والفجر ۱۳۶۴/۱۲/۰۱ عراق، سلیمانیه ۱۳۶۴/۱۲/۱۵ آلبوم: سید شهیدان ایران	 شهید کربلایی PW حسن مراد مرادی استادآباد ۱۳۴۰/۰۹/۰۵ مروان، قله شام ۱۳۶۵/۰۵/۰۹ مروان ۱۳۶۵/۰۷/۱۵ آلبوم: سید شهیدان ایران
 شهید کربلایی PW امیرحسین حبیب نیا همدان ۱۳۴۷/۱۲/۱۸ نفت شهر ۱۳۶۷/۰۴/۲۳ عراق ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم: سید شهیدان ایران	 شهید کربلایی PW خداایر شهپنازی ملایر ۱۳۳۲/۰۵/۰۲ قصر شیرین ۱۳۵۹/۰۷/۰۳ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم: سید شهیدان ایران	 شهید کربلایی PW رضا آقا محمدی همدان ۱۳۴۷/۱۲/۱۴ سرپل ذهاب ۱۳۶۲/۱۵/۲۵ سرپل ذهاب ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم: سید شهیدان ایران
 شهید کربلایی PW ساجدی خوشنود نهادند ۱۳۳۵/۰۴/۲۴ فاو والفجر ۱۳۶۴/۱۱/۲۵ ایرگاه الرمادی ۱۳۶۷/۰۴/۲۳ آلبوم: سید شهیدان ایران	 شهید کربلایی PW سید عبدالعزیز سجادی همدان ۱۳۳۵/۰۸/۱۵ سرپل ذهاب ۱۳۵۹/۰۷/۰۲ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم: سید شهیدان ایران	 شهید کربلایی PW سید محمد رسولی نهادند ۱۳۳۸/۰۴/۲۸ لشویه ۱۳۶۴/۰۹/۰۱ ۵۵/۵۵/۵۵ آلبوم: سید شهیدان ایران



 شهید: مهدی درویشی همدان توسرکان ۱۳۴۱/۱۰/۱۰ کوشک، رمضان ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ اردوگاه عراق ۱۳۶۳/۰۹/۲۳	 شهید: مهدی خاکی زاده همدان ۱۳۶۵/۱۰/۱۷ روستای دوله تو ۱۳۵۹/۱۳/۰۵ زندان دوله تو ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید: مهدی درویشی همدان توسرکان ۱۳۴۱/۱۰/۱۰ کوشک، رمضان ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ اردوگاه عراق ۱۳۶۳/۰۹/۲۳
 شهید: مهدی لاسوری توسرکان ۱۳۳۹/۰۴/۰۵ پاوه ۱۳۵۸/۰۷/۰۷ اردوگاه موصل ۱۳۶۱/۰۵/۰۴	 شهید: مهدی موسایی حاجیلو همدان ۱۳۴۵/۰۱/۰۱ شهرهانی ۱۳۵۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۶۸/۰۴/۲۵	 شهید: مهدی نجفی کیودزهاگ ۱۳۳۹/۰۴/۰۷ قصرسون، تارک ۱۳۶۱/۰۵/۱۵ عراق، بیمارستان الرشید ۱۳۶۶/۰۵/۰۵
 شهید: محمدرضا بیگزاده همدان ۱۳۳۴/۰۵/۲۰ سرپل ذهاب ۱۳۵۹/۰۷/۰۴ --- ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید: محمدرضا مسینی همدان ۱۳۴۷/۱۰/۲۵ جزیره مجنون ۱۳۶۵/۰۹/۲۰ عراق ۱۳۶۵/۱۰/۳۰	 شهید: محمدرضا زنگنه ملایر ۱۳۴۰/۰۳/۰۷ یوکان ۱۳۶۲/۰۱/۳۰ زندان دوله تو ۱۳۶۲/۰۵/۱۹
 شهید: محمدرضا علی پور همدان ۱۳۲۴/۰۳/۲۲ آبادان ۱۳۵۹/۰۷/۱۹ --- ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید: محمدرضا اسماعیلی بهار ۱۳۳۵/۰۴/۰۳ سرپل ذهاب ۱۳۶۰/۰۸/۲۲ --- ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید: محمدرضا بیات کیودزهاگ ۱۳۴۱/۰۳/۰۸ باله ۱۳۶۱/۰۷/۰۱ --- ۰۰/۰۰/۰۰
 شهید: محمدرضا خلیف همدان ۱۳۳۸/۱۱/۰۷ میمک ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۶۷/۰۵/۰۰	 شهید: محمدرضا مالک میر ملایر ۱۳۴۴/۰۱/۱۲ عملیات رمضان ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ عراق ۰۰/۰۰/۰۰	 شهید: مهدی الیاسی همدان ۱۳۴۵/۰۲/۳۰ طلایه ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ اردوگاه عراق ۱۳۶۷/۰۹/۳۰

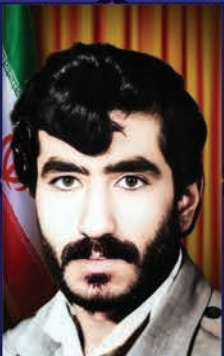
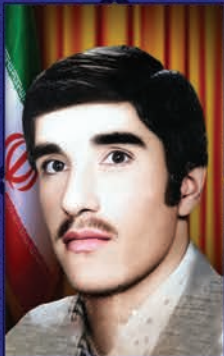
 شهید نورمحمد نادر اسگندری کیودزک ۱۳۴۶/۰۶/۰۱ جوانرود ۱۳۶۲/۰۳/۱۸ ۰۵/۰۵/۰۵	 شهید نورمحمد ناصر رجبیان همدان ۱۳۴۲/۰۷/۰۵ سردشت ۱۳۵۹/۰۹/۲۵ زندان دولتو ۱۳۶۰/۰۴/۱۷	 شهید نورمحمد نematollah فتاحی استهباد ۱۳۳۸/۰۵/۰۳ جاده مریوان ۱۳۶۰/۰۵/۰۹ مریوان ۱۳۶۰/۰۷/۱۵
 شهید نورمحمد نematollah ترک حماری همدان ۱۳۴۱/۰۴/۰۴ اروند رود گریلای ۴ ۱۳۵۹/۱۰/۰۴ محدوده بصره ۱۳۶۵/۱۰/۰۴	 شهید نورمحمد همدان ۱۳۳۹/۰۲/۱۴ جاده آبادان، ماهشور ۱۳۵۹/۰۷/۱۹ عراق ۰۵/۰۵/۰۵	 شهید نورمحمد همدان ۱۳۳۴/۱۰/۲۷ جاده دهگلان ۱۳۵۹/۰۳/۲۵ جاده موش ۱۳۵۹/۰۳/۲۸
 شهید نورمحمد وحیده اکبرایی زن ۱۳۴۲/۱۰/۰۳ زینبیاات عراق ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ عراق ۰۵/۰۵/۰۵	 شهید نورمحمد امیررضا کویوند استهباد ۱۳۴۱/۰۸/۰۶ قصر شیرین ۱۳۶۷/۰۴/۳۱ عراق ۱۳۶۸/۰۸/۲۶	 شهید نورمحمد مهدی موسویوند ملایر ۱۳۴۳/۰۵/۱۵ ابوغریب ۱۳۶۷/۰۵/۰۱ عراق ۱۳۶۸/۰۴/۲۴
 شهید نورمحمد پرناز شفیقی کیا همدان ۱۳۳۶/۰۴/۰۱ اروند رود گریلای ۴ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ بیمارستان عراق ۱۳۶۵/۱۰/۰۷	 شهید نورمحمد یوسف علی بزازنی زن ۱۳۴۳/۰۹/۰۵ سردشت ۱۳۶۲/۱۰/۰۷ سردشت ۱۳۶۲/۱۰/۰۷	 شهید نورمحمد امیررضا رضایی هارونی شهرکرد ۱۳۳۸/۰۹/۰۳ سوسنگرد ۱۳۵۹/۰۸/۲۵ عراق ۱۳۵۹/۰۹/۱۹
 شهید نورمحمد سامان ۱۳۰۶/۰۴/۲۶ جاده ماهشور، آبادان ۱۳۵۹/۰۹/۱۸ اردوگاه الیمادی ۲ ۱۳۶۸/۰۴/۲۰	 شهید نورمحمد بهزاد رضایی شکرکی شهرکرد ۱۳۴۳/۰۱/۰۱ شریانی ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ عراق ۰۵/۰۵/۰۵	 شهید نورمحمد حسین نادری آل خوشی فارسان ۱۳۴۷/۰۷/۲۵ فاو ۱۳۶۷/۰۱/۲۸ اردوگاه عراق ۰۵/۰۵/۰۵

 شهادت: ۱۳۴۴/۰۵/۰۱ شهرکد: ۱۳۶۱/۰۴/۲۳ پاسگاه: ۰۰/۰۰/۰۰ شهادت: ۱۳۴۴/۰۵/۰۱	 شهادت: ۱۳۴۴/۰۵/۰۱ شهرکد: ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ پاسگاه: ۱۳۶۷/۰۵/۲۰ شهادت: ۱۳۴۴/۰۵/۰۱	 شهادت: ۱۳۴۵/۱۱/۱۰ شهرکد: ۱۳۶۴/۱۱/۲۳ پاسگاه: ۰۰/۰۰/۰۰ شهادت: ۱۳۴۵/۱۱/۱۰
 شهادت: ۱۳۴۹/۰۱/۰۳ شهرکد: ۱۳۶۲/۰۹/۰۷ پاسگاه: ۱۳۶۲/۱۰/۳۰ شهادت: ۱۳۴۹/۰۱/۰۳	 شهادت: ۱۳۴۵/۰۱/۱۰ شهرکد: ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ پاسگاه: ۱۳۶۸/۰۱/۱۳ شهادت: ۱۳۴۵/۰۱/۱۰	 شهادت: ۱۳۴۵/۰۵/۰۱ شهرکد: ۱۳۶۳/۱۱/۲۵ پاسگاه: ۰۰/۰۰/۰۰ شهادت: ۱۳۴۵/۰۵/۰۱
 شهادت: ۱۳۴۶/۰۴/۰۱ شهرکد: ۱۳۶۷/۰۱/۲۸ پاسگاه: ۱۳۶۷/۰۲/۱۲ شهادت: ۱۳۴۶/۰۴/۰۱	 شهادت: ۱۳۴۸/۰۵/۲۰ شهرکد: ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ پاسگاه: ۰۰/۰۰/۰۰ شهادت: ۱۳۴۸/۰۵/۲۰	 شهادت: ۱۳۳۹/۰۷/۰۸ شهرکد: ۱۳۶۱/۱۱/۲۰ پاسگاه: ۱۳۶۵/۰۱/۲۱ شهادت: ۱۳۳۹/۰۷/۰۸
 شهادت: ۱۳۳۵/۰۵/۰۱ شهرکد: ۱۳۶۳/۰۱/۱۵ پاسگاه: ۱۳۶۳/۰۱/۱۵ شهادت: ۱۳۳۵/۰۵/۰۱	 شهادت: ۱۳۳۵/۰۹/۰۲ شهرکد: ۱۳۶۱/۰۲/۲۲ پاسگاه: ۱۳۶۱/۰۳/۱۶ شهادت: ۱۳۳۵/۰۹/۰۲	 شهادت: ۱۳۳۷/۰۱/۰۹ شهرکد: ۱۳۶۰/۰۵/۱۲ پاسگاه: ۱۳۶۰/۱۰/۱۵ شهادت: ۱۳۳۷/۰۱/۰۹
 شهادت: ۱۳۴۷/۰۱/۰۱ شهرکد: ۱۳۶۵/۰۵/۲۱ پاسگاه: ۱۳۶۵/۰۵/۲۱ شهادت: ۱۳۴۷/۰۱/۰۱	 شهادت: ۱۳۴۶/۰۹/۰۲ شهرکد: ۱۳۶۱/۰۹/۳۰ پاسگاه: ۱۳۶۱/۰۹/۳۰ شهادت: ۱۳۴۶/۰۹/۰۲	 شهادت: ۱۳۴۶/۱۲/۰۹ شهرکد: ۱۳۶۲/۰۷/۰۱ پاسگاه: ۱۳۶۳/۰۲/۲۷ شهادت: ۱۳۴۶/۱۲/۰۹

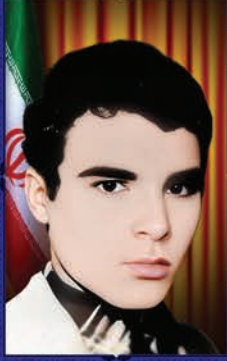


 گروگان شهادت: ۱۳۴۴/۰۱/۰۱ میروان ۱۳۵۹/۰۴/۰۲ عراق ۱۳۵۹/۰۵/۰۵ عراق ۱۳۵۹/۰۵/۰۵	 گروگان شهادت: ۱۳۴۴/۰۵/۱۰ سنندج روستای گرجو ۱۳۶۲/۰۵/۰۵ روستای دربند سنندج ۱۳۶۲/۰۵/۰۵	 گروگان شهادت: ۱۳۳۵/۱/۱ میروان مرگ میروان ۱۳۶۳/۰۴/۰۴ حوالی میروان ۱۳۶۳/۰۵/۰۵
 گروگان شهادت: ۱۳۴۵/۱۵/۱۸ خوزستان سنندج ۱۳۵۹/۰۴/۱۵ سنندج ۱۳۵۹/۰۴/۲۰	 گروگان شهادت: ۱۳۴۶/۰۱/۲۵ سقز ۱۳۶۶/۰۵/۰۳ میگ ۱۳۶۶/۰۵/۰۳ عراق - بیمارستان الرشید ۱۳۶۶/۰۵/۱۷	 گروگان شهادت: ۱۳۴۲/۰۳/۰۹ کامیاران محور سنندج کامیاران ۱۳۶۲/۰۴/۳۱ جاده سنندج - چناره ۱۳۶۲/۰۴/۳۱
 گروگان شهادت: ۱۳۴۶/۱۱/۰۱ بیجار طلایه ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ عراق - بیمارستان صالح کابین ۱۳۶۸/۰۵/۲۲	 گروگان شهادت: ۱۳۸۸/۰۴/۰۲ سنندج هشمر سنندج ۱۳۶۱/۰۴/۰۵ هشمر سنندج ۱۳۶۱/۰۴/۱۷	 گروگان شهادت: ۱۳۳۳/۰۴/۱۵ سقز سقز نرگسه ۱۳۶۳/۰۵/۰۱ سقز نرگسه ۱۳۶۳/۰۵/۰۱
 گروگان شهادت: ۱۳۹۱/۰۸/۰۱ سروآباد زریر سنندج ۱۳۶۳/۰۴/۰۱ بوریندر سروآباد ۱۳۶۳/۰۴/۰۲	 گروگان شهادت: ۱۳۳۴/۱۲/۰۱ سروآباد دره کی سروآباد ۱۳۶۴/۰۳/۱۸ دره کی سروآباد ۱۳۶۴/۰۴/۰۳	 گروگان شهادت: ۱۳۴۹/۱۱/۰۱ بانه عراق - روستای چناره ۱۳۶۶/۰۵/۰۵ عراق ۱۳۶۶/۰۵/۲۵
 گروگان شهادت: ۱۳۲۹/۰۸/۰۲ بانه ماسی دریانه ۱۳۶۳/۰۷/۱۵ ماسی دریانه ۱۳۶۴/۰۱/۰۹	 گروگان شهادت: ۱۳۴۸/۰۵/۰۱ کامیاران حوالی کامیاران ۱۳۶۳/۰۴/۱۹ اعظم آباد کامیاران ۱۳۶۳/۰۴/۰۵	 گروگان شهادت: ۱۳۳۵/۰۴/۰۷ میروان باغان میروان ۱۳۶۱/۱۱/۰۵ جاده سنندج - میروان ۱۳۶۱/۱۱/۲۱

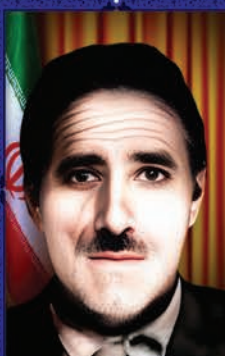


 گروه شهدا شهید حسین شهریزی کامیاران ۱۳۹۹/۱۲/۲۵ جاده سقز کامیاران ۱۳۵۸/۰۱/۰۱ محور سقز کامیاران ۱۳۵۸/۰۱/۰۱	 گروه شهدا شهید حسین یوسف پور سقز ۱۳۳۸/۰۲/۰۱ جاده سقز سنندج ۱۳۵۸/۰۵/۱۰ سقز ۱۳۵۸/۰۵/۱۰	 گروه شهدا شهید حیدر رحمانی دهگلان ۱۳۴۴/۰۴/۰۶ نورنیر ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ اردوگاه عراق ۵۵/۵۵/۵۵
 گروه شهدا شهید حبیب شاهمحمدی سقز ۱۳۶۵/۰۹/۲۵ سقز ۱۳۶۱/۰۴/۰۳ سقز ۱۳۶۱/۱۵/۱۱	 گروه شهدا شهید همایون پارسافر سنندج ۱۳۳۵/۰۹/۱۸ جوهه رهن شیر ۱۳۵۹/۰۸/۰۴ عراق ۱۳۵۹/۰۸/۰۶	 گروه شهدا شهید خلیل شعبانی دیواندره ۱۳۳۵/۰۴/۰۵ روستای گوله دیواندره ۵۵/۵۵/۵۵ جاده سنندج دیواندره ۱۳۶۷/۰۱/۱۹
 گروه شهدا شهید خلیل نامی سقز ۱۳۴۱/۰۱/۱۴ جزیره مجنون ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ مراقبه استان گلستان ۱۳۶۸/۰۱/۰۴	 گروه شهدا شهید رحمت الله نامی سنندج ۱۳۳۴/۰۳/۲۸ سنندج ۱۳۵۹/۰۲/۲۵ سنندج ۱۳۵۹/۰۲/۲۹	 گروه شهدا شهید رحیم قادری پانه ۱۳۴۴/۰۱/۰۱ محور سقز دیواندره ۱۳۶۶/۱۵/۰۵ دیوان دره ۱۳۶۶/۱۲/۰۵
 گروه شهدا شهید رسول مرادی بیجار ۱۳۴۴/۰۳/۲۵ زیبیدات ۱۳۶۶/۰۹/۲۹ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 گروه شهدا شهید رشید فرزادی دیواندره ۱۳۵۵/۰۴/۰۵ دیواندره ۱۳۶۱/۰۶/۱۹ دیواندره ۱۳۶۱/۰۶/۱۹	 گروه شهدا شهید رشید فرزاد میروان ۱۳۶۶/۰۱/۰۶ میروان ۱۳۵۸/۰۲/۰۴ میروان ۱۳۵۸/۰۴/۰۵
 گروه شهدا شهید رفیق کوهی میروان ۱۳۴۴/۱۲/۰۱ حوالی سروآباد ۱۳۶۳/۰۵/۰۸ حوالی سوادیا ۱۳۶۳/۰۵/۰۸	 گروه شهدا شهید سالار سعیدی پانه ۱۳۴۶/۰۳/۱۵ سفید کمره پانه ۱۳۶۲/۱۵/۲۹ سفید کمره پانه ۱۳۶۲/۱۵/۳۵	 گروه شهدا شهید سالار هدایتی کامیاران ۱۳۳۲/۰۷/۱۵ یوگان ۱۳۶۵/۰۴/۱۳ ۵۵/۵۵/۵۵

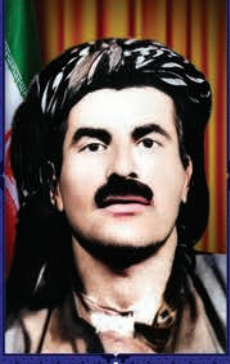


 شهریار نمکی سنندج ۱۳۴۲/۰۶/۲۸ سنندج ۱۳۵۹/۰۴/۲۵ سنندج ۱۳۵۹/۰۴/۲۹	 شهریار نمکی سنندج ۱۳۳۷/۱۰/۰۱ سنندج ۱۳۵۹/۰۴/۲۵ سنندج ۱۳۵۹/۰۴/۲۹	 شهریار نمکی دهگلان ۱۳۳۸/۰۳/۱۹ گله جارا بلام ۱۳۶۰/۰۷/۱۷ سیرابندبانه ۱۳۶۱/۰۴/۰۱
 شیخ اسماعیل حسینی پاته ۱۳۸۵/۱۰/۰۲ مزبانه ۱۳۶۲/۰۲/۱۳ عراق الرامادی ۱۳۵۷/۰۵/۲۴	 صابر زرین سنندج ۱۳۴۳/۰۷/۰۱ گلین سنندج ۱۳۶۱/۰۸/۳۰ سرشیو سقر ۱۳۶۱/۰۹/۳۰	 صابر نامداری سنندج ۱۳۳۶/۰۲/۰۶ محور اوینک سنندج ۱۳۶۱/۰۹/۲۷ قهره زمین سنندج ۱۳۶۱/۰۹/۳۰
 صابر صابری کامیاران ۱۳۴۵/۰۴/۲۵ تیلکوه کامیاران ۱۳۶۲/۰۳/۱۸ تیلکوه کامیاران ۱۳۶۲/۰۳/۱۸	 صابر صابری کامیاران ۱۳۴۵/۰۳/۱۱ تیل کو کامیاران ۱۳۶۲/۰۳/۱۸ تیل کو کامیاران ۱۳۶۲/۰۳/۱۸	 صابر صابری دیواندره ۱۳۴۵/۰۱/۰۱ سقر ۱۳۶۴/۱۲/۰۸ ۰۰/۰۰/۰۰
 صابر رشید مروان ۱۳۹۰/۰۱/۰۱ محور چناره، مروان ۱۳۵۹/۰۶/۲۳ محور چناره، مروان ۱۳۵۹/۰۶/۰۰	 صابر سلیمانی پاته ۱۳۳۷/۱۰/۰۲ بیاندره پاته ۱۳۶۱/۰۹/۰۵ بیاندره پاته ۱۳۶۱/۰۹/۰۵	 صابر نوری دیواندره ۱۳۴۳/۰۳/۰۱ کوه های سارال دیواندره ۱۳۶۳/۰۳/۰۹ ترکسله دیواندره ۱۳۶۳/۰۳/۱۲
 صابر حیدری بیجار ۱۳۴۵/۰۴/۰۷ زبیدات ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ عراق حیدرستان الرشید ۱۳۶۸/۰۶/۰۹	 صابر احمد امینی کامیاران ۱۳۴۴/۰۷/۰۱ زبیدات ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ عراق ۱۳۶۹/۰۵/۰۵	 صابر رشیدی گلستان سنندج ۱۳۴۴/۰۷/۰۱ گرده کوه سی سنندج ۱۳۶۳/۰۷/۰۸ کوه سنندج ۱۳۶۳/۰۷/۱۸



 کریستان شهادت: ۱۳۸۸/۰۱/۰۱ سن: ۳۵/۰۷/۷۸ سن: ۳۵/۰۸/۱۹	 کریستان شهادت: ۱۳۸۳/۰۲/۰۹ سن: ۳۵/۰۴/۰۸ سن: ۳۵/۰۴/۰۸	 کریستان شهادت: ۱۳۴۹/۰۷/۱۰ سن: ۳۵/۱۲/۰۸ سن: ۳۵/۱۲/۰۸
 کریستان شهادت: ۱۳۹۳/۰۴/۰۹ سن: ۳۶/۰۷/۱۵ سن: ۳۶/۰۷/۱۵	 کریستان شهادت: ۱۳۹۴/۰۹/۱۰ سن: ۳۵/۰۹/۰۹ سن: ۳۵/۱۱/۰۰	 کریستان شهادت: ۱۳۴۹/۰۷/۰۱ سن: ۳۵/۰۸/۱۰ سن: ۳۵/۰۸/۰۰
 کریستان شهادت: ۱۳۴۸/۰۵/۰۱ سن: ۳۶/۰۷/۰۱ سن: ۳۶/۰۷/۰۰	 کریستان شهادت: ۱۳۵۱/۰۵/۰۱ سن: ۳۶/۰۵/۰۸ سن: ۳۶/۰۵/۰۸	 کریستان شهادت: ۱۳۵۳/۰۱/۰۱ سن: ۳۶/۰۵/۲۴ سن: ۳۶/۰۵/۲۴
 کریستان شهادت: ۱۳۴۲/۰۵/۰۴ سن: ۳۶/۰۳/۱۵ سن: ۳۶/۰۴/۱۹	 کریستان شهادت: ۱۳۸۹/۰۸/۰۱ سن: ۳۶/۰۱/۰۱ سن: ۳۶/۰۲/۱۴	 کریستان شهادت: ۱۳۸۹/۰۳/۲۸ سن: ۳۶/۰۶/۰۷ سن: ۳۶/۰۶/۰۸
 کریستان شهادت: ۱۳۸۹/۱۱/۰۹ سن: ۳۶/۰۵/۲۵ سن: ۳۶/۰۵/۲۶	 کریستان شهادت: ۱۳۸۹/۰۵/۲۰ سن: ۳۶/۰۵/۰۱ سن: ۳۶/۰۷/۰۵	 کریستان شهادت: ۱۳۸۹/۰۳/۰۴ سن: ۳۶/۰۵/۲۱ سن: ۳۶/۰۵/۲۱

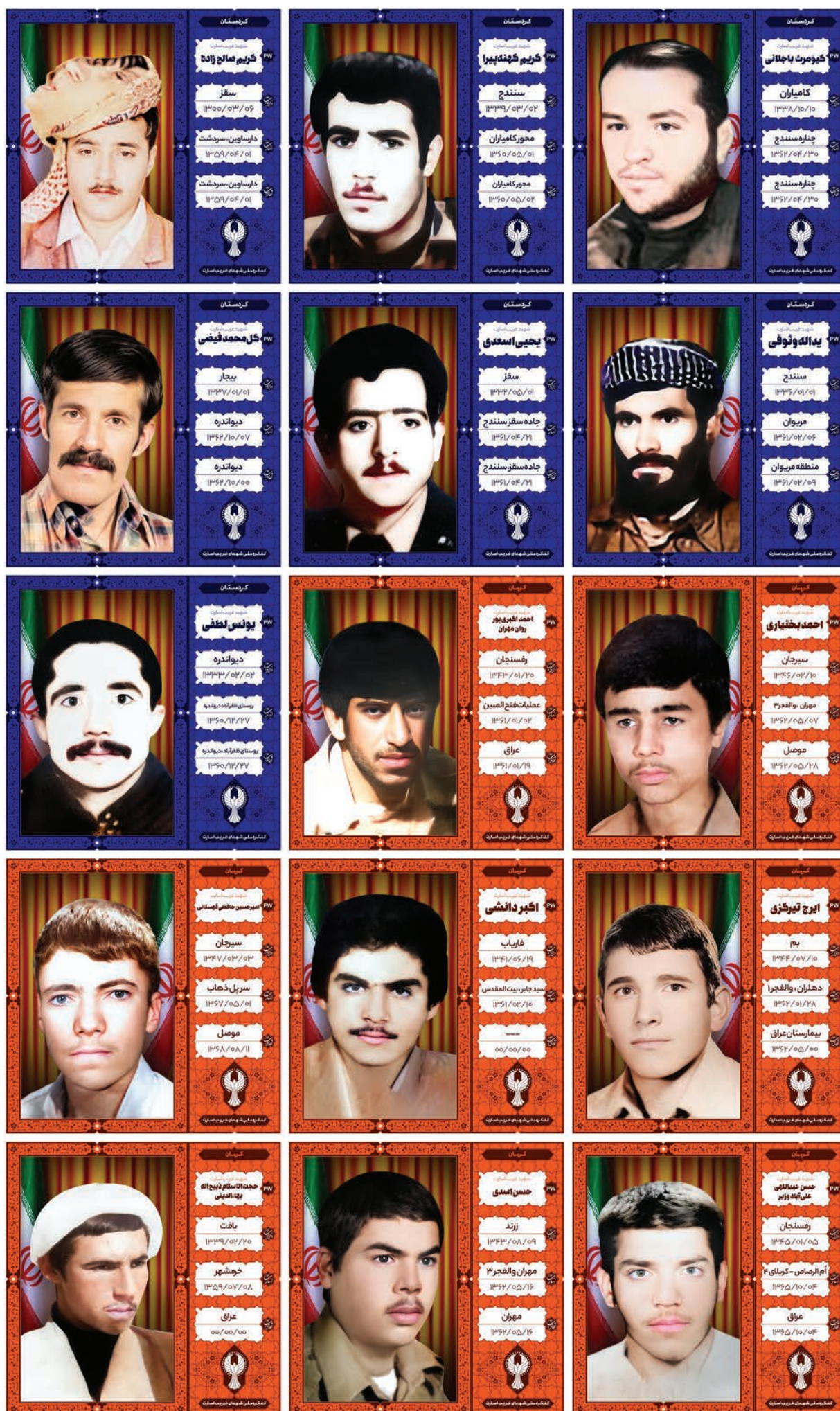


 گروه شهدا محمد عربی کامیاران ۱۳۳۵/۰۶/۰۵ نیر کامیاران ۱۳۵۶/۰۴/۱۴ نیر کامیاران ۱۳۵۶/۰۴/۱۴	 گروه شهدا مehدی مردوخی سروآباد ۱۳۳۵/۰۸/۰۵ سنندج ۱۳۵۸/۰۸/۱۸ بستام سقز ۱۳۵۸/۰۸/۲۵	 گروه شهدا ماهی شرافت ابدی سنندج ۱۳۹۹/۰۴/۰۲ بزوش کامیاران ۱۳۶۲/۰۳/۲۵ بزوش کامیاران ۱۳۶۲/۰۳/۲۵
 گروه شهدا محمد امین احمدی مروان ۱۳۵۸/۰۴/۰۴ عمرآباد مروان ۱۳۶۳/۱۵/۱۳ عمرآباد مروان ۱۳۶۳/۱۵/۱۳	 گروه شهدا محمد امین میرزا علی دیواندره ۱۳۴۱/۰۵/۰۷ محور سقز دیواندره ۱۳۶۵/۰۴/۲۷ ظفرآباد دیواندره ۱۳۶۵/۰۴/۲۷	 گروه شهدا محمد آقا محمدی دیواندره ۱۳۳۲/۰۹/۰۲ دربند دیواندره ۱۳۶۵/۰۸/۰۸ دربند دیواندره ۱۳۶۵/۰۸/۰۸
 گروه شهدا محمد باقر گانی سنندج ۱۳۳۸/۰۵/۰۱ سو سنندج ۱۳۶۲/۰۱/۰۲ سو سنندج ۱۳۶۲/۰۱/۰۲	 گروه شهدا محمد جزایری سروآباد ۱۳۶۷/۰۳/۰۱ هانی گرمله نوسود ۱۳۶۱/۰۵/۰۵ هانی گرمله نوسود ۱۳۶۱/۰۵/۰۳	 گروه شهدا محمد خاکی سقز ۱۳۷۵/۰۳/۰۲ کوچه طلا سقز ۱۳۶۱/۱۱/۱۸ کوچه طلا سقز ۱۳۶۱/۱۱/۱۸
 گروه شهدا محمد خسروی سروآباد ۱۳۶۱/۰۷/۰۱ مروان ۱۳۵۹/۰۳/۲۷ حومه مروان ۱۳۵۹/۰۹/۰۵	 گروه شهدا محمد رسول چوپانی سقز ۱۳۴۹/۰۵/۰۱ سیاهدر علیا سقز ۱۳۶۳/۰۴/۰۱ سیاهدر علیا سقز ۱۳۶۳/۰۴/۰۱	 گروه شهدا محمد رسولی سنندج ۱۳۴۵/۰۷/۱۵ روستای گلین ۱۳۶۲/۰۹/۲۵ روستای فطرزین ۱۳۶۲/۰۹/۳۵
 گروه شهدا محمد رشیدی عراق ۱۳۶۷/۰۵/۰۳ حلیچه ۱۳۶۲/۰۶/۰۵ عراق ۱۳۶۳/۱۰/۲۳	 گروه شهدا محمد رشیدی سقز ۱۳۷۸/۱۵/۰۲ حوالی سقز ۱۳۶۳/۰۳/۲۵ قشاق سقز ۱۳۶۳/۰۳/۲۵	 گروه شهدا محمد رضا خوش اقبال مروان ۱۳۴۴/۰۱/۰۱ ننه مروان ۱۳۶۶/۰۵/۳۵ ننه مروان ۱۳۶۶/۰۵/۳۵

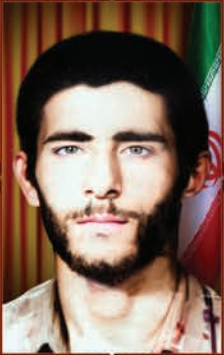


 گروه کربلایک محمد رضا حبیبی بیجار ۱۳۳۷/۰۵/۰۱ محوریجار سنندج ۱۳۶۱/۱۲/۲۷ --- ۱۳۶۲/۰۲/۱۸	 گروه کربلایک محمد صالح شاداب سقز ۱۳۱۷/۰۲/۰۱ جاده بوکان-مهاباد ۱۳۵۸/۰۵/۰۳ مهاباد ۱۳۵۸/۰۵/۰۳	 گروه کربلایک محمد کریم محمدی سقز ۱۳۹۲/۰۵/۰۹ حوالی سقز ۱۳۵۹/۰۲/۲۲ حوالی سقز ۱۳۵۹/۰۲/۲۲
 گروه کربلایک محمود احمدی بیجار ۱۳۱۶/۰۵/۱۷ چشمه قلی بیجار ۱۳۶۰/۱۲/۰۵ سیرانیندیانیه ۱۳۶۰/۱۲/۰۵	 گروه کربلایک محمود دهقانی سقز ۱۳۴۰/۰۹/۰۲ سرشیوسقز ۱۳۶۱/۰۳/۲۷ سرشیوسقز ۱۳۶۱/۰۳/۳۰	 گروه کربلایک محمود علیزاده سقز ۱۳۸۹/۱۱/۰۳ سقز ۱۳۵۹/۰۲/۲۲ سقز ۱۳۵۹/۰۲/۲۲
 گروه کربلایک محمد شیری مریوان ۱۳۱۶/۰۵/۱۰ سنندج ۱۳۶۶/۰۵/۰۹ سنندج ۱۳۶۶/۰۵/۰۵	 گروه کربلایک محمود کل محمدی کامیاران ۱۳۳۴/۰۳/۰۵ گارخان کامیاران ۱۳۶۰/۱۲/۱۰ آواتان میرآباد ۱۳۶۰/۱۲/۱۰	 گروه کربلایک محمود یوزی کامیاران ۱۳۳۷/۰۹/۱۰ بزوش کامیاران ۱۳۶۳/۰۱/۳۰ بزوش کامیاران ۱۳۶۳/۰۱/۳۰
 گروه کربلایک مصطفی احمدی پانه ۱۳۴۸/۰۵/۰۴ نژوبانه ۱۳۶۴/۰۴/۲۴ کردستان ۱۳۶۴/۰۵/۰۵	 گروه کربلایک مصطفی هشتی کامیاران ۱۳۴۵/۰۳/۰۱ هشتی کامیاران ۱۳۶۳/۰۵/۲۷ زین جوب کامیاران ۱۳۶۳/۰۵/۲۷	 گروه کربلایک مصطفی محمدی پانه ۱۳۵۰/۱۲/۳۰ کانی سورپانه ۱۳۶۴/۰۴/۱۴ گوره دار پانه ۱۳۶۴/۰۴/۱۶
 گروه کربلایک مستفر ارجمندی مریوان ۱۳۲۸/۰۵/۰۳ ولتیر مریوان ۱۳۶۳/۰۵/۰۵ ولتیر مریوان ۱۳۶۴/۰۳/۲۱	 گروه کربلایک مستفر مافریزاده دهگلان ۱۳۴۶/۰۳/۰۳ سوزار ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ برقیوستان مهاباد ۱۳۶۸/۱۲/۰۴	 گروه کربلایک مستفر حامدی بیجار ۱۳۴۴/۰۷/۳۰ چشمه قلی سنندج ۱۳۶۰/۱۲/۰۵ توربو سنندج ۱۳۶۳/۰۲/۲۰





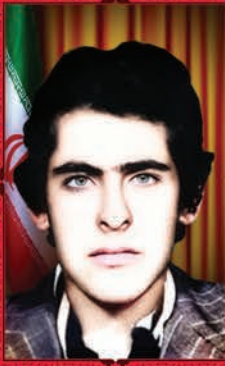
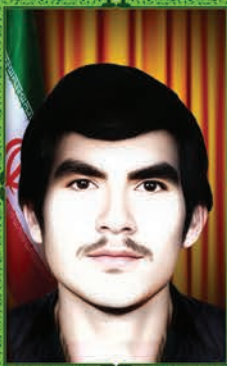
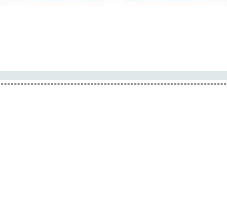
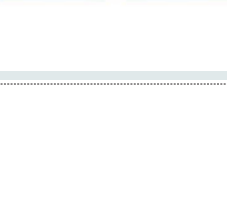


 مهدی شجاعی پاشایی کرمیان ۱۳۴۱/۰۴/۲۵ عملیات رمشان ۱۳۶۱/۰۴/۲۳ موصل ۱۳۶۲/۰۳/۱۸	 مهدی شجاعی پاشایی کرمیان ۱۳۴۳/۰۵/۰۱ عملیات بدر ۱۳۶۳/۱۲/۲۱ عراق ۱۳۶۳/۰۳/۲۳	 مهدی قائم آبادی ۳۳ ۱۳۴۴/۱۲/۰۱ شلمچه ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ ۵۵/۵۵/۵۵
 یوسف الشارقی پور کرمیان ۱۳۴۵/۰۳/۰۱ شلمچه ۱۳۶۷/۰۴/۲۳ شلمچه ۱۳۶۷/۰۴/۲۳	 یوسف الشارقی پور ۳۳ ۱۳۴۳/۰۳/۱۵ فکه ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ موصل ۱۳۶۷/۰۸/۳۵	 اسماعیل اسدزکریسی کرمیان ۱۳۳۵/۰۴/۲۱ بیلوار ۱۳۶۵/۰۵/۲۴ کردستان ۱۳۶۵/۱۵/۰۹
 اسماعیل سوروز میری کرمیان ۱۳۴۵/۰۴/۱۵ بغداد ۱۳۵۹/۰۵/۵۵ عراق ۱۳۵۹/۰۴/۰۷	 برناباز غنفری سرپل ذهاب ۱۳۱۵/۰۹/۰۲ شیشه راه دیره گیلانغرب ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۶۷/۰۹/۲۴	 برزو رستم یار سنقر ۱۳۴۱/۰۷/۰۲ فکه ۱۳۶۷/۰۴/۲۲ عراق ۱۳۶۹/۰۳/۱۷
 جافره امیری کرمیان ۱۳۴۵/۰۸/۱۵ سرپل ذهاب ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۶۷/۰۸/۲۳	 حبیب الله عزیزی سرپل ذهاب ۱۳۳۵/۰۹/۰۱ سرپل ذهاب ۱۳۵۹/۰۷/۰۲ عراق ۱۳۶۲/۰۴/۲۸	 حشمت الله بیگرمانی گیلانغرب ۱۳۴۵/۰۱/۰۱ عراق اردوگاه ارمادی ۱۳۶۷/۰۵/۰۳ عراق اردوگاه ارمادی ۱۳۶۷/۰۷/۲۲
 حشمت الله رشیدی سنقر ۱۳۴۸/۰۳/۰۱ سومار ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۶۷/۰۷/۲۸	 حمید کاظمی قصرشیرین ۱۳۴۲/۰۹/۱۵ قصرشیرین ۱۳۵۹/۰۷/۰۳ عراق ۱۳۶۲/۰۴/۲۱	 خالد رستمی عراق ۱۳۴۳/۰۱/۰۱ بغداد ۱۳۶۵/۰۱/۰۱ بغداد ۱۳۶۵/۰۱/۰۱

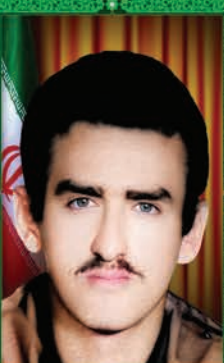
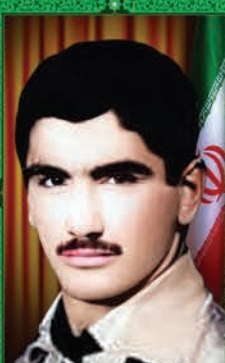


 کربلانشاه شهید کربلانشاه قاسبی قاسبی کزند غرب ۱۳۹۷/۰۲/۰۶ فرمانده سرپل ذهاب ۱۳۶۷/۰۴/۳۱ عراق ۱۳۶۸/۰۹/۲۵	 کربلانشاه شهید کربلانشاه محمد راستچی جوانرود ۱۳۵۶/۰۳/۰۹ روانسر ۱۳۶۱/۰۳/۰۷ روانسر ۱۳۶۱/۰۳/۱۰	 کربلانشاه شهید کربلانشاه مهدی مرادنی قصر شیرین ۱۳۵۸/۰۷/۰۳ دشت ذهاب ۱۳۵۹/۰۷/۰۲ اردوگاه الرمادی ۱۳۶۳/۰۵/۱۲
 کربلانشاه شهید کربلانشاه محمود امجدیان کربلانشاه ۱۳۴۲/۱۰/۱۵ فکهمه و قهقهه ۱۳۶۱/۱۱/۲۱ اردوگاه تکریت ۱۳۶۹/۰۴/۲۶	 کربلانشاه شهید کربلانشاه مرادعلی نیکوسشت سرپل ذهاب ۱۳۶۵/۱۱/۱۰ قصر شیرین ۱۳۵۹/۰۷/۰۲ موسل ۱۳۶۷/۰۳/۰۲	 کربلانشاه شهید کربلانشاه مرتضی مافی ایلام ۱۳۶۲/۰۱/۰۱ میگ ۱۳۶۳/۰۷/۲۷ عراق ۰۰/۰۰/۰۰
 کربلانشاه شهید کربلانشاه مهدی دارابی گیلان غرب ۱۳۵۷/۰۵/۰۷ گیلان غرب ۱۳۶۷/۰۵/۰۱ بیمارستان صالح الدین ۱۳۶۷/۱۰/۰۹	 کربلانشاه شهید کربلانشاه ناصر پشته کشی کربلانشاه ۱۳۳۳/۱۰/۰۳ دهارن ۱۳۵۹/۰۵/۱۹ بیمارستان التمز ۱۳۶۳/۰۸/۲۰	 کربلانشاه شهید کربلانشاه نورالله ناصری اسلام آباد غرب ۱۳۵۸/۰۹/۰۹ سرپل ذهاب ۱۳۶۷/۰۴/۳۱ اردوگاه تکریت ۱۴ ۱۳۶۸/۰۵/۱۵
 کربلانشاه شهید کربلانشاه کاکا رازی کربلانشاه ۱۳۴۷/۰۵/۱۰ فصلین و ساسانه ۱۳۵۹/۰۷/۰۵ عراق ۱۳۶۳/۰۴/۲۲	 کربلانشاه شهید کربلانشاه کاکا رازی غلامی سرپل ذهاب ۱۳۳۸/۱۰/۰۲ سرپل ذهاب مراد ۱۳۶۷/۰۴/۳۱ عراق ۱۳۶۸/۰۸/۰۷	 کربلانشاه شهید کربلانشاه احمد الیمیشی بویراحمد ۱۳۴۷/۰۳/۰۱ جزیره مجنون ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ عراق ۰۰/۰۰/۰۰
 کربلانشاه شهید کربلانشاه بیتالله مسموی بویراحمد ۱۳۴۷/۰۵/۰۹ فاووالفجر ۱۳۶۴/۱۲/۲۳ بصرة ۱۳۶۴/۱۲/۲۶	 کربلانشاه شهید کربلانشاه حمید فروزانفر بویراحمد ۱۳۴۸/۰۱/۰۱ جزیره مجنون ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ عراق ۰۰/۰۰/۰۰	 کربلانشاه شهید کربلانشاه سلیمان نافیسی چرام ۱۳۵۱/۰۷/۰۱ جزیره مجنون ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ عراق ۱۳۶۷/۰۴/۰۵



 شهید کرامت حسین پور کرامت احسانی بوی احمد ۱۳۴۸/۰۷/۰۱ شلمچه ۱۳۶۱/۰۴/۱۸ عراق ۱۳۶۱/۰۴/۱۸	 شهید کرامت حسین پور کرامت حسین پور بوی احمد ۱۳۴۶/۰۴/۳۰ عین خوش ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ عراق ۱۳۶۷/۰۵/۰۳	 شهید اسمعیل احرارزی سیستان و بلوچستان ۱۳۵۰/۱۲/۰۱ جزیره مجنون ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ سنند ۰۵/۰۵/۰۵
 شهید اسمعیل احرارزی مینودشت ۱۳۴۴/۰۱/۰۱ مریوان ۱۳۶۶/۰۴/۰۳ مریوان ۱۳۶۶/۰۴/۰۵	 شهید ناج محمد آموت گنبد کاووس ۱۳۴۳/۰۳/۰۸ عراق ۱۳۶۷/۰۴/۳۱ عراق ۰۵/۰۵/۰۵	 شهید جمشید داهر آزاد شهر ۱۳۴۲/۰۴/۰۷ فکه ۱۳۶۷/۰۵/۰۱ عراق ۱۳۶۸/۰۱/۲۱
 شهید سلیمان علوی گنبد کاووس ۱۳۴۶/۰۵/۰۱ دویرج ۱۳۶۷/۰۶/۰۱ ماریخونگه و نکیت ۱۳۶۸/۰۴/۲۹	 شهید سید داود حسینی طلب گنبد کاووس ۱۳۴۷/۰۴/۲۷ شلمچه، کربلای ۵ ۱۳۶۵/۱۲/۱۳ عراق ۰۵/۰۵/۰۵	 شهید علی اصغر رضائی رامیان ۱۳۴۶/۰۴/۱۰ شلمچه ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ عراق، الرمادی ۱۳۶۸/۰۴/۳۱
 شهید علی اصغر رضائی گنبد کاووس ۱۳۴۶/۰۵/۰۱ شلمچه، کربلای ۵ ۱۳۶۵/۱۲/۱۳ اردوگاه نکیت ۱۱ ۱۳۶۵/۱۲/۲۷	 شهید امیر رامیان رامیان ۱۳۴۳/۱۰/۰۱ فاو ۱۳۶۷/۰۳/۲۶ عراق ۰۵/۰۵/۰۵	 شهید امیر رامیان کربلوی ۱۳۴۳/۰۵/۰۱ پاسگاه زید ۱۳۶۲/۱۲/۰۳ عراق ۰۵/۰۵/۰۵
 شهید امیر رامیان گنبد کاووس ۱۳۴۶/۰۵/۰۱ شلمچه، کربلای ۵ ۱۳۶۵/۱۲/۱۳ اردوگاه نکیت ۱۱ ۱۳۶۵/۱۲/۲۷	 شهید امیر رامیان رامیان ۱۳۴۳/۱۰/۰۱ فاو ۱۳۶۷/۰۳/۲۶ عراق ۰۵/۰۵/۰۵	 شهید امیر رامیان کربلوی ۱۳۴۳/۰۵/۰۱ پاسگاه زید ۱۳۶۲/۱۲/۰۳ عراق ۰۵/۰۵/۰۵
 شهید امیر رامیان گنبد کاووس ۱۳۴۶/۰۵/۰۱ شلمچه، کربلای ۵ ۱۳۶۵/۱۲/۱۳ اردوگاه نکیت ۱۱ ۱۳۶۵/۱۲/۲۷	 شهید امیر رامیان رامیان ۱۳۴۳/۱۰/۰۱ فاو ۱۳۶۷/۰۳/۲۶ عراق ۰۵/۰۵/۰۵	 شهید امیر رامیان کربلوی ۱۳۴۳/۰۵/۰۱ پاسگاه زید ۱۳۶۲/۱۲/۰۳ عراق ۰۵/۰۵/۰۵



 جعفر منگی آزارکی رودسر آزارکی رودسر رحیم آباد رودسر ۱۳۳۰/۰۸/۰۲ ۱۳۶۰/۰۵/۲۰ ۱۳۶۱/۰۵/۲۱	 جواد موسی آواستانه لنگرود نفت شهر ۱۳۴۶/۱۰/۱۵ ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ ۰۵/۰۵/۰۵	 حسن فاتح نوحانی لنگرود شوش دانایان عراق ۱۳۴۵/۰۶/۲۵ ۱۳۶۰/۱۰/۱۵ ۰۵/۰۵/۰۵
 حسین احمد پور آستانه شرقیه مروان موصل ۱۳۴۴/۰۵/۰۹ ۱۳۶۲/۰۷/۲۲ ۱۳۶۵/۰۹/۰۷	 حسین فاطمی خلیل پور رشت شلمچه عراق ۱۳۴۵/۰۸/۲۵ ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ ۱۳۶۷/۰۹/۲۸	 محمد رضا مازنی رودشاهی لاهیجان جزیره مجنون عراق ۱۳۴۶/۰۱/۰۳ ۱۳۶۰/۰۴/۲۵ ۱۳۶۰/۰۶/۲۹
 داود اکبر احمد پور آستانه شرقیه پانه پانه ۱۳۴۶/۰۱/۰۷ ۱۳۶۵/۰۵/۲۵ ۱۳۶۷/۰۴/۲۱	 داود اکبر احمد پور آستانه شرقیه پانه پانه ۱۳۴۶/۰۱/۰۷ ۱۳۶۵/۰۵/۲۵ ۱۳۶۷/۰۴/۲۱	 داود صوبانی هشتکسانی رود سر مهران ۱۳۴۶/۰۱/۰۷ ۱۳۶۵/۰۵/۲۵ ۱۳۶۷/۰۴/۲۱
 رضا رشکشی رودسر نفت شهر عراق ۱۳۴۶/۰۵/۱۵ ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ ۱۳۶۸/۰۴/۱۱	 روح الله حسینی مقدم اماش سومار عراق ۱۳۴۶/۱۲/۰۹ ۱۳۶۵/۰۴/۲۱ ۱۳۶۵/۰۷/۰۷	 سید داود موسوی زاده صومعه سرا میمک عراق ۱۳۴۶/۰۵/۱۵ ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ ۱۳۶۸/۰۴/۲۳
 سید محمد موسوی نعلی صومعه سرا حاج عمران عراق ۱۳۴۶/۰۵/۱۵ ۱۳۶۵/۰۹/۰۱ ۱۳۶۷/۰۴/۰۳	 سید حسن حسینی بندر انزلی نقد میرانشهر زندان دوله تو ۱۳۴۶/۰۵/۱۵ ۱۳۶۸/۰۱/۰۱ ۱۳۶۵/۱۱/۳۰	 سید اله قریبی سلوک بن رود سر نفت شهر سومار عراق ۱۳۴۶/۰۵/۱۵ ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ ۰۵/۰۵/۰۵

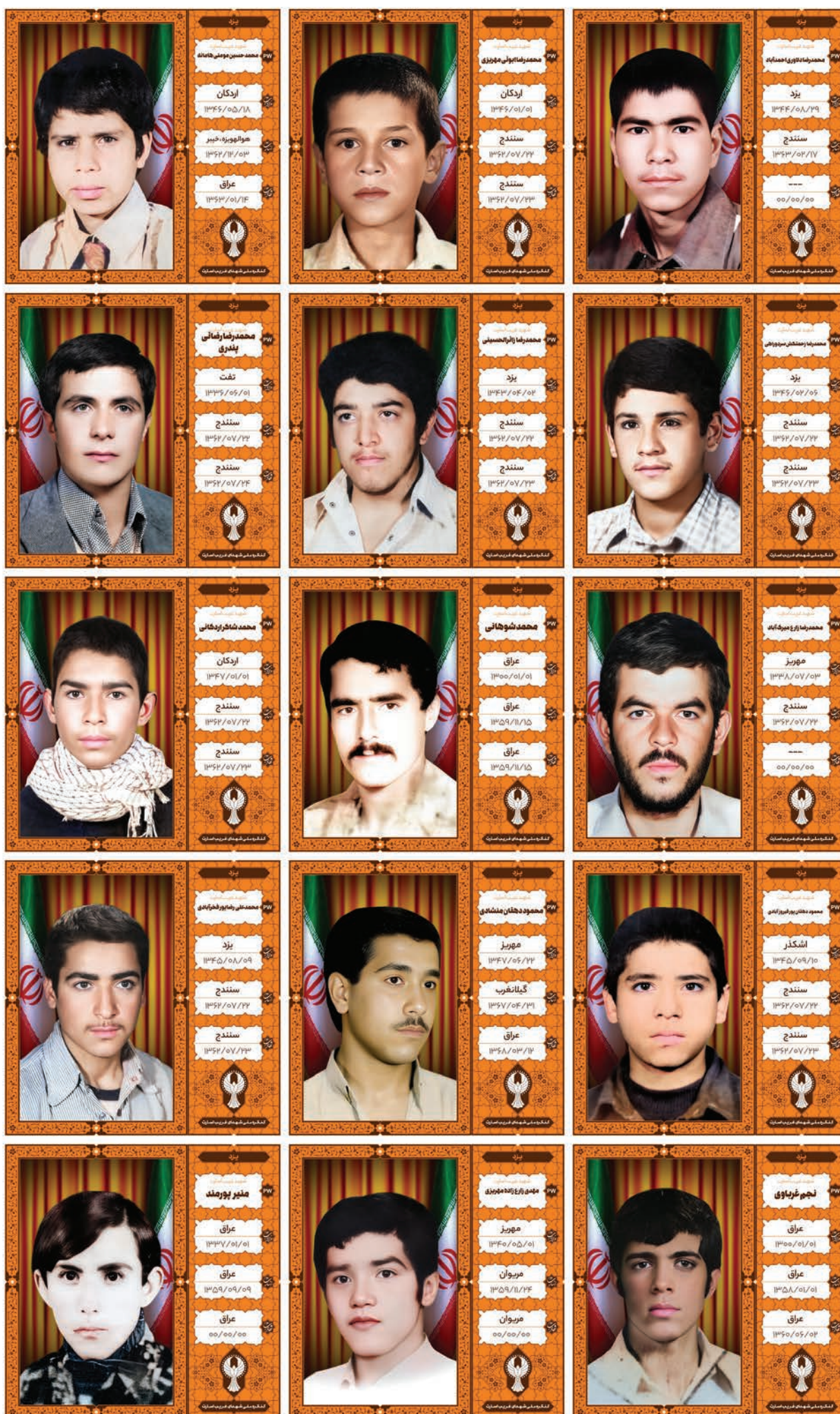






 سید جمال طالبی عبدالی اردکان ۱۳۴۶/۰۱/۰۱ شوش فتح المبین ۱۳۶۱/۰۱/۰۲ عراق ۱۳۶۱/۰۵/۱۲	 سید محسن حسینی سید محسن حسینی کرج ۱۳۴۶/۰۱/۰۳ سنندج ۱۳۶۲/۰۷/۲۲ سنندج ۱۳۶۲/۰۷/۲۲	 سید محسن حسینی سید محسن حسینی یزد ۱۳۴۵/۰۵/۱۵ سنندج ۱۳۶۲/۰۷/۲۲ سنندج ۱۳۶۲/۰۷/۲۳
 سید محسن حسینی سید محسن حسینی تفت ۱۳۴۱/۰۳/۰۲ هریران ۱۳۶۱/۰۳/۰۹ تندیس آکواتان ۱۳۶۲/۰۲/۰۲	 سید محسن حسینی سید محسن حسینی یزد ۱۳۳۸/۰۵/۲۵ شرق دجله، بدر ۱۳۶۳/۱۲/۲۳ عراق، بیستون السور ۱۳۶۳/۱۲/۲۵	 سید محسن حسینی سید محسن حسینی هریران ۱۳۴۵/۰۱/۰۱ سنندج ۱۳۶۲/۰۷/۲۲ سنندج ۱۳۶۲/۰۷/۲۳
 سید محسن حسینی سید محسن حسینی اردکان ۱۳۴۳/۰۶/۱۵ سنندج ۱۳۶۲/۰۷/۲۲ سنندج ۵۵/۵۵/۵۵	 طالب الصراف طالب الصراف عراق ۱۳۵۵/۰۱/۰۱ عراق ۱۳۶۵/۰۲/۰۲ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 عباس خدایی عباس خدایی اصفهان ۱۳۴۴/۰۴/۰۲ دهران ۱۳۶۱/۰۸/۱۱ سنندج ۱۳۶۱/۰۸/۱۶
 عباس خدایی عباس خدایی یزد ۱۳۴۶/۰۱/۰۹ شلمچه، کربلای ۵ ۱۳۶۵/۱۱/۱۱ عراق ۱۳۶۵/۱۱/۱۱	 عبدالله میرزایی عبدالله میرزایی عراق ۱۳۸۵/۰۵/۲۵ عراق ۱۳۶۵/۰۷/۱۷ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 عباس خدایی عباس خدایی هریران ۱۳۴۵/۰۷/۰۱ سنندج ۱۳۶۲/۰۷/۲۸ سنندج ۵۵/۵۵/۵۵
 عباس خدایی عباس خدایی عراق ۱۳۵۵/۰۱/۰۱ عراق ۱۳۵۹/۰۹/۰۶ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 عبدالله میرزایی عبدالله میرزایی عراق ۱۳۵۵/۰۱/۰۱ عراق ۱۳۵۹/۰۱/۰۱ عراق ۵۵/۵۵/۵۵	 علی اصغر خدایی علی اصغر خدایی بهاپاد ۱۳۴۷/۰۵/۱۵ سنندج ۱۳۶۲/۰۷/۲۳ سنندج ۱۳۶۲/۰۷/۲۳







در آخرین ساعات انتشار این ماهنامه، مطلع شدیم بیش از ۷۰۰ شهید از سوی دبیرخانه کنگره شهدای غریب در دست بررسی برای احراز شهادت در اسارت قرار گرفته است. بر آن شدیم در شماره‌ای دیگر، روایت این مظلومیت و غربت را تداوم بخشیم. شهیدانی که تنها نام و نام خانوادگی از آنان در دسترس می‌باشد...